

سلطان عثمان فرما و اسماء و سید و

اخبار حالات کا زار تیسرا اور عساکر کا بیان قلعہ صحیح لاہور و ملتان

۱۱۵

کتابخانه

تالیف مریدان سخن فارس مضارین فن کلامی و تعظیم منشی عبد الباقی

Supplied by

W. L. H. H. H.

ارسلانی محمد بن محمد بن سلطان

# فهرست تاریخ پخت سخته احب

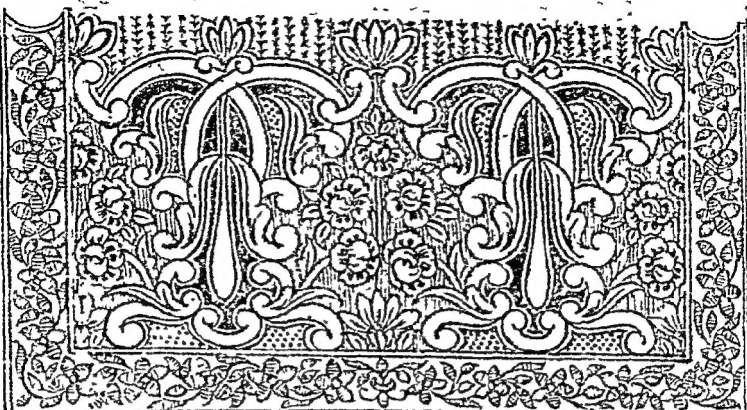
۲	حکمه اول از تاریخ پنجاب	۲۳	و سرکار لاہور مستملہ شازدہ و مہ
۳	اصل کبکان و طریق و مذہب ایشان	۲۴	تفصیل شرح طو شازدہ کانیہ منہجہ عبداللہ
۵	سبب عداوت کبکان بہ سلمانان	۳۵	نقل عہدہ دوم فیما بین سرکار انگریزی و رئیس
۶	حال و خیر و بد و اولاد و بنا و کسری کبکان	۳۶	تفصیل فضائل و شکستہ منہجہ عہدہ دوم
۷	سبب محبت کبکان و فوہمال سنگہ فیروز خجستہ	۳۷	نقل عہدہ نامہ فیما بین سرکار انگریزی و راجہ
۱۱	بیان شرح فساد کبکان و نظریہ یاسی سنگہ	۳۸	کلاب سنگہ و شکل بزد و شہر
۱۳	دعای سرکار انگلشی و وقوع محاربت	۳۹	رفتن دو صد چاہ و شش ضرب توپ کبکان
۱۴	جنگ اول کبکان با فوج انگریزی مقام	۴۰	بطرف کلکتہ کہ در جنگا بہت فوج انگریزی
۱۵	جنگ دوم کبکان با فوج انگلشی قریب فرود پور	۴۱	تفصیل کتبہ فی مشرب توپ بمبار کبکان
۱۶	جنگ سوم کبکان با فوج انگلشی در مقام الوال	۴۲	سکیان کہ بکلکتہ رفتہ
۱۸	نقل عجیب ضمیمہ جنگ سوم	۴۵	باقی احوال یاسی بوز باقی دوم فضائل و غیرہ
۲۱	جنگ چہارم کبکان با سرکار انگلشی در مقام	۴۸	سبب بلوای اعلاہی لاہور و تیرہ اول
۲۲	نقل شہتہار نواب کوثر جنرل لارڈ	۵۰	سبب بلوای دوم
۲۴	لارڈ کمبہار	۵۱	بیان کثرت سپاہ و آہستگی فوج لاہور
۲۶	نقل شہتہار دیر نواب کوثر جنرل لارڈ و مقام	۵۲	در عہدہ مبارک راجہ تخت سنگہ
۲۷	فہرست نذر و پیشکش راجہ کلاب سنگہ	۵۳	بیان آہستگی فوج عالیجاہ و قائم علیا
۲۸	برای جناب لارڈ صاحب بہادر	۵۴	صواریہ کلاب کہ با سرکار کہیں جنگیدہ بود
۲۹	شرط و ارنہ لارڈ صاحب بہادر و کلاب سنگہ	۵۵	بیان وقوع یاسی مبارک راجہ تخت سنگہ و بزرگان
۳۰	وقت و خواہش خاصیت فوج انگلشی از کلکتہ	۵۶	شہ از حال شرق الدولہ و شہر لاہور
۳۱	نقل عہدہ نامہ اول فیما بین سرکار انگریزی	۵۷	حکمہ دوم از تاریخ پنجاب

۹۳	بازرسی و شورش و شستن کمان کارانگری
۹۹	سبب نایع و جنگ فوج انگریزی با دیوان
	مولراج صوبه دار ملتان
۶۵	سبب فوت سردار چتر سنگه با سرکار انگریز
۶۹	کیفیت جنگ مقام ام مکر موبی پورث
	کند خیف بمجنون کوک بر خزل لارڈ و لوزی
۸۳	نقشه راه از لاہور تا دریای پنجاب
۸۸	بیان سپرد کردن دیوان مولراج خود را
	در سرکار انگریزی
۹۰	نقشه محم نواب کور ز خزل بنگاله
۹۵	مضمون اشتہار نواب کور ز خزل
	از کنگ فیروز پور
۹۶	نقشه جنگ کبرات

954.4552  
ABD  
C

۱۰۰	حساب خراج ضلح پنجاب جب فریاد
	دیوان و مقاماتہ در دربار لاہور
۱۰۲	نقل آیتار نواب کور ز خزل لارڈ و لوزی
	بیا در از کنگ فیروز پور
۱۰۳	تعداد رعایا و آمدنی سالانہ محاکم
	ہندوستان غیرہ و شمار فوج ہر یک مقام
۱۰۵	شتمہ از حال راجہ رنجیت سنگہ و
	گرفتار گہای اطراف را
۱۰۶	نقشه ملک لاہور
۱۰۸	نقشه حصہ پنجاب واقع در میان
	لاہور و پشاور
	باتمام رسید

Copyright  
Sikhs Law House  
RATAWARI



بسم الله الرحمن الرحيم

حمله اول از تاریخ حجاب

الحمد لله الذي جعل عبر الشبيه والنظير تقاعل النصير والوزير من مشارة توفى الملك  
من تشاء ونانزع الملك ممن تشاء ولا يدرك ذهن البشر حكمه الباطنة  
ولا يصل قلن بكنه قدرته الكاملة والصلوة والسلام على سيدنا  
خاتم النبيين وخير الخلائق اجمعين وعلى آله واصحابه الا تنقيا  
الابرار والساداة الاحياد الاخبار وبعد بر شائقين اخبار و آثار و طالع  
وساخ عصا مخفي نمانا دكه چون قلن و محاربات سكه ان رياست لاهور با سر كا و و لستار  
انكشاي بزبان بلوقوع آمده و مردم هندوستان خصوصا باشند شهرها كه از شوكت صوت  
سياه انكر نيزي و دقت و اكاه نميستند كه بزور پنجه بيار مي شجاع و قوت دولت حكمت  
قلعه كوچ قاف را چون كا و انيخ و بن ميكنند و در بحر محيط بركب را في آتش ميرسند لهند  
اقوال عوام كالانعام را شنیده و بر آن وثوق و اعتماد كرده غلبه سكه ان بر افواج انكر نيزي مي  
مي نمودند و حاله كه از اخبار رديج و اكاه كه از روي اخبار انكر نيزي و چيني هاي افسران فوج  
مي نوشتند بر عكس آن معلوم ميشد و اكثر ايجابت اصدقا از راقم آتم عجب انكر نيزي

و جویای حال این جنگ میشدند بدین خیال که این را قلم برای دریافت حقیقت حال این  
 و دیگر اخبار مطبوعه چند جابجایی طلبید و نیز زبانی صاحبان عالیشان می شنید و بر  
 ملاحظه اخبارات خلاصه محاربات پنجاب را در فارسی مینوشت و تا مقدر خود هر خبر را  
 تحقیق نموده با مختصار بسیار مندرج می ساخت و چون اهل هندوستان را فارسی مطبوع  
 مرغوبست لهذا از اخبار را رد و درین زبان ترجمه نمود و عرض ازین تسوید در آنوقت  
 آن بود تا مردم مذکور را از خواص و عوام بر حقیقت این محاربات اطلاع و آگاهی  
 دست دهد که غلبه و ظفر کس است و شکست و نیریت کیست و این مختصر شملست بر دو  
 حمله حمله اول در بیان جنگ فوج خالصه لاہور با سرکار گلشنی و حمله دوم در محاربات  
 سرکار مذکور با دیوان مولراج بمقام ملتان و با شیر سنگه و چتر سنگه و دیگر سرداران سیکان  
 در دو آب پنجاب و جیل و چون این همه جنگها در ملک پنجاب واقع گردیدند لهذا این  
 مختصر بتاریخ پنجاب تحفه للاحباب موسوم گشت احیاناً اگر در خبری و یا  
 بمبارانی خللی و قوتوری واقع شود صاحبان والا هم عیب پوش عذر نیش بند را  
 معذور دارند زیرا که خبر احتمال صدق و کذب هر دو میدارد و انسان مرکب از خطا و

سیناست و موهو فوج لاصواب و در بیان اصل سکھان و طریق و مذہب  
 ایشان در عهد بابر پادشاه فقیری مشهور به نانک شاه در ملک پنجاب پیدا شد چون  
 که تارک دنیا و مرد عارف بود و در مذہبی تعصب مذہبت خلق ابنوه معتقد او شده  
 بعضی مرید و بعضی چلیه و شدند و کسانیکه چلیه او شده بودند مثل او دنیا را ترک کرده  
 بخدشت او حاضر می شدند و در زبان پنجابی سکه چلیه را گویند و پیر را گرو و لهذا آن گرو  
 که چلیه او شده مشهور سکه گشتند و همچنین کسانیکه از مذهب دین طریق و روش اختیار  
 کنند سکه میگویند و نزد نانک شاه هندو و مسلمان برابر بودند یکی را بر دیگری ترجیح  
 نمیداد و لهذا از هندو و مسلمان هر دو معتقد او بودند و او در مصالح و مواعظ ترسان

کتابی نوشته است که جان آن کتاب را کثرت گویند و این کتاب نزد فقهای ملک شاهی  
موجود است که آن تعظیم او بسیار میکنند و بوقت خواندنش بر حل خوبی می بینند  
و بدون طهارت که در طریق ایشان متعارف است کثرت را مسنگینند و غلاف آنرا  
از کغاب و شجر می سازند و در حروف ناگرمی بخط واضح می نویسند و آنرا سطلای میگویند  
می کنند و سامعین از فرقه سکه گرد قاری آن حلقه کرده و با ادب نشسته مخصوص  
و خضوع ساعت آن میکنند خواندن و شنیدنش را ثواب عظیم میدهند و اکثر مقتدران  
ایشان بر اسی فاتحه و نذر نامک شاه کراه پنجه کرده بهم می رسانند و در این نذر کراه عبارت  
از حلوائی سیده و شکو روغن کا و مساوی الوزن که در ظرف کتان آبی کشاده که آنرا  
در بندی کراه گویند پنجه شود و بجز گوشت کا و لحم همه جانوران از بهائم و طیور متعارف  
میخورند و طریق پنجه در مذبح ایشان نیست جانور را خنجر کرده و یا بشمشیر کشته میخورند گویند  
اکالیان از اولاد پسران شاه که اکال نام داشت بمقتضای حکمان ایشان امر شد زاده  
خود تصور کرده بسیار کریم و تعظیم آنها می کنند و اکثر لباس اکالیان در سکهان  
نیکون میباشد و از ایشان از بالابیار عریض و پهن و از پائین بنایت تنگ  
که پای ایشان بر شواری در آن میخیزند از این بدش و در نیفه از دراز می باشد آنرا حلقه ده  
پهلوی چپ مثل بالینک است می آویزند و دستارشان بلند و بندش آن بوضع عیبت  
که از اندون مجوف باشد و بخنجر دستار و در زبان ایشان کبک گویند و از صبح شب  
بر سر می دارند و بوقت خواب از سر جدا می کنند و بالای دستار و کبک میخیزند و بر دمال حلقه آینه  
عریض مثل نعل است که آنرا چکاز گویند میگذارند و این حلقهها از قسم حریم است که بوقت جنگ  
بر آن حریم را میزنند و نامی که جان بر آن از سرتاپائی تر شده و بمباد و شمشیر مزاج ظلم  
و ستم و کس از اقوام نبود که شدن میتواند در عهد چهارچرخ نسبت سنگه نیز آن بود که شده  
داخل فرج خالصه کرده و در فرج خالصه عبارت است که آن که در آن کل سایه افسران از فرقه سنگه باشند



پس معنی خالصه آن شد که در آن فوج سوای سکه جان آئینش فرقه دیگر نیست یعنی خالص آن  
آئینش غیرست و فوجیکه در آن غیر فرقه سکه از نبود و سلمان باشد آنرا فوج آئینی گویند و غیر لامی  
عزت و توقیر فوج خالصه بسیار سیکر و زیرا که بمقام و محل اعتماد او بودند و در مابه شان نسبت  
فوج آئینی بسیار بنشیند و گویند سبب عداوت سکه جان با مسلمانان آنست که در وقت شاهجهان  
یا عالمگیر پادشاه دلی شخصی که گویند نام از خلفای ناکب شاه در پنجاب پیدا شد او برخلاف  
روی و طریق ناکب دیگر قائم مقامش بسیار نزد دوست و جاه طلب و در جمع کردن مال  
و دولت خیلی حریص بود اول پیشه قزاقی و قطاع لطیفی سیکر و در هر گاه جمعی کثیر از مردان  
خود بهم رسانید بر قربات و شهر با تاخه آنرا غارت میکرد و چند بار فوج پادشاهی که برای غارت  
اورفت از وی مغلوب شد و باز آمد و کاری نکرد آخر بسعی و کوشش تمام او را گرفتار  
کرده و زنده در قفس آهنی بند ساخته با دیگر رفقای او بجنور پادشاه آوردند و حکم پادشاه بر  
یک عضو او را می بردند تا اینکه او را شکسته کردند و قتل نمودند و همچنین بمراسیان او را بقتول تمام  
بکشند و این ظالم سفاک یعنی که گویند بر شهر یک میا خست سبب شدت عداوت با مسلمانان  
و کور و انات حتی که اطفال صغیر ایشان را می کشت و زنان حامله را شکم می شکافت و انفس را  
مقتول شدند بمریدان و پیروانش با مسلمانان عداوت شدید پیدا کردند و علی الصبح در جنگ  
خود فرقه بعد پریش در حق مسلمانان بد دعای کنند و زبان خود میگویند و اگر وی مسیح و مسلمان  
بماند یعنی فتح تابعین گردد گویند که عین مسیح گردست با دوسلمانان نیست تا بود و شوند و چون  
ضعف سلطنت دلی و وقوع اختلال در حکومت سلاطین در اینان فرقه سکه بر تمام ملک پنجاب  
و اطراف تسلط شدند و زور و قوت گرفته بر مسلمانان آنجا انواع ظلم و بخت کردن آغاز کردند  
و از آنکه بهانه جسته اند سباب اغارت کرده نفوس ایشان را قتل مینمودند و در مساجد پادشاهی بسیار  
بسه خراب ویران ساختند و مخالفت اذان با دایند و گاو کشی در تمام ملک پنجاب نمودند  
بیرون شهر امرت سر که آنرا انبر سر نیز گویند و آن مقامی که تجارت مست قلعه محکم حادث نموده

بنام کرد و کوبند و کور نام آن کوبند کده نهادند بخت سنگه تیر کا و تینا خزان خود را در همین  
می نهاد در آغاز ریاست بخت سنگه اکثر عمائد و مقتدران مشرفه سکهان در امر شمر  
میامند و لاهور فرودگاه افواج سنگه بود مگر سردار مذکور آید دارالملک خود ساخت چنانچه  
اکنون تمام قلمرو او را تعبیر ریاست لاهور میکنند و آنچه زبان زد عوام و مردم بود  
بود که در قلعه کوبند کده کرور بار و سپهر بخت سنگه جمع است بالکل دروغ برآمده چه  
اگر بقدر یکد و کرور و سپهر هم در اینجا میبود اینکاران سرکار لاهور را و ادای بیجا بکند و بپند  
منجمله یک نیم کرور و سپهر تاوان مندرجه عهدنامه که ذکرش خواهد آمد وقتی و دشوار است  
رو نمیداد و بجز من کرور و سپهر یک شصت و غیره را انقضاء سرکار انگریزی نمی نمودند  
در بیان حال چهار جبهه بخت سنگه اولاد او و بغاوت کشتی سکهان  
مخفی میباد که بقای ملک دولت موقوف و مختصر بر حسن انتظام و تدبیر رئیس و البکاران و پیروی کن  
بر آئین مروج و بر اتفاق با یکدیگر و هم بر پا داری عهد و مواثیق با روسای حلیل القدر و منطبق  
بر فوج در عساکر آنجا است هرگاه و در یکی از امور مذکور بسبب غفلت رئیس یا بجهت ضعف و نوری غفلت  
افواج مناسبتی انتظامیه داران ریاست پیدا شده باعث تباهی و بربادی ملک دولت  
میکرد و مصداق این مثال حال ریاست لاهور است یعنی تا که چهار جبهه بخت سنگه زنده ماند  
رعایت و پاسداری جمیع امور مذکور و نموده ملک خود را با کمال آسودگی و سرسبزی تمامی افواج  
افسران ملازم خود را مطیع و متقاد میداشتند و هرگاه از فوج خالصه آئینی بود سرداران ایشان را حاکم  
و مجال نبود که از حکم او تجاوز و دسترانی کرد و مصدق شد و فساد شوند و هم پاس رعایت عهدنامه  
که فیما بین سرکار او و سرکار انگریزی در سال که هزار و شصت و نه عیسوی تحریر یافته بود بدان مرتبه  
میتواند که االیان سرکار موصوف از وی بسیار راضی میخوشند و بودند چنانچه در رسم مراسلات  
و مبادات از طرفین جاری مانده و همیشه کنور که بر سنگه و شیر سنگه سپهران و کنور نو نهال سنگه  
غیره و دیگر ارکان دولت خود را بتاکیه و معظمت و وصیت می کرد که بعد من بقای



۴۸  
باقای سر رشته دوسنی و اتحاد با سرکار انگریزی میسم عایت عهدنامه موثقه فیما بین هر دو مملکت  
را ندادم شل من ملحوظ خاطر داشته باشند و هرگاه کدام افسری از افواج انگریزی برای ملاحظه  
حدود و افواج متعینه مقام له میانه و فیروز پور بدان طرف میرفت رئیس مذکور با کمال  
محبت اخلاص پیش آمده و نگارار برای احوال پرسی با تخلف و هدایا و لوازم ضیافت  
فرستاده محرک سلسله محبت و اتحاد می شد و بذریعہ مسکاتبات اشتیاق ملاقات فیما بین را  
ظاہر مینمود و چنانچه لارڈ ولیم بنتلک بیا در کورنر سابق بیاس خاطرش عنان توجه بدان بود  
منظمت ساخته و مقام مناسب ملاقات بیکد کمر بستہ را دوز شده بودند مکر افسوس  
که بهیچ رئیس دشمنند با اقبال داعی اجل را لبیک گفته سفر آخرت گزید کونید عسرش  
پنجاه و هفت سال بود و تاسی و سه سال ریاست کرد و بعد او کبرک سنگه اکبر اولادش رسید  
حکومت و فرمان فرمانی ملک موروثی خود شکن گشت مکر او را اجل فرصت نداد که ازین  
ریاست تمتع شود از سنه ششمی که شش شاه گذشته بود که در عمر چهل و پنج سال بیا رفته را بلیک  
عدم کردید و طرفه بد اقبال خانندان چهار جبهه بحیثیت سنگه این شد که کنور نونبال سنگه پسر  
کبرک سنگه متوفا که جوان نوجوانه و کلبنه فهم و فراست آرمه و پیر سخته بود و دفعه از چینان  
سست بنیان در گذشت کونید بعد از سوختن لاش پدر خود بر کنار دریای راوی چون سواد  
شهر کرد و سواری او بدروازه شهر رسید بسبب هجوم فیلان سواری امر اچندان حقیقت  
واز و حام در میان آن دروازه شد که فیل سواری نونبال سنگه با سنگی تمام میرفت و در  
چنین حال مردم نوجوانه برای شلک تنبیت و سلامی بموجب حکم او یکبارگی صد پنجاه نفر  
توپ که از پیشتر قریب دروازه مذکور جمع کرده بودند از دروازه از قضا و قدر صدبار صد گویا  
سایبان سنگی آن دروازه بروی بغیا و دیوان ساحت طریق عدم و فنا پیود افسوس  
که آن بنال بود که هنوز از شهر مذکوری بر نخورده بود و به تند باد اجل از پنج دین بفرستاد و در شلک  
جدیش بنیاده آثار رسد و داناتی او توقع داشت که بعد من انتظام ملک لا پورا

بخوابی خواهد کرد و لهذا او را ولیعهد کرده بود کبرک سنگه گو بظاہر و بنام سندنشین آنجا  
بعد فوت رنجیت سنگه شده بود مگر خود را نامسب و پیشدست این چنین فرزند لیس و و نشاند  
انگاشته بصلح و جوادید و نظام امور ریاست میکرد با بچله بنور عمر شش از سبب سال  
تجاوز کرده بود که بر فاقه جد و پدر خود به سرتک آخوت شد و آنچه سابق بخوبیان  
و طالع شناسان برای خوشامد رنجیت سنگه در حق همین نونہال سنگه میخواستند که این سرتکند  
طالع پیدا شده است در تمام روی زمین عمل خود خواهد کرد محض کذب و دروغ بر آید  
ریاست لاہور نصیب ابن سجادہ نشد چه جای حکومت بهجت تسلیم این همه امور و سبب  
تقدیر کسی را اطلاع رنجیت نیست الغرض بعد قضا کردن راجہ کبرک سنگه و کنور نونہال سنگه  
قسمیکہ مذکور شد شیر سنگه خلعت دومی مہاراجہ رنجیت سنگه کہ مرد شجاع و صاحب جود و سخا  
بود بر سندن حکومت لاہور متکفل گشت و این ہر دو سپران رنجیت سنگه کہ یکی بعد دیگری  
فرمانروای ملک موروثی خود شدند مدام مثل پدر خود لوازم محبت و اخلاص نسبت بہر کا  
انگریزی میری و ملحوظ میداشتند چنانچہ در عہد حکومت مہاراجہ شیر سنگه افواج انگریزی فیضا  
اخیر سہر کردگی جنرل پالک بہادر در میان ملک لاہور شدہ از راہ در چسپ بہر کابل رفت  
و بوقت مراجعت از آنجا تمامی لشکر و سپاہ انگریزی و بہر و بنگاہ شان کہ در قندہار  
و حلال آباد بود بہ سہ سالاری سہ کس افسران یعنی جنرل پالک و جنرل اسمٹ و جنرل لیتل  
در عمل سکھان شدہ بطرف ہندوستان آمد و اہلکاران رئیس مذکور کہ جا بجا معین مہابو بود  
در اوقات عبور و مرور و آمد و رفت عساکر مذکورہ لوازم دوستی از رسد رسانی و ضیافت  
افسران فوج موافق رتبہ بہر کس و از بہر سانی دیگر با محتاج سفر قرار واقعی بحال آوردہ ہمہ ارا  
و خوشنود داشتند الغرض مہاراجہ شیر سنگه لوازم دوستی و اتحاد فیما بین ہر دو سرتکار را پیش از  
پیش تقدیم میرسانید و ہم در نظم و نسق ملک خود مصروف بود کہ دفعۃً مکتب ادبار بر فوج سکھان  
نازل شد و شہادت بزدی خواست کہ ایشانرا بکفر باعالی ظلم و تعدی کہ بر بندہ کان چند اعلیٰ انحصار

علی الخصوص بر رعایای هجایه سلطان کرده بود و در بساط بنابران بعضی فوج سکه که خاص  
شهر لاهور بود و با عوا و محرک یک بعضی سرداران ریاست بلو اموده و بغاوت و برزید و مهارت  
شیر سکه ولی نعمت خود را مع سپرد و وزیر او و دیگر بسیار سرداران را بکشتند و قیاسی بر پا شدند  
زبان بعضی ثقات معلوم شد که وجه بلو و سرکشی سکهان این شد که شیر سکه از سبکه فیاض  
و مردعیان بود و دولت بسیار دادن زنان قاصه منسوب و هم در بلو و سب بسیار صرف میکرد  
راجه و بیان سکه برادر راجه کلاب سکه که خیر خواه آغا خان از جهل و خبیث سکه بعد از وزارت  
منسوب بود از راه خیر خواهی بار با بخت شیر سکه عرض کرد که این دولت را بهار خیر  
والد شما بسیار محنت و مشقت جمع کرده بود و شما آنرا را بکاف و بی وفاء و بی وفای  
خالی می کنید شیر سکه را این امر بسیار ناگوار خاطر میشد چنانچه روزی در گفتگو نیکو از همین قسم بود  
شیر سکه کلام محنت و باز از اقبال ششام نسبت به بیان سکه گفت و تهدید نمود و بیان سکه  
آنوقت خاموش ماند مگر کینه آن در دل داشت تا اینکه شیر سکه اخسری را بجز می نیکین  
و یاد در قصاص خونیکه کرده بود قتل کنانید برادر مقتول که سردار فوجی بود با عوا می فریاد کرد  
مضی بغاوت و برزید و در صد و آن شد که عوض برادر خود از شیر سکه بگیرد و سپاه را که تابع او  
بود با شاره و بیان سکه درین امر با خود مقول ساخت تا اینکه آن همه بر قتل او و بیاه و آگاه  
منظور وقت و قابو بود که بحسب اتفاق روزی شیر سکه غافل از غدر سپاه برای ملاحظه فوج  
فوج در میدان قواعد گله رفت آن اخسری با غی قاپو یافته نشکجه که پرازد کلوها بود از جانب پشت  
شیر سکه سر کرد چنانچه او بهین کیضرب نشکجه همان ساعت مقتول بر زمین افتاد و همراه آن نشی او را  
که غافل از کشته شدن پدر در خانه بود بهانه بیرون طلبید و بجز و بیرون آمدن او را  
گرفتار کرده بر قلعه برد و ماند و کوفتند آن بچه بی گناه را فوج ساختند و بعد  
کشته شدن شیر سکه حال و رغلانیدن بیان سکه را مردم طرفدار شیر سکه  
در یافت کرده بعد سه روز ازین واردات و بیان سکه را مع راجه میرا سکه

پسرش و او تم سنگه برادرزاده اش که پسر راجه کلاب سنگه بود بضر بهای شیر  
پرزده پرزده کردند و دراز و ز فیما بین سر داران طر خدا رئیس و جانب داران نیز  
بسیار کشت و خون واقع شد و تا سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ و شمشیر قائم  
ماند و درین بلوا و کشت و خون نه سردار جلیل القدر از طرفداران شیر سنگه و قریب پنجاه  
دو سه هزار نامی و کار آرزو ده از مددکاران و وزیر پیچ شش هزار مردم فوج از طرفین  
کشته و حننه گردید و پسر دومی شیر سنگه را که باقی مانده بود دستهای از لاهور برده  
است سر داشتند و حافظش نمودند و همچنین یک پسر کلاب سنگه پنا سنگه نام در نزد مانده  
اگر بولاد نذر دو بعد این همه خونریزی و کشت و خون و تجاوز فوج خالصه در کار آن  
شد که کسی را نه از اولاد مہاراجه رنجیت سنگه برای نام نهاد پرسند ریاست نشانید  
حکم رانی کنند بنا بران ذلیپ سنگه صغیر پس را که از اولاد رنجیت سنگه است بر ریاست  
معین ساخته مادرش را بظاهر مختار ساختند و آنچه از زر و سبب بخواهند بگویند چیزی از  
سیکرت چنانچه شہوت که فوج پیدا کان خالصه فی کس و از دود و دود و دود و دود و دود  
کنانید و از رانی میکشند و سوای اطلاق نفوس بر بسیاری از خواند که بدستشان افتاد  
متصرف گشتند و بعد از آن که قرار واقعی عمل و دخل خود در دلاهور کرد و دود و دود  
از سرداران نگه داشتند که ایشان را بفرمانش و یا بر و از امور بجا و خلاف دستور بدارند  
نمایند و ترخیز و سرکش شدند و چند سردار باقی ماند که در دلاهور حاضر میمانند  
بجز تبعیت و رضای شان دم نمیزدند و اگر احدی خلاف مرضی ایشان زبان میکشود  
او را از جان میکشند چنانچه رام سنگه برادر رانی را که وزیر مہاراجه ذلیپ سنگه شده بود  
قتل کردند و بعضی از دراز می راجه لال سنگه آن چاره کشته شد بکف چون میدان از غبار  
خالی یافتند و دیدند که اکنون هیچک سردار و امور را مدخلت کردن نمیتواند بر کسی از ایشان  
خود را رسد و بفرستد چنان بخاطر شان گذشت که حالا آنطرف در مایه سلاج بک کرده

در ملکهای آن طرف تاراج و غارتگری نمایند و بر میان شروع فساد و سکها  
اینطرف دریای شلیج و عمل سرکار نکششی و وقوع محاربات  
فیما بین چنانچه فوج خالصه بقصد غارتگری در ملک سرکاری دفعه اول قریب  
بست میگذرانند و با تو بهای کلان جنگی و دیگر سامان و آلات حرب بر قدر که خواهند از راه  
خود سری گرفته رنجورنگه و دیگر سرداران اطو عا و کرام همراه خود ساخته در شروع ماه و بهر سر  
میگذرانند و به قصد چهل و پنج عیسوی از لاهور کوچ کردند و از دریای شلیج که حد فاصل فیما بین ملک  
پنجاب و عمل سرکار انگریزی بود بر بل کشیدند که سبته بودند و بلا خوف اندیشه بدون پاس و لحاظ ملک  
عبور کردند و بدین طرف بالیان انگریزی که غافل از اراده جرات ایشان بودند صرف بدین  
حال شورش و خود سری سکها و قتل و خونریزی ایشان در میان خود با دشمنان و اتریشی بی انتظامی  
ریاست انکار از راه دور اندیشی نمائی می که از لوازم ملرداری کشوری ست خواهند که اینطرف را  
شلیج و عمل خود در چند مقام متعارف که سبب پایاب بودن دریای می گوید که حال عوینگی است فوج خود  
را با مورعین سازند تا فوج مذکور سکها را که با قتل بی سرو سردار مانند اشتران بی مهارند اگر قصد  
بدینطرف دریا و عمل سرکاری نمایند و مزاحم شود چنانچه بهین قصد آمده لارڈ مارک کوثر جنرل  
فرمان فرامی ملک هندوستان با نفس نفیس و مع سپه سالار کل افواج انگریزی کف صاحبها در  
وارد کسپ بود و بیانه و فیروز پور شدند و بنور در تجویز بودند که چند فوج در فلان مقام قصد در  
فلان معبر با مورعین نمایند کرد و به ملا در و هم و کمان لارڈ صاحب و سپه سالار و مورعین  
نمود که سکها بر خلاف عهد نامه که فیما بین سرکار انگریزی و لاهور از عهد مهاراجه  
رنجیت سنگه منعقدست در ملک ما آمد و قصد رفتن و فساد و بلا سبب خواهند شد بنابراین  
تو بهای کلان و دیگر سامان سرب همراه یا و رده بودند و بجز فوج متعینه چهار کس  
بود و بیانه و فیروز پور و فوج قلیل که در اردوی لارڈ صاحب سیه باشد در  
آنوقت افواج دیگر در اینجا موجود نبود و مرکز خاطر داشتند که بعد تعین مقامهای تینانی

و دریافت کردن مقدار فوج مطلوبه از عقب طلبیده خواهد شد و معلوم نیست که این پور  
سکهان در عمل انگریزی با یانی رانی صاحبه اور دلب نگه شده بود و یا بدون اشارت  
مگر کلاب سنگه نیز است که سکهان در عمل انگریزی رفته با ایشان بجنگند چنانچه از مقام حو فوج  
خالصه را ازین اراده که رعایت نوشته بود که ز بهار از لاهور بقصد عبور دریای سند  
حرکت نکنند چنانچه ذکرش خواهد آمد مگر آن مشهوران بر خود غلط بر گفته و نوشته  
او عمل نکردند و این هم بعید نیست که فوج خالصه از گفته رانی و یا با اشاره کلاب سنگه  
قصد ملک انگریزی کرده باشند زیرا که این هر دو کس حال مغلوبی و تنهایی خالصه  
را در مقابله با افواج انگریزی بالیقین میدانستند و از سبکه آن هر دو رئیس مذکور از  
دست سکهان شب و روز بر جان خود ترسان و لرزان می ماندند بنا بر این خواسته شدند  
که بکدام صورت انحلال زور و طاقت سکهان چنانکه آقا کش و استیصال پنج دنیا  
شان کرد و مغلوبی و بربادی ایشان بجز مقابله با افواج انگریزی امکان ندارد  
الغرض قلع و قمع این گروه هیچیکه شد عین مقصود و مدعای رانی صاحبه و کلاب سنگه بود  
و عجب نیست که این هر دو کسان بنظر آل کار و در اندیشی قبل از جنگ چنانکه در عوام است  
با سرکار انگریزی ساز کرده باشند تا بعد از هزیمت و مغلوبی فوج خالصه بکارشان آید و ریاست  
مباراجه بر خیزد سنگه هم بجال و برقرار ماند و آخر کار بچنان شد یعنی سرکار محمد و نظر بر عدم  
و شمول این صاحبه و کلاب سنگه درین جنگ یاست لاهور را بدیو سنگه پسرش بجال و برقرار داشت  
و نیز و سکیری و حمایت کلاب سنگه فرمود و او تا با کل فوج خالصه مغلوب و ستم حاصل نشد  
از جو قصد لاهور نکرد و برای حفظ خود و عده های دروغ البه فریب از جو بفرج سکهان  
همراهی ایشان بنیشت که خاطر جمع دارد پس خود را زود رسانیده شرکت شامیتم  
و فوج خود را هم برای مدد شامیتم تا سکهان از طرف او مطمئن شده بقصد عبور  
پورسش نمایند و کلاب سنگه بعد دریافت حال ضعف سکهان که نیز بهت های متواتر خورده



خورده و مانند مار سر گرفته شده اند و زور و روحاقت و زبان نمانده و رانی صاحب بهیم آنها  
مغلوب دیده اند و ادن آلالت حرب فرستادن نیز باطل است کشیده اند و افواج سرکار  
انگیزی مقرر قصد لاهور خواهد کرد و در تصورت زیاده ازین توقف کردن درجه مناسب  
نه باشد بر جراح و تحمیل از لاهور حیو را ایضا حید و رسید و بعد بمایش یکی مرتب پس انگیز  
چهارم سکنان رسیدن افواج انگیزی در تیب بلاهور منع نذر و اسباب انگیزش با دیگر در دار  
در مسکرا لا و صاحب بمقام قصور برای معذرت و عنوق قصور سکنان از طرف ایضا حید حاص  
بعد تقدیم در آب استخار و استغفار و اظهار تقوی نمین شایم صلح رسانید لغرض عرض و کوشش  
صلح فیما بین هر دویم کار منعقد شد و اگر او درین وقت بیاید می و اسطوخ صلح نمیشدی فوج اگر  
سر بلا مانع و مزاحم در لاهور گرفته عمل و دخل خود و تمام ملک حجاب میکرد و در آبست خانان صاحب  
بیت نماند در بیان جنگ اول همچنان با فوج انگیزی که در مقام بدر  
تاریخ نوز و محرم و سنه ۱۸۲۵ عیسوی شده بود و گویند سکنان دفعه اولی

بیست و یک هزار یا نود و پانصد کله که کوله و چهره آن دورتر میرسد عجز مستحکم نمود و چاهها  
 بسته بناخ نوزدهم و سیمبر بال کله از دشت صد و چهل پنج عیسوی شروع جنگ کرد  
 درین جنگ بسیاری از افسران فوج انگریزی و هم اکثر از سپاه ولایتی و هندوستانی شان  
 آند زیرا که نزدیکان توپهای کلدان بسیار و گلوله و گریبان فرمایان فوج انگریزی  
 نقصان سپاه نمود و فوج انگریزی با وجود قلیت مردم سپاه توپهای خود که در پیش  
 میباشند با خود سیرشت و گلوله های آن تا فوج سکهان نرسید کمند و ضعیف میباشند احوال که  
 مردم از سپاه و از گلوله های توپهای کلدان مخالفت بسیار ضلالت میشد و حکم پورش و جاکرد  
 مجبور حکم کردن مواضع قاعده و ستره یوزش که در میان شان معمول است فوج انگریزی  
 بجایار کی حمله کرد و از فرط ظهور و شجاعت با وجود کشته شدن از لشکلهای متواتر حرف تاخت  
 در نزد چاههای سکهان برزد و توپ و تفنگ خود رسیده فوج متواتر از چاههای سکهان

انتشار گرفته که سکه‌ها با وجود کثرت ناب آن نیاورده و قرار اختیار کردند و چند هزار  
در صف جنگ کشیده و خسته گردیدند و با قیامندگان آبخشان هر سیمه و جویس شده و کج شدند  
که تمامی توپها و خمیه و خرگاه ایشان برست سپاه انگریزی افتاد و درین یورش حمله اکثر سواران  
انگریزی خرد و کله‌ها از کپتانان تا کزنیان و جرنلان و کورهای لایبی و سوارپادهای  
مقتول و مجروح گردیدند و حتی درین جنگ سپاه انگریزی با وجود قتل سپاه و کلمات حرب بمقابل  
فوج کثیر سکه‌ها که بسبب تعلیم سواران و انسیل از قواعد جنگ خوب آفت و مشاق بودند و سالها  
حرب و خواه و دشمن کار نمایان بعمل آمده و با پیروخت و آبروی سرکار خود دست از جانشین پایداری  
نموده و مار از مخالف برآورد و مظهر و منظر گردید اگر تفصیل این جنگ بیاورم ازین خوب معلوم نمیشود  
ولیکن آنچه از ثقات شنیده و بمقام ثبت نمود و در بیان جنگ و وضعی سکه‌ها با فوج انگریز  
که قریب بمقام فیروزپور واقع شده کوشید بعد جنگ اول که مذکور شد فوج دیگر بر روی

و در سکه‌ها که بنحیه از لاهور علی الانصال رسید به طرف خیل خیل از سوارپاده فراهم شد و سرشور شهاب  
بردند علی الخصوص بطرف لدیهانه بسیاری از فوج شان بجهت قصد شکامه پروازی نمود و تا این وقت  
توپهای کله‌ها و فوج دیگر هم شریک لشکر توپ گورنر جنرال بهادر شده بودند و صاحب مدوح زیاد  
ازین حال انتظار سیدن سپاه انگریزی میکرد مناسب انگاشته فوج فیروزپور که بمقام هری پل  
افتاده بود حکم کرد که خود را از و بطرف لدیهانه جای که سکه‌ها سرشور شهاب و شهاب اندر برساند و حمله  
چهارونی لدیهانه تا چنانچه اول دوم بر کد پاده و می کیم پلش با و شهابی چهل و پنجم چهل و ششم و هفتم  
و شانزدهم رساله سواران و سوارپای توپخانه و چهار ساله هندستانی سیر کردی سر سیر است حساب  
بطرف لدیهانه روانه گشت و چاه و سوم پلش نیز از دهم کوٹ آمده شریک فوج مذکور شد و ازین  
اینهمه فوج تا به پیشین میل بر قطع مسافت کرده و از کسپوی لدیهانه کر نیل کوٹ و لدی پلش چاه و پنجم و ششم  
سوار و توپخانه بطرف فوج سر سیر نخست مذکور نیز روانه شدند و از آنجا که انبوه کثیر فوج سکه‌ها از این مقامی  
بلند فوج انگریزی آید و گویا توپ دن آغاز کردند که سیمت صاحب یعنی افسر مذکور متوجه آنجا آمد و از

امروز سپاه با مسافت بعید راه طی کرده آمده است مانده شده باشند حکم جنگ نداد و گریه و فغان  
 بر و انکی توب و تشنگی بطرف حریف سر کرده می رفتند تا اینکه قریب دو صد کس از فوج انگریزی  
 کشته و بعضی مجروح گردیدند و علاوه برین سکهان قابو یافته بهیر و بنگاه فوج انگریزی را که حبس  
 مانده بودند نیز غارت و بعضی کوره و لایسی و قدری سپاسیان بپشتن می بند و ستانی را گرفتار کرده بزرگ  
 سر نیز است ازین قتل و هتبه که از سکهان بوفج آمده بود در خشم شده بنا بر آنست و ششم جوز  
 حرمین آنرا خوب گرفت یعنی سکهان را از قریب گریز قریب بفرز و پور برده و در میان فوج خود  
 کرده از هر چهار طرف همچو شکاری کرد و که از هزار تا کشته بکشته ساخت و جمیع سبها  
 سهو به فوج خود را مع اسباب عظیم انتراج نمود و پیشتر این جنگ در میست و یکم ماه  
 مذکور فوجی دیگر از سکهان بر ملک پشایله تاخته قلعه آنرا تصرف خود را آورد و شکست  
 فتح خود را بر بالایی قلعه مذکور نیز سر کرده و لیکن بعد چند روز فوج انگریزی آن چهار جنگ  
 از سکهان باز گرفته حواله راجه پشایله نمود و در هر جنگ فوج خالصه ایقین کبی بود که راجه کلان  
 با جمعیت بیش از ۲۵۰۰۰ هزار سپاه زود برای بدر و ملک رسیده شریک جنگ خواهد شد حال آنکه  
 از سکهان که برادر و فرزندش را کشته و خانه و بی نعمت او را از قتل کردن مهربان چشمه شریک  
 و پسرش بچرخ کرده بودند چندان ناخوش و ناراض بودند که از خدا میخواست که این ظالمان  
 بر عدالی و عفو نبی که کشته شوند عین صواب و باعث اصلاح و امن آسایش ملک رئیس  
 نجات جنگست علی خیر آنکه خود مشهور و ظاهر کرده بود تا توهم و گمان آن میرش و در کار انگریز  
 بقصد تحریک و یورش بر جو که وطن و ماوای و ست کند و بعضی بدستاران ایشان از لاهور  
 ناگفته در یاد در ملک خود غارت گری میکردند و سبب بیکه رانی بعد دریافت حال تربیت و معلومی  
 سکهان طمانی بهم رسانیده از فرستادن آلات حرب و خزانه که بار بار طلب میکردند دست  
 کشیده بود از رانی بد گمان گشته که با سرکار انگریزی ساخته است با خود قرار داده بود که کین  
 در لاهور رفته رانی و دلپس شکست پسرش را کشته بجای او دیگر از پسر است با خود قرار داده بود که کین

قابو بیاقتد همچنین میگردد که ایشانرا باز رفتن در لاهور نصیب نشد گویند بسبب نوشته  
راجا کلاب سنگه که قبل از جنگ کمر در لاهور فرستاده بود که تا من شرکای شما نشوم هرگز قصد جنگ  
با انگریزان نخواهد بعضی فوج لاهور و خصوصاً کل سپاه آلمنی و چندمی از سرداران شرکای فوج  
خالصه در جنگ شده بودند و کسانیکه بر گفته و نوشته کلاب سنگه عمل نکردند از کل کالیان  
فوج خالصه از خود سری عبور نتوانستند کرد و با انگریزان جنگیدند و تباها شدند و هرگاه نبرستان  
برای طلب تنخواه نزد رانی صاحب میرفتند و در جواب می گفت که من اکنون بجهاد دارم  
روپیه در ماهه فی کس پیاده کار دادن نمیتوانم و شما که اظهار تباها و پریشانی خود میکنید این  
سزای سرکشی و خود سری شماست چرا که حکم سرکار خود با سرکار انگریزی جنگ کردید و آخر کار نتیجه  
آن دیدید و زیاده ازین خواهید دید و قبل از یافتن شکستها فاحش بعضی کسان از فوج خالصه  
بلافاصله کراف مشهور کرده بودند که انگریزان کویل خود را فرستاده پیغام صلح کرده اند و ما جواب  
دادیم که صلح آنوقت خواهد شد که خبر از پور و لاهور و اربابان در عمل فوج خالصه در آید و کمال  
در میان او شاحد حاصل باشد بعضی از ایشان چنین شهرت داده بودند که انگریزان بفتح خانه  
پیغام داده اند که دریای ستلج فیما بین او شاحد حاصل باشد و در جوابش گفتیم که بعد از جنگ  
جواب پیغام شما خواهیم داد و الفرض قبل از جنگ دو دختر و غرور در دام شان این  
بود که کسی را به سر خود نمیدانستند و در میان جنگ سوگند می دادیم که بتاریخ بیست و ششم  
جنوری ۱۸۵۷ عیسوی در مقام الیوال شکره بود و گویند بیست و ششم  
با پنجاه و شش ضرب توپ برای کمک آن کرده که از سابق در مقابله اغواج انگریزی بود  
به بیست و ششم جنوری سال مذکور از طرف دریای ستلج عبور کردند و سبکه آن خط چهار هزار  
باد و از ده ضرب توپ که همراه داشت شرکای فوج خالصه که در مقابل فوج انگریزی بودند در  
فوج انگلیسی در آنوقت از نصف فوج غنیمت هم کم بود و قطعی و دو ضرب توپ با خود داشت که  
با وجود قلت سپاه درین جنگ هم حریف را نبردست و او غالب کرد و بیست و شش پنجاه ضرب توپ

بدست ایشان افتاد و پنج ضرب توپ که سکمان همراه خود گرفته کر خیمه بود و در میانه آن سه ضرب  
در دریا بوقت عبور سبالت صراط عرق شدند و توپ که سجد و کدبان طرف دریا  
برده بودند کپانی از فوج انگریزی آن طرف دریا چنان رفته بوقت شب از کمال جرات چالاکی  
در مخکدبان و پیاله آن هر دو ضرب میجانی آتشی زده بیکار ساخت و با تحقیق معلوم کردند  
قبل از جنگ راجه لال سنگه با بیست هزار سوار و چند ضرب توپ برای کمک فوج خالصه بر پشت  
آن ستاده بود و چون ناره قال گرم شد راجه مذکور غلبه فوج انگریزی را دیده بدین شکیب  
شدن دوست پناهنانیدن نگام سپار بر تافته مع سواران همراهی خود کسر بطرف لایبور  
بشافت و در اشامی راه بعد از عبور در بای سنج پلی را که بران آمد و رفت فوج سکمان بشت  
و چون فوج خالصه که اکثر پیاده بودند درین جنگ سومی مغلوب گشته رو بفرار نهاد و  
خو است که از راه چل مذکور عبور دریا کرده بطرف لایبور رود و فوج انگریزی غالب و مظفر  
گشته شلک زنمان در تعاقب ایشان شد چند هزار از سکمان فراری بار او عبور برکناره دریا  
رسیده نشانی از پل در آنجا نیافته مضطرب شده اند شید مذکر اگر در اینجا توقف میکنیم از فوج  
که شلک زنمان در عقب می آید گشته میشود و اگر خود را در بای می اندازیم سبب بسیاری آب  
عرق میگرددیم با تجمه ازان گروه هر که بخوف عرق شدن برکناره دریا توقف کرد از دست  
فوج انگریزی گشته و هر که خود را در بای انداخت لقمه تنهک اجل کرد و بدینا بد و دی  
بقوت شاورمی ازین تنهک بر ساحل نجات رسیده باشند و سوار لال سنگه که پل شکسته  
رفته بود غرضش همین خواهد بود که بوقت فرار از سکمان خود سر متفشی خنده نماز باز در شلک  
حریف مغلول و یاد در بای عرق کرد و ازین معامله که لال سنگه نسبت بفوج خالصه کرد ثابت  
شد که کسی از سرداران و فسران که داخل فوج مذکور بود و از ایشان بدل امنی خوش نبود  
زیرا که هر یکی از دست شان بر جان خود می نرسید و سبب همین شقاوت و خلاف فوج سکمان  
با وجود کثرت و دشمنی آلات حرب سامان جنگ حسب و خواه بدین و دی در بر معامله نبرست

یافته مغلوب گشت والا در جنگ کردن و جملهای متواتر نمودن بر قبح انگریزی کوتاهی نمی نمود  
و مردانه و ارجمند و علاء و نا اتفاقی خون ناحیج بهاراجه شیر سنگه و دیگر بسیار کسان و دیگر شاهان  
بود و آوری اینهمه نقص عهد نموده بلا سبب در عمل غیر یوزش و ماتحت نمودند لهذا سبب  
الهی گشته متاعل و بر باد گردیدند و قبل این جنگا کسی از سرداران نامی اطمینانی بر جان و مال خود  
ظلم سکهان نداشت چنانچه لهناسنگه که از سرداران جلیل القدر بهاراجه تخت سنگه بود و در لوبنگه  
شیر سنگه و دهبان سنگه و غیره گشته شد و از لاهور بدر رفته در بنارس بود و باش خود اختیار کرده  
لیکن از رشاست اعمال آنها در انجام نخواستند لی نشت زیرا که بعد از چند روز برای سیر و تفریح بلاد  
شرقیه احوال و اقبال خود را در بنارس گذر گشته بارالاماره کلکته رفت و در ایام جنگ فیما بین  
و سرکار انگریزی بنا بر حزم و هوشیاری حکیم کونسل سردار مذکور با مردم بهلری در شهر مذکور نظر بند  
و تمامی مال و اسباب و که در بنارس و کلکته بود در سرکار انگریزی فروخته گردید و سبب نظر بند شدن  
سردار لهناسنگه آن بود که سببا و با پاس بمبومی و هم فیهی سکهان لاهور و درالاماره مذکور  
فسادی برپا کند و همچنین املاک و اموال سکهان که در مقام هر دو وار و دیگر بلاد و امصار عمل کرده  
بود نیز بقر فی در آمده و بعد از انعقاد صلح فیما بین آنهمه اموال اسباب خیره واکد شست گردانند  
و او مذ و سوم خبروری وزیر صاحب بزرگدیز از معبر و پرتامعبر به پور برای بند ساختن معابر  
دریای ستلج که پایاب بودند نامور شد تا سکهان به نظیر عجمو کردن نتوانند و بیت و ششم  
جنوری جنرل سمث با معسکر خود از کمپ لد هیان در لشکر کشید و مخفی طرح کردید زیرا که  
تا آن زمان فوج سکهان در مقابل لشکر مذکور بسیار بود و سوم خبروری توپخانه که انتظار آن بود  
از مقام دہلی در لشکر لار و صاحب رسیده و بعد رسیدن توپخانه بجز رسیدن چهار ناوچه  
کوز رسیده در معسکر لار و صاحب برای عجمو کردن افواج انگریزی بدان طرف دریای ستلج  
از حالت منتظره و دیگر باقی مانده بود بلکه تا پنج عجمو و معبر هم قرار یافته بود و لیکن این اعلان  
آن نمی نمودند نقل عجیب دوم خبروری ۱۸۹۹ عیسوی یک سکه بقصد قتل کردن



ستروین ستارث که در آناله بود رفت و در باغ پادشاهی سکن صاحب موصوف و خل  
شده سپاهی پیره را بضرب شمشیر قتل نمود و در محضره را بدو سه ضرب مجروح ساخته در مکان آنضا  
دخل کرد و پیرگاه صاحب را در آنجا نیافت بکبر خیت مردم تقاب کرده او را گرفتار کردند و او  
وقت شب در قید خود را قتل کرد و در سبت و دوم جنوری لاله چنی لال از طرف فوج خالصه  
لار و صاحب پیغام صلح برد و معذرت نهاد و او را جواب شد که ما سرکار خالصه سردار هیچ سنکه  
و راجه لال سنکه که سردار خالصه ندانیم که کیستند اگر و کیلی از طرف رانی صاحب یا از راجه  
کلاب سنکه و یا دیوان دینا نایبی آمد سماعت کلام و میشد و به سبت و چهارم جنوری افواج  
کثیر انگریزی رسیده دخل لشکر لار و صاحب شد و سبت و ششم این ماه راجه کلاب سنکه با دوازده  
هزار فوج جنگی و سبت هزار مردم کوپی ملوانی بر فاصله ده کرده از لاهور رسیده فرو دشت  
در روز دیگر بر معبر کر لویل که بر سه گروهی از لاهور سبت رسیده خبر و رود خود بخود را نصیحه  
عصن کرده فرستاد حکم شد که فوج خود را بطرف پهلور فرستاده خود تنها در لاهور حاضر کرد و گویند  
در خکب الیوال که جنگ سوم بود از فوج انگریزی پا لصد و هشتاد و نه مردم از سپاه و ششصد و بیست  
و سه سپ مقول و مفقود کرد و پیر و رانی صاحب با تقاق تمام سرداران سنکه و سپاه راجه کلاب  
را وزیر کرد و جمیع امور ملکی اختیار جنگ و صلح را بدو تفویض نمود و فوج خالصه هم رجوع بکلاب  
نموده گفته فرستادند که اکنون بدون شریک شدن شما در جنگ از ما مقابلہ کردن با افواج انگریزی  
دشوار است و بعضی بکمان که از فوج خالصه در لاهور آمده بودند بحال تنهایی ملاکت فوج و از  
دست رفتن قریب یکصد ضرب توپ و صرف شدن خزانه و سباب رسد و نامزدن کوله بار و  
کشته شدن جاعی کثیر از کالیان سپاه خالصه افسران آن در سه جنگ عرق شدن هزار بار  
در یا بسبب کستن پلج و دیگر مصائب شده اند از ظاهر هر سا خسته کلاب سنکه آنهمه حال را شنید بظاہر  
نشی ایشان کرد و کلمات تاسف بر زبان آورد و گفت شما را یاد خواهد بود که یکد و ما هم بیشتر  
ازین اوقات من بفرج خالصه که هر بخود سری برداشته بار آورده جنگ قصد رفتن بطرف فیروز

نموده بود و ندیده بودیم که زنهاردون اجازت من قدم بدالطرف نخواهد برد  
گرافوس که فوج خالصه انهم را بنم شل بوا می لاهور تصور ساخته سخن را شنیدند و آنچه در خاطر داشتند  
آنکه در فوج چنین بار دوم و سوم برای فتن بطرف لدهایان و آنطرف تلج مالفت شتم و زبانی  
هم گفته فرستادم ولیکن آنها اصلا بران عمل نکردند بعض سرداران فوج خالصه که از جنگ گاه در لاهور  
کو خسته آمدند و دیو دند از باز بند است سرنگون شده و بجز این کلام کلاب ننگه را جوابی ندادند که چون کلاب  
زیر حکم کسی نبودند و بتوهم و کمان فاسد نمغنی که لارده صاحب سپه سالار فوج انگریزی در جوابی  
لدیهانہ جمع شده اند ازاده و تخیر و انزع ملک پنجاب از سکهان سیدان و کبار کی عبور دریای  
تلج نموده شروع بحکیم کردند و سبب هم نهی بی پاس قومیت فوج خالصه هم شرکت فوج اکا  
شد ما را هم با ضرر و مبالغه فوج مذکور بحیوری شرکت شدن با او شان و جنگ افتاد و همه کس را  
معلوم است که از ابتدای ایست مبارجه نخبیت ننگه بر فوج خالصه پنچین شکست نرسید یافتند  
بلکه همیشه در هر جا و مقام مظفر و فتحیاب میشد مگر اکنون از نامساعدت نخت سه بار علی الانصا  
شکست بر شکست خوردیم و تمامی توپها که در جنگ برده بودیم بدست فوج حریت افتادند  
اکنون نیز واریم و نه آلات حرب که باز مقابل با افواج انگریزی کنیم مگر باقیانرا که از فوج  
خالصه میخواهند که یکبار دیگر با فوج انگریزی بجنگند و در صفت جنگ پاداری که در یا بابل مقتول و  
شوند و یا بر فوج مخالف غالب آیند تا شک ناموس و آبروی خالصه جو برقرار ماند و این امر بدین  
شماره حربا ممکن نیست زیرا آنچه سابق شد اکنون در شکست و ضرورت تا بهر جنگ از سر نو  
کرده شود شاید آب رفته در جو باز آید و غابی آبروی که درین شکستها بدست شجاعت سکهان سیده  
شده کرد و بالفعل بمبه تلج حکم و زبان شما بهستم بر موازان تجاوز نخواهیم کرد زیرا که از ان اتفاقی  
و خود سری اکنون نوبت بجان کار با ستخوان سیده و شما شنید و باشید که از سیدی پری خالصه  
برنا اتفاقی در جنگ سومی چه قدر فوج پرباد گشته یعنی سردار رنجور ننگه و راجه لاڈ و راجه لال  
و سردار مرار یا و سردار رحمن ننگه و غیره فخران انگریزان شکست خورده و در آسنا پناه نیافته

این طرف تلج بحال تاه برشته آند و با وجودیکه فوج خالصه انیظرف در بار عمل خود آمده بود لشکر  
بریک سردار سابق الذکر بخوف شیخون انگریزان متوهم شده جابجا متفرق شدند و در فوج خالصه  
باقی مانده بود و بمجلسه شصت ضرب نوپ که در جنگ همراه برده بودند بجا توپ  
حواله حرفت کرده ده ضرب را همراه خود و پس آرد و دزد و بعد حد و کد بسیار دو هزار مردم  
در شکر بخور سنگه فرام آند و مرکز کوله و باروت ندارند و رانی صاحب هم اکنون سامان  
جنگ نمیدهند و بگویند آلات که سابق برده بود دیدن چه کار کردید که اکنون جنگ میدهد  
الغرض باقی مانده کان از فوج خالصه این طرف در ایامی تلج در عمل خود داده دوازده ضربت افتاد  
انتظار آمدن لشکر شکست خورده از این گفتگو تمام شده بود که هر کار با خبر آوردند  
که نائب گروسا دیوسنگه که در جنگ بزخم کاری مجروح شده بود دید و گرومگور از رشت  
و مضطر گشته بطرف کتا پور کوچ کرده رفت و نیز مردم از تلوان آمد و ظاهر کرد که فوج  
بر معبر تلوان مجتمع گشته اند و برای عبور فوج بسته اند و باشند کان منتهی تلوان  
از بهین خوف فوج انگریزی اسباب جنگی و خانه داری را که گشته رفته انگریزان کلبه و باروت  
ایستاد و دریا انداخته باقی اسباب را تاراج کرد و کلاب سنگه بعد از شماع این همه اجزای  
کلام سابق را عاده کرد که من در میان صورت مختاری شما میگویم که تمامی فوج خالصه  
فرمان بری من کنند و آنچه من بخواهم آنرا قبول نمایند و غرض کلاب سنگه از این کلام بود  
که بعد نویسانیدن مختار نامه از تمامی سیکهان افسران خالصه تدبیر صلح بهر نوعیکه مقصود شود  
تا باز جنگ واقع نشود و دانست که کار فوج مذکور در همین جنگها تمام شده است بهر کیف صلح  
پس در صلح مشوره با دیگر سرداران هم نمود و همه بالاتفاق راضی به صلح شده بخیر کردند که  
فوج انگریزی بفرغ کلاب سنگه نوشته شود که فوج خالصه از افعال و حرکات خود بسیار نادم و شرمناک  
شد اکنون امیدوار است که فیما بین هر دو سرکار صلح واقع شود و بنور این امر از قوت فعلی ناپدید  
که جنگ چهارم که اخیر جنگهاست در میان کیفیت جنگ چهارم که در مقام سوبرا

در دهم قبروری ستمه سیوی پادشاه  
گویند فوج خالصه باز ساز و سامان حرب فراهم کرده مورچاها کنده آماده جنگ شدند و را  
نواب کوزن جزل بهادر و کشته خجیف چنان قرار یافت که اکنون افواج انگریزی آنطرف  
در بای ستلج عبور کرده یورش بر ملک لاہور نمایند و جمعیت سکاها را که مورچا حال اندیش و آفاد  
کرزانده شود زیرا که لارڈ صاحب کشته خجیف را تحقیق معلوم شده بود که سوا سی این  
فوج سکاها که بالفعل از وی در این نظری آید فوجی دیگر نیست که برای جنگ با فوج انگریزی  
مقابل گردد اولی آنست که این فوج را تجله و یورش متفرق ساخته کجا را کی عبور دریا  
نمای پس سه سال از مذکور تاریخ دهم قبروری سال کنیز و شتصد و چیل و شش عیسوی کیس  
روز بآمد حکم بفوج خود کرد که جنگ توپ شروع شود چنانچه در خدمت نیم سعت شلک  
متواز که کلوله توپهای ایشان بسیار دور تر میرفت بموجاها می سکها را که آنطرف ستلج بود متزلزل  
ساختند و پیروز گشته شدند مورچاها بفوج پیاوه حکم شد که بر سپاه حریف یورش کنند چنانچه  
پیش کور که و غیره از راه پستی که همان ساعت از تحت مای شین در دوسه جانب ضرب کرده بودند  
برق و ارتعاش در فوج سکاها درآمد و داد و ادواکی داد و خوب جنگیدند فوج سکاها تاب  
اقامت در خود ندیده رو به فرار نهاد و جمیع اسباب ایشان هم بشت ضرب توپ که پیروز  
در لشکر عظیم بود بدست فوج انگریزی افتاد و در جنگ لارڈ صاحب بذات خود شرف میدان  
و افواج انگریزی بعد کرزانیدن جمعیت مخالف را مع توپخانه و دو کلان بر قسم عبور دریا  
نموده داخل در عمل لاہور گردید و لارڈ صاحب بهادر در مقام قصور این شهر را دادند  
خلاصه شتهار نواب کوزن جزل بهادر و رفو مہ چهار دهم قبروری  
شتمه عیسوی شرح آنکه افواج سرکار انگلیسی در بریک متعابله و جنگ فوج سکاها  
نیز پی در پی داده از عمل خود بدانطرف دریای ستلج بر کرده داد و زیاده از دوسه  
ضرب سکاها بضبط سرکار پند کور درآمد و اکنون افواج انگریزی داخل ملک پنجاب گردید

و در شهر تبار که بنا بر پنج سیزدهم و دهم سال که پسر و ششصد و چهل و پنج عیسوی قبل از حمله اجرائیه  
 بود مندرج است که نواب کور زجرزل بنا بر هشتاد و یک هجرت عفاقت ملک انگلیشی در نهم و دهم بر  
 انظار شوکت و اقتدار سرکار ممدوح و وزیر برای سزا دهنی بکجاں جمعه سکس که موجب سایش کافه  
 است اینهمه تدابیر جنگ را بر روی کار آورده و اکنون تا انتقام کامل از شکس عجم بنامه  
 فیما بین سرکار موصوف و سرکار لامبور در شصت و نه عیسوی انقضایافته بود بسبب تاخت و یورش  
 آوردن افواج لامبور بر ملک سرکار انگریز که بدان سبب یکی و توین بر کار منظم الیه عاید گردید  
 از سرکار لامبور که میزد فوج انگریزی از قبضه ملک پنجاب دست بردار نخواهد شد و نیز تاوان کل اخراج  
 این مهم از سرکار لامبور خواهد گرفت و نیز آنچنان بنده و سبت در سرکار لامبور خواهد فرمود که با  
 طاقت عدل و قریب در فوج لامبور نماید و ازین بنده و سبت در سرکار لامبور مقصود افزایش  
 انگریزی نیست چنانکه در شهر تبار سابق الذکر مفصل و مشروح است که فقط مقصود و خواستش از انقضایافته  
 ممدوح قبل از جنگ آن بود که در ریاست لامبور با آنچنان انتظام و بند و سبت بنظر رسیده  
 افواج آنجا زیر حکم رئیس و رعایای آنجا در امن و امان باشد چنانچه مقصود و شاگرد این فعل نیست  
 که ازین طرف هیچ تدبیر برای جنگ و جدال با فوج لامبور ازین پیشتر بعمل ناید و بود و لیکن  
 بر کار و از سرکار لامبور یکایک دفعه بلا ظهور هیچ وجه تاخت و یورش بر ملک انگریزی گردید  
 در مضیورت سرکار ممدوح بعمل آوری تدبیر هجرت جنگ و حمله آوردن بر ملک لامبور مجبور شد اکنون  
 آنچه که حرج و نقصان است لامبور خواهد افتاد محض سبب حرکات نامهار و اطوار از آنجا  
 سرکار لامبور و فوجش متصور خواهد بود که خویش انتمی نیست که زیاده و افراطش ملک  
 سرکار انگریزی کرده و قاطعاً بحجت تلافی و مدارک مافات و برای اطمینان آینده ضرور و لازم  
 گردید اضلاعیکه در میان دریای سیل و بیاس واقعند و کوهستان واقع آن شامل مضایف  
 مملکت انگریزی گردید و با اینهمه عجب شکنجی و جنگ و جدال بلا سبب که از طرف سرکار لامبور  
 آمده تا هم منظور نواب کور زجرزل بباد نیست که کل ملک پنجاب را در قبض و بقصر خود درآورد

بشرطیکه رئیس آنجا در سرکار انگلشیه رجوع آرد و نیز کوزا یا لیان سرکار انگریز نیست که در صورت جوع  
آوردن همیشه تابع و مطیع بودن سرکار لاهور ریاست آنجا را بر یکی از اولاد مہاراجہ بنیست  
بیکشتہ باشی کہ بانی سبانی این ریاست و متعبد و معتبر بنکار انگلشیه بود بحال برقرار دارند کہ  
دلیل قانون ترتیل و بردباری لارڈ صاحب اغراض فرمودن شان از جرائم و کساحی فوج البو  
تواند شد کہ باوجود فتح کامل غلبہ تام باظہار پنجین مرکوزات باطنی خود پیدا کنند و نیز خواہا  
خاندان مہاراجہ رنجیت سنگہ سرکاشی علی الخصوص کسانیکہ شریک جنگ جدال مہارکار انگلشیه بودند  
خبر داده میشود کہ اکنون باتفاق نواب کور ز حیران بہادر آنچنان بند و بست بظہور آرنکہ از روی  
آن ریاست اولاد مہاراجہ رنجیت سنگہ بنجی قائم و برقرار باشد کہ فوج خود را محکوم تابع و رعایا راجا  
وامن و امان داشتن تواند و اگر احیایا با از این چنین عہد شکنی از طرف سرکار لاهور نسبت بہ کار  
انگلشی بوقوع خواہد آمد در صورت ایفای کل حقوق حجب طہیان سرکار موصوف بل خواہد آمد  
فقط و بعد اجرای این شہنشاہ سرکار لاهور کل شرائط مندرجہ آزاہل قبول و منظور کرد و مقاب  
تشریف آوری لارڈ صاحب در ملک پنجاب ز تاریخ دہم فروردی تا مہندہم آن تمام عساکر  
انگریزی کہ در قرب حواریہ و زبور قیام داشت مع نوچانہ کلان نیز و حسن پنجاب شد و راجہ  
کلاب سنگہ در مقام قصور آمدہ بتاریخ شانزدہم ماہ مذکور شب ملازمت لارڈ صاحب ہا در قاز  
شد و اسباب پیشکش کہ بسیار آوردہ بود معاف کردید و بموجب حکم والا راجہ مذکور  
خدمت میجر لارنس صاحب مستہ کاری صاحب سکرتر لارڈ صاحب محمد و حاضر شدند و  
از نیم شب در میان ہر دو صاحبان موصوف و راجہ کلاب سنگہ و دو گوان دینا ناتہ و فقیر عزالدین  
گفت و شنودانند و شرائط صلح بمان قرار یافتند کہ در شہنشاہ مذکور مندرج بود یعنی تمام ملک و آب  
کہ در میان سلج و بیاس و قنست در قبضہ سرکار انگریزی باشد و علاوہ برین کہ نیم کرد و روپہ  
نقد کہ درین جنگ ہا صرف شدہ است سرکار لاهور در سرکار انگریزی بدہد و بمخلہ آن بچاہد لک  
روپہ نقد بالفعل و یک کرد و روپہ بطریق قسط بندی در میان مدت دو سال و اساز و بنا



و بنا بر این معتمد هم ماه حال بموجب شرائط مذکوره عهدنامه فیما بین هر دو سرکار مرتب شد و  
همه بهار حجه دلیپ سنگه را دیوان دینا نامه بران ثبت کرد و در سیدیم ماه مذکور بهار حجه  
دلیپ سنگه بقصد ملاقات نواب کورنر جنرال بهادر از لاهور در شکرانگر نری بمقام مقصود  
رسیده ملاقات نواب صاحب مدوح فائز المرام گشت و نوزدهم ماه مذکور شکرانوا بصاحب  
معظم الیه در مقام لیلیانه که مابین قصور لاهور است وارد گردید و در آنجا خبر رسید که کل  
فوج سکبان باغی بقدر شازده هزار که باقیانده است نصف آن مسلح و نصف آن بی سلاح و  
بنایت خالص و براسان در مقام برپا نه افتاده است و از برپا نه راه بطرف لیلیانه  
و لغت سر میر و دولا رتو صاحب دلازاشای راه برانی صاحبه برای تشفی گفته فرستادند که احتیاج  
شهر لاهور نیز خواهیم کرد و از سکبان بغاوت کیش و غیره هیچ اندیشه و براس نکنند و در میان  
قلعه بهولور که از قلاع نامی سرکار لاهور و قریب به لیلیانه بود در قفسه فوج انگلیزی داکتر  
از اهل قلعه کسی بذاخت پیش نیاید بلکه نیم شب قلعه را خالی کرده کرختی دهند و سیستم خبروری لاهور  
بکنند بحقیقت بهادر حکم دادند که دو جریب سواران لیلیتی کوره و دو ساله سواران سهند و  
و سواران باثومی کار و حضور و یک ساله سواران بیقاعده و دو و شربان توچانه و یک  
توچانه کوره و یک توچانه سواران سهند و شکرانگر تیار کرده برای فتنه بهادر سواری بهار حجه  
موصوف مقرر نمایند تا بوقت سه پیر شکرانگر از آنجا حرکت تا محل برای شان برسانند و لاهور صاحب  
در سیستم خبروری داخل لاهور شد و در سبت و یکم آن بهار حجه دلیپ سنگه مع سزاران افشار  
خود باز برای ملاقات جناب لاهور صاحب آمد و عفو از قصورات خویش جناب مدوح فوجی از  
بهار حجه دلیپ سنگه سپهر بهار حجه رنجیت سنگه که دوست قادر سرکار انگلیزی بود و از عهده قصور  
فوج او در گذشته حاکم تمام ملک پنجاب فرمود و بیشتر طریقه بهر اثر از مذکره شکرانگر با بهر عهد  
قائم باشند و بوقت آمد و رفت بهار حجه موصوف شکرانگر سلامی بموجب رتبه ایشان در لشکر  
انگلیزی محل آمد و اگر چه فرستی بهار حجه دلیپ سنگه این بود که تا قیام داور و دولت لاهور صاحب

در شهر لاهور در لشکر انگریزی باشد لیکن لارڈ صاحب تصور آنکه در لشکر مہاراج را تحلیف  
خواہد شد ایضا زاباعت و احترام از لشکر در مجلسرای سانبندہ دادند و حکم شد کہ کسی لشکر انگریزی  
شہر لاهور زود و مردم رسد را کہ در لشکر می آرند حفاظت کنند نقل اشتہار و دیگر نواب  
کور ز جنرل بہادر مصدقہ بہتر و ہم فہروری سنہ الیہ بمنقاص لاهور برای  
تشفی مردم شہر و غیرہ بر جمع سرداران و سوداگران و کوثری الان عیای از اریاست  
لاہور و امرت سروا ضح باد کہ چون مہاراجہ دلیپ سنگہ بروز ملاقات بانواب کور ز جنرل بہادر  
سکایت نافرمانی و بغاوت و گہر فاری فوج خود ظاہر ساختند و تمامی شروط و احکام نواب صاحب  
مدوح را قبول کردند اکنون یقین است کہ باز در میان ہر دو سرکار و ایلہ دوستی و اتحاد بطور  
سابق جاری ماند و نواب صاحب موصوف بعد انجام و اتمام شرائط مقررہ بشرط مقابلہ و مجاہدہ  
کردن سپاہ خالصہ بار دیگر با فوج انگریزی در حفاظت و پاسیانی بر جای و ظلمات ملک پنجاب  
و خود مہاراجہ صاحب موصوف و ہم در ترقی و بہتری سرکار ایشان سعی و کوشش بخوبی نمایند  
پس باید کہ باشند کان ملک پنجاب بخوف و خطر در کار و بار خود مصروف شوند کہ ہیچوچہ  
بمال ظلم و تاراج نخواہند شد انتہی عبارت اشتہار و در سبت و دوم ماہ مذکور لشکر انگریزی  
برای حفاظت محاذی دروازہ پادشاہ باغ و حضور ی باغ افتاد و باقی جوانب قلعہ کہ در  
سمت مجلسرای مہاراجہ دلیپ سنگہ و اقربای شان سکونت میدارند از محاصرہ خالی  
وارادہ نواب صاحب معظم الیہ سبت کہ فوج سرکار لاهور فقط آنقدر باشند کہ بیان جرہ است  
و بند و سبت سرحدات ملک خود بکنند و زیادہ ازین و شش ضرورت نیست و لارڈ صاحب بہادر  
از راہ نزدیک در دانی بجلید وی حسن خدمت و جانتش اینہای سپاہ انگریزی کہ سبہا از اجہا  
سکت اودہ عمل و دخل خود در ملک لاهور کردند بجا تنخواہ یکسال بطریق انعام اودن حکم نمود  
و علانیہ تعریف شجاعت و لاوری فرمانبرداری فوج مذکور در مجمع عام از زبان سبک خود بیان  
ساختند فہرست نذر و پیشکش کہ راجہ گلاب سنگہ برای جناب صاحب

آورده بود و فیصل سامی سرداران که همراه او آمدند بودند

تفصیل از روایت مذکور

اسامی سرداران همراهی کلاب سنگ

۱	فقیر نورالدین	۲	فقیر چراغ الدین
۳	فقیر تاج الدین	۴	دیوان بیژان
۵	لاله انت رام	۶	لاله رای کشن چند
۷	مارین صاحب	۸	بیرای سنگه نلوا
۹	سردار سلطان محمد خان	۱۰	لاله هر سران اس
۱۱	سپاهی کوبه	۱۲	سپاهی کوبه
۱۳	تفنگچه	۱۴	تفنگچه
۱۵	کمان	۱۶	کمان

و در همین ایام سردار فرس برادر میر لاریس که مجبورت و کلکتر دلی بود بعد از کشتن  
 فیروز پور و ملک و آتیه مابین سنج و بیاس نامور شد گویند بعد از انقاد صلح فیما بین و سر  
 راجه کلاب سنگه بخت لار و صاحب عرض کرد که اکنون فوج انگریزی را نجات کج کرده بطرف  
 هندوستان برود زیرا که زیاده ازین باشند آن در میان و زمیت رئیس و دیگر علماء و فکله  
 لا بور تاج و فرمانبردار حکم حضور افرو در صورت قیام فوج مذکور در تنگ کوبه کانی غده و  
 وحشت و بر سر جای لا بورست لار و صاحب فرمودند که تا محاربه و لیب سنگه یک نباشد  
 متضمن این شروط چهارگانه ~~مختار~~ نگاشته و بران مهر خود کرده بخوابند و فوج انگریزی را نجات  
 بمان شروط را راجه

شروط اول آنکه اگر مردم تنگ باز درگاه انگریزی ~~مختار~~ شروط دوم هر قدر توپها که در تنگ فوج خلاصه فوج و فوج  
 و مناد کنند و باندی آن فوج محاربه صاحب بود ~~مختار~~ باطل نیست فوج انگریزی را نجات و از حواله کارگزاران  
 شرط سوم آنکه کل التها را که در لا بورستند برده که ~~مختار~~ شرط چهارم آنکه محاربه صاحب بجا که در وینگیه  
 انگریزی طلب ناید که کشتن و در زرد و محسوب نمایند ~~مختار~~ معویه تا وان بعد از اخل خزانه سر کسپی سازند

و چون در خزانه لا بوزر نبرد و بلند او را و آن تنخواه بر طر فی سکه بان باخی دقتی زد و او را و سکه  
بحساب و از ده روپیه در مابعد که از رانی صاحبه نبرد و حیرت کرکنانید بود و در مطایبه و در نصیحه  
بموجب نامه سابق ایشان میداد و بلند اکتلاب سکه حکم شده چنان تجویز کرد که هر قدر تنخواه فوج  
در وقت چهار جرحه تحسین سکه می یافت اکنون بهم جانفزا بد و نفو خکی در عهد چهار جرحه شیر سکه لازم  
شده بود و سر ام شش و نیم روپیه باید داد و کسانی را که راجه سیر سکه خلعت راجه و سبانی سکه  
در عهد وزارت خود ملازم داشته بود تنخواه مقرر کرده آنوقت که چندان اندک نیست و ده مقلیم  
موقوف نمایند کوشی طلایی و یکی با از سکه بان پس گیرند باید دانست که کشتی مثل آتش کلا  
از طلا در و خیاره دار محبت میباشد فوج را برای شینت داده بودند و یکی شش از شینت و آن  
از قسم اشرفی طلا میباشد که طرف آن تصویر که ام است خواهد بود مثل و پیر چهره شاهی کپی وجه  
حال قوم نبود آینه آینه و هم برای زینت در رشته کشیده و در کلاوی از از کونیه فوجی راجه سیر  
که بعد کشته شدن بر خود و وزیر چهار جرحه لیب سکه شده بود و کوه دشته کشتی و یکی با داده بود  
مردم سبین فوج او که شسته و او که گرامی آفا کشتی و او را الغرض راجه کلاب سکه بر اینصاحب صلاح  
و او که چون اکنون از همه امور مقدم و ایمی بخانه کس و پیر نقد و سرکارا که نیست این فوج را و خزانه  
لا بوزر موجود نیست باید که بعد ادا می تنخواه بر طر فی فوج خالصه نبرد و می بر آن نمایند زیرا که  
بجا آوری شرائط را بعد بر او حجت لازم است گویند کلاب سکه برای ادا می نبرد و چنان تجویز  
کرد که نیست و و کس و پیر از خزانه مندر و بمقدار کس و پیر از تجویز او به طر فی شینت کس و پیر  
اندکی ملک شمشیر و برای سه کس و پیر باقی جوابات و ظروف طلایی و تقریبی داده شود بعد  
کل فوج سابق لا بوزر چنان قرار یافت که چهار طبعش تو چخانه و سبب چهار هزار پیاده و شش  
سواران جدید را ملازم داشته این مجموع فوج را نام خالصه باید نهاد و چون در ادا می بخانه  
روپیه نبرد و تقصیری رود و او را بلند از شش رجب علی از طرف لار و صاحب کلاب سکه رفته نقاش  
نبرد و کور و طالع پهای لا بوزر و کلاب سکه در جواب گفت که جلد و پیر نبرد و تو چهار هزار

خدمت لار و صاحب میگنم و نیز نشی پیام داد که نخواه بر طرفی کل فوج را بدینا نوبت بجاورد  
فنا دور فوج نرسد و فوجیکه در برابر افتاده است نخواهد از اسبابنا فرستاده موقوف ساق  
کلاب سنگ گفت این همه ارشادات حضور را در مدت دو سه روز بمل می آرم و دهم حاجت  
جباراجه دلپ سنگ باز برای ملاقات لار و صاحب در لشکر انگریزی آمد و یازدهم لار و صاحب  
باز دید جباراجه صاحب در شش برج شریف بروند و دوازدهم عزیمت رفتن بکوه شمل  
فرمودند و چون را به صاحب بنا بر مصلحت برای چند روز راجه کلاب سنگ را وزیر خود کرده بود  
و بسبب و راندازی سرداران منفرد خصوصاً باخواهی راجه لال سنگ از پنجین رئیس با بدیر خیره  
سرکار لاهور که واسطه عنقوصورات و باعث صلح و بقای ریاست مذکور شده اند دل اضی نمود  
لینذا بعد طی شدن جمیع امور اسم و حصول دهمی تمام او را از منصب وزارت موقوف کرده  
باز راجه لال سنگ را وزیر جباراجه دلپ سنگ که او بسبب صغر سن از نیکه با اطلاع مذکور داشت  
اگرچه این چنین تلون مزاجی را نمی ناگوار خاطر االیان سرکار انگریزی شده باشد که عجب  
دفعه پانزدهم عهدنامه اول که سرکار انگریزی را در امور خانگی لاهور مداخلت نخواهد بود  
درین مقدمه غرض فرموده طرح دادند و چون کلاب سنگ با وجود بجا آوری حسن خدمات  
هر دو سرکار بلا تشکیک قصور بسبب مغزول شدن از عهده حلیله وزارت مایوس و افسرده طار  
خیر لار و صاحب از راه قدر دانی و هم مقتضای خیرخواهی و وفا شعار راجه مذکور از اطاعت  
و علاقه سرکار لاهور خارج  حجت راجه ملک جم و کشمیر و غیره ملک کوستان ساخت نیز در افتد  
که برای چندی تا حصول اطمینان کلی از طرف سبکان باقی برای حفاظت جباراجه صاحب  
خاص شهر لاهور بقدر رده هزار فوج انگریزی بمخلاف آن دو پلش نگورده و باقی ترکسواران پیشتر  
سند و شمشاد لاهور بماند و یک روز پیش از طرف سرکار انگریزی باشد و در ملک دو آبه  
در دو جا چاؤی کمپ انگریزی مقرر کرد و یکی در مقام جالندهر و دوم در فریدپور و کوه کاکرا  
مع بعض کوه کرده و چون آن در قصبه سرکار انگریزی درآمد و ششم ماه مذکور راجه لال سنگ وزیر

از رزیدنت بهادران کیرامی سرداران ملک دوآبه و دیگر علاجات که در عمل انگریزی درآمد دارند  
پرسید صاحب موصوف حاج اب اد سردارانیکه که سبند معافی مهراجیه بحسب سکه نزد خود میدارند  
جاکیرامی ایشان بدستور معاف خواهد شد و گمانیکه سند مهراجیه مذکور نمیدارند جاکیرامی آنها بصفت  
انگریزی خواهد درآمد و نیز رزیدنت گفت که مال الاملاک جمیع سرداران سکهان که در وقت جنگ در میان  
ملک انگریزی ضبط شده بود اکنون بکلی مسترد کرده شد مگر ملک مال حمدا و خوشحال سکه نامجد بلوچ  
رسیدن سپهر نالانش در سرکار انگریزی امانت خواهد ماند و در همین جاسیه سردار رنجور سکه سند جاکیر خود  
بلاخطه صاحب رزیدنت در آورد صاحب موصوف جواب داد چونکه شما از لطن کنیز بستید لهذا  
در جاکیرامی سکه مجبیه حق شما نیست و علاوه ازین شما بسیار نقصان صاحبان انگریز را بسبب ختن  
چپا و لی لد هیانه و غارت کردن آن نموده اید رنجور سکه گفت حاشا که من چپا و لی آنجا را  
واده با شتم و نه بسباب صاحبان غارت کردم راجه لاؤ و ابوت اگر بخن چپا و لی آنجا را بست  
صاحب حاج اب اد راجه لاؤ و اد حقیقت بی ایمان بود البته او مرکب این ثمن قبیح شده باشد و شما  
شریک مدوکار او بودید و کس قوی بر شریک بودن شما با او نیست که هرگاه من در میان ایام  
خطی شما بدین مضمون نوشته بودم که هر کار را فهمیده و مال کار را اندیشیده باید کرد تا آخر الامر  
موجب ندامت شما گردد و شما بعد اطلاع بر مضمون خط را از دست انداخته گفتید بر چه با داباد  
من بمقتضا بمقومی مدو راجه لاؤ و او خواجهم کرد رنجور سکه از رسیدن خط صاحبانکار کرد و کس  
سردار بهال سکه آلو و الیه حاضر شده گفت من آن خط را از دست شما رسانیدم راجه لاؤ رنجور سکه باز  
انکار کرده و کس که مسلمان بود بقتل خوردن قرآن باعث شد صاحب رزیدنت گفت حاج  
بقسم خوردن نیست مرا حال شما خوب معلوم است رنجور سکه از حضور صاحب رزیدنت ظرف نام  
شده نزد رانی صاحب قهر عرض کرد که بسبب غن من در جنگ صاحب رزیدنت از من بسیار  
ناخوش است بدون سستی هر کار قصور مرا معاف و جاکیر من و اگر اشتیاق باشد کرد و روز دیگر  
کنند تخمین مع بجز لاریس رزیدنت در شهر رفته کلیه کسان راجه و بیان سکه وزیر سابق را که در



که در ملک کجانبان گشته شده بود و طلبیده تمامی اسباب راجه مذکور را بر راجه کلاب سنگه برادر حقیقی راجه  
متوفا حواله فرمود و بعد راجه لعل سنگه وزیر و دیگر محنتان سرکار لاہور برای عمل نگہبانیدہ دادن  
فوج انگریز برادر ملک و قلع و دو آبہ مذکور بمہاراجہ صاحبان فوج شدند کونیند نائب سابق کہ از قوم  
افغان در قلعه کوش کاگرتانہ عمل نمادہ علم بغاوت و تہرور برافروخت فوج انگریزی از ہر چہا  
طرف قلعه را محاصره کردہ بکولہای تپہا کلان کار بقلنگیان تنگ کرد و سنگہای کلان بہرچ  
قلعه را پراخیدند تا سہ روز از شہر برای و کولہ اندازی در قلعه قیاسی برپا ساختند تا اینکه نائب  
مذکور مع ہمراہیان پناہ خواستہ و سلاح ہنوادہ از قلعه بیرون رفت و بعضی کونیندایشان را برای تہرور  
فید کرد و اکنون در جمیع قلعجات دو آبہ مذکور و کوشانی عمل سرکار انگریست و در نیم مارچ لاہور  
در لاہور دربار عام فرمودہ اجازت حاضر شدن بہر یک شخص کہ قابل مجرای حضور بود دادند  
و بعد این در بار راجہ کلاب سنگه برای فتن بطرف ملک جوتیارہی کرد و افواج انگریزی را  
بازو ہم و دو آرم از ملک پنجاب کوچ کردہ رفت و بہاراجہ دلیپ سنگه برای ملاقات خصمت  
لاہور صاحب آمد و بعد حصول ملاقات باعزت و کرم تمام از سر شدن شکاک سلامی استقبال  
معاودت مکان خود نمود و بموجب بند گذرانیدہ راجہ لعل سنگه سرداران دربار لاہور بیاقتن ظلع  
فاخرہ از سپہگاہ لاہور صاحب مغرز و سرافراز کرد و دیند کونیند بوقت رخصت بہاراجہ دلیپ سنگه  
لاہور صاحب بہادر در انگریزی چیزی ارشاد فرمودند سسرکاری صاحب حمہ آزادآباد و از بندہ  
بدین مضمون بیان کردند کہ  کجانبان بدون مرضی و اجازت سرکار خود بر فوج انگریزی حملہ  
کرد و جنگیدہ کما حقہ ہنرای خود رسید اکنون رئیس لاہور را با بدکہ از مجاہدوری امور کہ موجب تہرور  
و سربزہی ملک ریاست شان مقصورت سہی و کوشش نماید و آنچنان کاری کند کہ در ہر دو کا  
سرشتہ اتحاد و وفان ثابت و برقرار ماند و قبل از آن کہ لاہور صاحب از لاہور رخصت فرمودہ  
متوجہ شامہ شوند ایلاکاران سسرکار لاہور از طرف بہاراجہ دلیپ سنگه بواسطہ صاحب زینت  
آنجا حضور لاہور صاحب برای تعیناتی بعض فوج انگریزی و زینت لاہور در خواست نمودند

عند الاستفسار سبب ماندن فوج در انجا عرض کرد که بهاراجه صاحب هم تمامی اهل کاران لاهور  
از اثر و حشاشه کجاست باغی مطلق نیستند بل احوال است که بعد کج کرده و فتن کل افواج انگریزی  
جمعی از ان خسته پروازان که هنوز اخراج کلی شان از ملک پنجاب نشده است و اکثر تقاضای  
شرف و فساد بعضی مخفی و بعضی ظاهراً کرده اند و فساد و فتنه در کل سوابق ضرری بار شده  
و فوج آلمانی که در نجاست بران اعتماد نیست که ایشان دفع سکها بکنند و چونکه فوج خلاصه کلم  
انگریزی یک قلم ازین سرکار جواب شده است ملک هم شهر لاهور از فوج خالی است آنرا  
ماندن فوج انگریزی در نجای آن جماعت باغیان اجزات هیچگونه شرف و فساد کردن درین کار نخواهد  
برگاه جناب لار و صاحب بدین مرتبه اعانت و حمایت در قبال لاهور فرموده اند اگر این درخواست  
هم پذیرا سازند موجب مزید عنایت و الطاف خواهد شد و بعد از ان که بهاراجه صاحب نظم و  
نسق سرکار خود بدین فوج جدید معتبر خواهند کرد و آنوقت فوج انگریزی از ملک و علاقه  
سرکار لاهور برخاست فرمایند اگر چه لار و صاحب ابریز منظور نبود که فوج انگریزی در انجا  
تا کل اختیار در ملک پنجاب بهاراجه ولیپسند باشد که باس خاطر و هراس ایشان این درخواست  
مشروط بشروط چند که در عهدنامه دومین سندرج است قبول و منظور ساختند اکنون نقل نمائیم  
اول دوم را که در اردو بود و در برای مناسبت کتاب که در فارسی نوشته ام تیسر و در فارسی  
ترجمه نموده درج کردم تا بلاخطه این عهدنامه را که حال بند و بست ریاست لاهور که بعد از  
فیما بین برود و سرکار از طرف اهلایان سرکار انگریزی بعمل آید و این بخوبی معلوم کرد و نقل شد  
اول که فیما بین سرکار انگریزی و سرکار لاهور بتاریخ نهم ماه رجب کشته  
مشترک است و در دفعه چون سبب عهد شکنی کجاست که با فوج سرکار انگریزی بوجه سبب  
جنگیدند و درین ملک سرکاری نمودند عهد سابق که فیما بین سرکار بهاراجه و سرکار  
در سال یکیزار و شصت و نه عیسوی منعقد شده بود منتقض کرد و بدینگونه ضرر و رشک که عهد جدید  
در میان برود و سرکار موصوف منعقد کرد و تا بعد ازین نوعی فتنه و فساد سبب این عهدنامه را

در سرکار لاهور واقع شود چنانچه بواسطه انکاران معتبر بود و سرکار این عهدنامه تیار مرتب  
شد از طرف سرکار انگریزی این کار بصاحب سرکار گورنمنٹ هندوستان بمحضر لارنس  
صاحب اجنٹ نواب گورنر جنرال هایدرو از طرف سرکار لاهور بمبارانی رام سنگه و سردار  
چتر سنگه اثماری والہ و سردار رنجور سنگه و راجہ لال سنگه و سردار تیج سنگه و دیوان دینا ناتھ  
فقیر نور الدین برای انعقاد عهد جدید مقرر و معین شدند تفصیل شروط و تشریحات  
مندرجہ عہدنامہ اول شرط اول در میان چهار راجہ پرب سنگه رئیس لاهور و سرکار  
انگریزی ہمیشہ دوستی اتحاد خواهد ماند و گاهی جنگ خواهد شد شرط دوم مہاراجہ موصوف  
ملک دوآبہ را کہ در میان ستلج و بیاس وقت سرکار انگریزی دادند آیندہ کسی از اہل  
ایشان در آن دعوی نخواہد کرد شرط سوم تمامی قلعہ ہما را کہ در میان این دوآبہ و قلعہ سرکار  
انگریزی تقوین کنند شرط چہارم آنکہ مہاراجہ یک نیم کرو روپیہ بعض اجراجات این  
مہم کہ سبب جنگی فوج لاهور در سرکار انگریزی افتادہ بود دادن قبول کرد و چنانچہ چاہ  
لک روپیہ نقد سردست خواہند داد و عوض لک روپیہ کہ بالفعل دادن نمیتوانند تمامی ملک  
کوہستان و حوضیکہ در میان رود سندھ و بیاس و قلعہ مع ملک کشمیر و ہزارہ برای دوام  
سرکار کسی و آدم شرط پنجم آنکہ بعد مرتب شدن این عہدنامہ چاہ لک روپیہ بملکہ یک نیم کرو  
روپیہ مذکور بزودی تسلیم خواہند داد شرط ششم آنکہ مہاراجہ صاحب اقرار کنند کہ تمام  
فوج سرکش لازم خود خواہ بر طرفی دادہ بقتل موقوف خواہند کرد و فوج آئینی موفقی  
مہاراجہ رنجیت سنگه صاحب نخواہد خواہند یافت شرط ہفتم سرکار لاهور فقط بیست ہجڑ  
پلشن پیادہ فی پلشن شصت سپاہی و دو دوازده ہزار سوار نوکر خواہند داشت و سواہی  
ازین بدون اجازت سرکار انگریزی نگذارند و اگر عند الضرورۃ قدری زائد از مقدار  
مذکور فوجی را با اجازت سرکار بخدمت نیاز بد کہ بعد رفع آن ضرورت آنرا موقوف سازند  
شرط ہشتم کسی شش ضرب توپ کہ در جنگ افتہ بودند و آہل توپ ہا بدست سرکار انگریزی

نماید و اند باید که آن همه توپ را حواله سرکار موصوف نمایند شرط پنجم آنکه جمیع وجوہات  
محصل از دریای سیلج و بیاس تا سرحد تبین کوش و از آنجا تا بلوچستان کل تعلق بسرکار  
انگریزی خواهد داشت سرکار موصوف آنرا تحصیل کرده نصف آنرا در سرکار لاہور خواهد  
و برای آمد و رفت تجار و مسافرن ممانعت نخواهد شد شرط و ششم آنکه اگر سرکار  
انگریزی برای حفاظت سرحدات ملک فوج خود را بجای بردن خواهد در لاہور رسانید  
سامان رسد و کشتیها بر دوسه خود خواهد گرفت که خرج آن دوسه سرکار انگریزی خواهد پرداخت و  
از ہر جا کہ گذر فوج انگریزی خواهد شد باین مذہب باشد کان آنجا محفوظ بسرکار انگریزی خواهد  
شرط یازدهم در لاہور کسی را از قوم انگریز و مردم امیکا، غیر باشد کان ملک و بیابان  
بدون اجازت سرکار انگریزی لازم نخواہند داشت شرط دوازدهم راجہ کلاب سنگہ  
را بہت آن ملک کہ از وقت ہمارا جہ کہن سنگہ نزد اوست و ہم بہ نسبت آن ملکی کہ  
بعد نوشتہ شد باین عہد نامہ سرکار انگریزی اورا بموض خیر خواہی ہر دو سرکار در  
خصوص مصالحہ کنانیدن خواهد داد و ہنر کار لاہور حاکم مستقل بداند و یک عہد نامہ  
در میان راجہ کلاب سنگہ و سرکار انگریزی نیز خواہند داشت بشرط سیزدهم اگر در کدام  
امریا بین والی لاہور و راجہ کلاب سنگہ تنازع واقع شود باید کہ طریق رجوع بسرکار  
انگریزی کنند و انچہ اہالیان این سرکار انفصال کنند پیش لاہور را منظور کردن  
خواہند بشرط ہجادم و ششم خود و ملک لاہور گردون صلاح و اجازت  
سرکار انگریزی تبدیل نخواہند شد بشرط پانزدهم آنکہ در امور بلکی خاکھی  
در لاہور سرکار انگریزی را مداخلت نخواہد بود و لیکن اگر در کدام امر ہما را  
صاحب رجوع باین سرکار خواہند کرد و لو اب کوزر جنرل بہادر از راہ  
خیر خواہی و ہوا خواستہ بے شان دست انداز خواهند شد  
و بتایخ نیست و چارم مانچ نہ حال لاہور صاحب ہا در کتب قدسیانہ شریف باشد

تشریف فرما شده در بارعام کردند و بعد ملاحظه جهادنی جدید مقام جالند بهر طرف کوشیدند  
بهشت فرمودند نقل عهدنامه دوم مرقومه شست و چهارم حاج سته کیم  
فما بین سرکار انگریزی رئیس لاهور مشتاق شست و دفعه چون در بار لاهور

درخواست و شش فوج انگریزی در شهر لاهور برای حفاظت ذات بهاراجه صاحب  
حراست امرای دربار و شهرتالو کرد و تیار شدن فوج جدید از نواب کور و جنرال بهادر نمود  
نواب صاحب درخواست مذکور را قبول فرمود و در میان این عهدنامه شش شست  
دفعه خرج بر آورده نقل این عهدنامه که در اردو بود نیز در فارسی ترجمه نموده درجاست نمود  
تفصیل و فعات استگانه که در عهدنامه و میبند

دفعه اول لاهور صاحب هر قدر فوج انگریزی که برای حفاظت دربار لاهور مناسب  
خواهند داشت ماحور خواهند فرمود و بعد ماه و شش ماه عیسوی که درین زمان  
فوج جدید لاهور تیار خواهد شد حکم برای برخاستن فوج خود خواهند کرد و دفعه  
دوم چون بهاراجه دلب شک بر حسب خوشی خود درخواست تعین فوج انگریز  
در شهر لاهور کرده بود لهذا احتیاجات جهادنی فوج و تباری مکانات برای افسران  
و نه بهاراجه صاحب موصوف خواهند شد و سوای ازین هر خرجی که از نگهداشتن فوج  
مذکور در سرکار انگریز میباید بهاراجه صاحب آزاد ادم دادم خواهند داد و دفعه  
سوم بهاراجه صاحب فوج جدید خود را زود نو کرد و شش اطلالی آن لکین انگریز  
میکرده باشند و دفعه چهارم در میاد مذکور بهاراجه صاحب فوج خود را  
نو کرد و از میاد مذکور کد شش مییاد مذکور فوج سرکار انگریزی برخاسته خواهند  
و دفعه پنجم حقوق جاگیر داران که از خاندان بهاراجه خیریت سنگه و کبرک سنگه و شیر سنگه  
تعلق میدارند در سرکار انگریزی ملحوظ خواهند ماند و جاگیرهای کسانیکه در ملک و آب مفوضه  
خواهد بود تا جنین حیات او متواتر خواهد ماند و دفعه ششم سرکار انگریزی تحصیل فصلی

که در ملک موقوفه خواهد نمود باید که کار گزاران مہاراجہ صاحب در ان اعانت  
بر کنند و قعہ ہستم سرکار لاہور را بر قدر سہ باب از قلعہ نای موقوفہ  
سواہی ضربہای توپ در کار باشد از اطلب نماید اگر سرکار انگریزی را بعضی از ان  
اسباب مطلوب خواهد بود ذکر فہست آن در سرکار لاہور خواہد رسید اگر کار لاہور  
فروخت آن سہ بابی میگرداشتہ باشد بفرشد مانت آن نخواہد شد بلکہ سرکار انگریزی  
درین امر مددشان خواہد نمود و قعہ ہستم از جانب ہر دوسہ کار ہن  
و کشتہ مقرر کردہ شود تا فریقین بدو ملک موقوفہ را معین کردہ و منقل  
عہد نامہ فیما بین سرکار انگریزی و راجہ کلاب سنگہ  
بر ذہ شرط مرقومہ و وارڈ ہتم مارچ ۱۸۴۴ عہد نامہ دو زبانہ  
مارچ سنہ مذکور بنواب کوثر خیرا بہادر از لاہور بطرف اہر تہ سر شریف فرما  
شد و در انجا رسیدہ کلاب سنگہ را خطاب مہاراجلی دادہ رئیس ملک جو غمرہ  
بالاستقلال ساختہ و ہما نجا این عہد نامہ متضمن بذہ شرط فیما بین سرکار انگریزی  
و مہاراجہ کلاب سنگہ مرتب کردید شرط اول سرکار مدوح مہاراجہ کلاب  
و اولاد او را کہ ذکور باشند تسلط بعد نسل تمام ملک کوستانلی کہ جانب مغرب او  
بوطرف مشرق بود و سمنہ و قعہ تقوین کربہ ملک تک حصہ است از ان  
ملک کہ مہاراجہ دلپ سنگہ در سرکار انگریزی تقوین نمودہ اند شرط دوم در حد  
این ملک امین و کشتہ برای تعیین جسد و آن از طرف مہاراجہ کلاب سنگہ و سرکار انگریزی  
مقرر شود شرط سوم آنکہ بوضع این ملک مہاراجہ کلاب سنگہ بھناد و بیج ملک  
روپیہ تاک شامی در سہ کار انگریزی و اوان قبول کردہ بمخلکہ آن بہت و بیج  
ملک روپیہ قبل از نامہ اکٹوبر در سرکار انگریزی داخل خواہند کرد فقط  
شرط چہارم آنکہ حد ملک مہاراجہ کلاب سنگہ برون اطلاع سرکار انگریزی نمیدخل باشد


نخواهند شد شرط پنجم آنکه اگر کدام نزاع در میان دربار لاہور و مہاراجہ  
کلاب سنگہ واقع شود و مہاراجہ مذکور آن مقدمہ را در سرکار انگریزی  
رجوع نماید درین صورت ہرچہ صاحبان انگریز تجویز کنند مہاراجہ مذکور را قبول و  
منقول کردن خواهد شد شرط ششم آنکہ مہاراجہ کلاب سنگہ و اولاد او قرا  
می کنند کہ اگر فوج سرکار انگریزی برای مقابلہ کدام دشمن در ملک او شدہ بکدام  
سمت بروند یا آن مع فوج خود معین مددکار فوج مذکور خواہیم شد شرط  
ہفتم آنکہ مہاراجہ کلاب سنگہ اقرار می کنند کہ ما کدام انگریز و یا باشندہ ملک  
ایرکیہ و غیرہ باشندگان فرنگستان را بی اجازت سرکار انگریزی ملازم نخواہیم  
شرط ہشتم آنکہ مہاراجہ کلاب سنگہ اقرار می کنند کہ شرائط پنجم و ششم و ہفتم  
مذکورہ عہدنامہ اول کہ فیما بین سرکار انگریزی و دربار لاہور شدہ است  
منقول خواہیم شد شرط نهم آنکہ ہر گاہ کدام دشمن در ملک مہاراجہ صاحب  
حکمہ دیورن کند سرکار انگریزی مدد او خواہد کرد شرط دہم آنکہ مہاراجہ کلاب سنگہ  
برای تقسیم و تکریم سرکار انگریزی بر خود لازم کردہ اند کہ در ہر سال یک ہفت  
و دوازہ ہیش کہ از موسی آن شال می بافند و سہ زوج و دوشالہ نذر سرکار موصوف  
خواہم کرد فقط و سبب بقیہ قیام فوج انگریزی در لاہور شاہراہی عرض جہت آمد و رفت  
کردن سوارانی صاحبان فوج و توپخانہ نیازمند راجہ لال سنگہ وزیر از پیش اطفال خود را  
میں راجہ لال سنگہ کہ قصہ پنجاہ طفل اموقوف کرد و یک اخبار نویس فرستاد کہ وطن مقام و دوا  
مہاراجہ کلاب سنگہ است مقرر نمود تا احوال شہار و زمی آنجا بجنسورانی صاحبہ نوشتہ باشد  
و بہا کہ سنگہ سیر را می کشند در ملک و آبہ بھینہ و کالت مقرر گشت سبب چہارم راجہ  
ضلع بالیا بھلہ جاگیر خیر سنگہ کا ایوالہ کہ در جنگ اخیر کشتہ شد ہم سرکار انگریزی ضبط کرد و  
در راجہ لال سنگہ در ہر پیش یک غنہ را بحال دہشتہ دیگر غنہ را کہ در لشکر بھاریہ و در

ساخت و دیوان اجود بهار شاد و دو کپنی سپاهی برای بنده و سبب سرحدات حضرت  
و جان لاریس برادر میر لاریس اجنث که در دو آب کمشتر شده اند چهار حجر را معرفت صاحب  
مبشر شاد دلی طلبید و در سبب و چهارم ماه مذکور لاریس صاحب در لده بیانه تشریف  
در بار عام نمودند که بان ذی عزت و جلال را چه می آن نواح را ببلانست خود مشرف ساختند  
و نسبت راجه پشاد را شاد و شد که ایا لیان سهرکاراگریزی از خد شکر اری و رسد رست  
شایسار راضی و خوشنود و سبب و حکم شد که بوقت آمد و رفت راجه مذکور در شکر اگریزی  
ایازده آواز توپ بتفریب سلامی سر شده باشد و قدری ملک بهم بجلد و می حسن شد  
راجه مذکور عطا شد و حضار در بار عرض که مذکور راجه لا دود که با فوج سکبان شرکاب شده  
با افواج اگریزی بجنگید و در حق خود بسیار بد کرد و آخر برای اعمال خود رسید و راجه  
که در جنگ شرکاب سکبان بود در بار آمدن نیافت و رئیس فرزند کورث را بزر عنائت  
خطاب را جکی عنائت شد و همچنین دیگر سرداران و رؤسایان بجلد و می حسن شد تا تکیه از  
ایشان در بنهم نسبت سهرکاراگریزی بخل آمد و بود با فوج خلعت و خطاب معز و ممتاز شد  
در بیان رفتن دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ سکبان که در حکما  
بدست افواج اگریزی درآمد و بودند بطرف گلکته بموجب حکم لاریس صاحب  
بیاد در دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ که بمخه آن دو صد و سبب ضرب را بیاد از آن فوج  
اگریزی از سکبان در جنگ اشراع کرده بودند و می و سبب ضرب را بعد داخل شدن  
فوج اگریزی در لا بور عند لطلب مهابه راجه دلپ سنگ دادند با تمام لفتنت گور زنگال  
در راه خشکی روانه گلکته شدند در اشانی راه بهر شهر شرنی از دلی و اگر و آله آباد و کاپور  
و غیره که میر رسیدند آنهمه توپها را در میدان وسیع بتربیب صفت صفت هتاده میکردند  
و سهرکارا جمیع صاحبان اگریز و مردم آن شهر از صنایع و لفتنت برای تماشای آن توپها فوج  
میشدند یکی از صاحبان اگریز با و از لب میگفت که دو صد و سبب ضرب توپ از این توپها



ازین توپها فوج انگریزی در چهار جنگ مقام مذکور و غیره و زنجیر و الیوال و سوبروان در  
مدت شصت روز از سگهان گرفته است و سی و شش ضرب را از دربار لاہور بعد از صلح یافتند  
و کسی را از دین و نزدیکی ضمن این توپها بوقت تماشاکردن منع نمیکردند و بکلی بخوبی ملاحظه  
میکنانید و اکثر مردم کعبه هر توپ را میخواندند و نقل آن میکردفتند و همین طریق و وضع این  
توپها را در جنگست بردن و از آنجا بار کرده در لندن خواهند برد و عوض از نایب و شهبان این توپها  
شهر بشهر از لاہور تا بکلکتہ تلک تالندن بدین وضع و طریق آن بود تا عوام الناس که از کعبه  
مردم بازاری و اهل حرم مثل کازبا مان که از ملک پنجاب می آمدند و از حقیقت حال انجمن معلوم  
آگاه و مطلع بودند غلبه سگهان بر ابر فوج انگریزی زبان زد کرده بودند بشاید و این توپها و  
در یافت کردن مضامین کند ما که بر بر یک نام مهاراجہ رنجیت سنگه و کهرک سنگه و سرکار خالصه  
غیره و سال تباری در نظم و ترتیب است دریافت کنند که سر اسر غلبه و حضرت فوج انگریزی میسر است  
و مغلوبی سگهان درین جنگ شد و آنچه در عوام بر عکس آن شهرت یافته بود سر اسر دروغ و  
بی اصل است و در فرستادن توپهای مذکور از معین کردن اخیال و الوف نرکان و ان کاظمی  
و خلایان و غیره علمه و فعله و سپاه انگریزی و از مجراہ بودن صاحبان انگریزی و صاحبان  
ہزار بار و پیر کار کسی بصرف درآمد گویند اگر چه راست است از معین شدن فوج انگریز  
در لاہور بسیار من و اما لاہور و اطراف حاصل شد مگر ز سیداران و مالکزاران بدرست  
حال صنعت سرکار لاہور و اطراف آن سر بشورشن داشته بودند باری بفضل  
محسن تدبیر و نصرت دادن افسران مع فوج انگریزی در اطراف ملک پنجاب غدر و فساد در اطراف  
و اطراف دور دست موقوف گردید و جمیع رعایای ملک مهاراجہ و لپ سنگه و مهاراجہ کلاب سنگه  
در اطاعت و ادای خراج حاضرند و اگر کسی از انہا آئینہ مرو و کشتہ خواهد کرد از دست  
فوج انگریزی سبزی اعمال خود خواهد رسید و چون شیخ امام الدین پسر شیخ غلام محی الدین  
عالم سابق مغزول کشمیر نائب مهاراجہ کلاب سنگه را بعد از صلح و نوشته شدن عہد نامہا

سبب اغوا می لال سنگه وزیر که خطوط مخفی با نوشته بود عمل فراد و با دینی جنگیده و آنچه نرفته  
هنگامه قاتل جدال با مردم راجه مذکور کرم داشت و از طرفین جدا مردم کشته و زخمی  
کردید نیز بهر لال سنگه صاحب اجنت در ریافت حال این شرف و فساد یک شمشیر فتنه بعد از  
مانده جنگ و خونریزی شیخ امام الدین را همراه خود در لاهور آوردند و شیخ مذکور بوقت و مکان  
ظاهر کرد که من بموجب نوشته وزیر در بار لاهور ناچار مجبور راجه کلاب سنگه را اعلیٰ نمودم  
و با آنها جنگیدم و خطوط وزیر را بملاحظه صاحب اجنت در آوردم و چنانچه بعد از اثبات حال  
و فتنه پرداز می لال سنگه وزیر که باعث قتل جدا نفوس در کشمیر شد از منصب وزارت معزول  
و از شهر لاهور خارج کردید و بالفعل او در اگره است کابی در ریاست لاهور داخل نخواهد رفت  
و مشورت که بعد معزولی لال سنگه از وزارت این منصب جلیل را برای چهار راجه کلاب سنگه  
تجزیه کرده بود مذکور او که از بس دشمنند و با لال اندیش است از قبول نکرد و بخود اندیشید که اکنون  
من بخت سرکار انگریزی در ملک جو و کاشمیر غیر و مالک کوهستانی حکم بالا استقلال منجمله نقل  
رئیس لاهور ستم را ایقدر ملک حکومت کافی است زیاده ازین حوصله و هوس ندارم مرا چه ضرورت  
که در منصب فرمانبرداری رئیس لاهور بوده مورد الزامهای هر دو سرکار محسود و ایملکاران  
ریاست لاهور باشم و چون امانیان سرکار انگریزی سوامی چهار راجه کلاب سنگه در ریاست لاهور  
سر داری دیگر را که دشمنند و صاحب تدبیر با دیانت باشند و بی نقصانیت بدون عداوت  
و گیری انجام امور ریاست لاهور را انتظام در خصوصاً رئیس نام که رئیس آنجا صغیر  
تا بالغ است نیافتند جناب لارڈ صاحب و در سیم لال سنگه اجنت لاهور را رسیدن همان راجه شیخ  
بعد بلوغ بر منصب وزارت آنجا مقرر و مامور نموده اند اگر این امر واقعی است بعین که اکنون  
جمع امور ریاست لاهور بی شرف و فساد بخوبی انجام پذیر شوند و تعجب و تصرف و بی انتظامی  
هم در آن سرکار نشود و احدی از سرداران و فسادان فوج لاهور سر بشورش و فساد  
نخواهند برداشت تفصیل کتب محمی بهشت ضرب توپ منجمله توپهای کمان

توپهای سبکمان که از لاهور کنگره رفته اند و از قلم آبی بر هر یک توپ کنده بود  
وشش توپ از آن خرد بسیار خوب صورت و بر تختهای برکات شام کلکار عالی  
و رنگ برنگ نقوش بصفت کاری عجیب نقوش بود و از آنجمله یک توپ خاص بهاج  
دیکسکه بالکل از نقره خالص بود کتبه توپ اول اکال بهای نظم قوی طالع  
شاه بخت سکه همه ملک رازیر کرده چونک که برک شکه شهزاده عالی مکان که داتا  
کوران بود ادران فتح جنگ شد در زمانی تیار که حبه صد و بود بهشتاد و چا  
محمدار این توپ شد رای سکه که در جانشانست او بید رنگ بهوجب صلاح لاله  
جیسکه یار غلام بی گفت تاریخ وار دستکار و تار کیر تاریخ پنجم ماه ما که سنبت ۱۸۸۴  
دسوی این عبارت خیری در شاستر کننده بود کتبه توپ دوم نظم جوار در بهاجان  
و فل بسی داغ کهن دارم حذر کن ای رخیب از من که آتش در دهن دارم قطعه ای از  
توپ ز نواب نادر در پیش و پرستل خود یکانه اشد در می و شیر شادی کج  
ماری و مهره دار و صاحب خزانه سرکار نواب محمد شجاع خان بهاد صند حکایت  
النوی پیش کوه شکن بوزن کیصد و ده من کوله بمقدار دهن بارت نصف از کوله  
وزن کتبه توپ سوم توپ سی بان برون بابت شاهولی طول بی ال لله دره  
۱۳۴ دی و بعض عبارت در شاستر بود کتبه توپ چهارم سری کال بهاجان  
نظم هست این توپ  با نقش کتبه منته و نصرت نام ضرب آتش فشان  
و برن شرار صبح اعداز دو و او چون شام سنبت ۱۸۹۰ کتبه توپ پنجم بفضل اکال  
سهای از حکم پادشاه بخت سکه بهادر بلند اقبال توپ جنگ بجلی با تمام جواهر این کارخانه  
صوبه سکه ساخت دار السلطنه لاهور سنبت ۱۸۹۸ درخت سرد آتش سکه کتبه توپ  
ششم بفضل سری اکال پور که جی از حکم بخت سکه پادشاه بهادر بلند اقبال زنیکه کبی  
کارخانه دار السلطنه لاهور با تمام جواهر این سنبت ۱۸۹۰ عمل سپهران بهادر سکه کتبه توپ هفتم

بفضل سری اکال پور که جی مهاراجه رنجیت سنگه بیا در دام مکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب  
ادبراج پنا ضرب موسوم حضرت بان حسب الامر اقدس در ۱۸۹۴ ساله از راجه کبراجیت باهتام  
صاحب رطوفطرت فلاحون قنطت موشو ثوالیر جنرال کورث صاحب بهادر رنجته شده  
کشته توپ ششم برین توپ چیری در شاه شتری نوشته است کشته توپ  
نهم فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بیا در بلند اقبال توپ شش بان باهتام خواهر  
کارخانه صنوبره سنگه دار سلطنته لاهور شش ۱۸۸۸ دخت سردار تاج سنگه کشته توپ  
و نهم فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بیا در بلند اقبال توپ باهتام بان باهتام خواهر کارخانه  
صنوبره سنگه دار سلطنته لاهور شش ۱۸۸۸ دخت سردار تاج سنگه کشته توپ باهتام  
بفضل سری اکال پور که جی مهاراجه رنجیت سنگه بیا در دام مکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب  
ادبراج پنا ضرب موسوم حضرت بان حسب الامر اقدس در ۱۸۸۶ ساله از راجه کبراجیت باهتام صاحب  
ارسطو فطرت فلاحون قنطت موشو ثوالیر جنرال کورث صاحب بهادر رنجته شده کشته توپ  
و دوازدهم موسوم برین توپ چیری در شاه شتری نوشته است کشته توپ  
دامانیا باهتام بیان فو در شش قاعه مبارک لاهور توپ دیوان لاله هوتی رام در دام مال  
تیار شد شش اسم توپ پنج عمل محمدیات کشته توپ سیزدهم فضل سری اکال  
پور که جی مهاراجه رنجیت سنگه بیا در دام مکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب ادبراج در ۱۸۸۸  
از راجه کبراجیت پنا ضرب موسوم لیلان حسب الامر اقدس در ۱۸۸۸ ساله از راجه کبراجیت باهتام  
در ۱۸۹۴ ساله باهتام صاحب رطوفطرت فلاحون بان ششیر ثوالیر جنرال کورث صاحب بهادر  
در عید کاخ فضل علی کیدان شاگرد صاحب مدوح بهادر رنجته شده کشته  
توپ چهاردهم فضل سری اکال پور که جی مهاراجه رنجیت سنگه بیا در دام مکه و سلطنته  
سری مهاراجه صاحب ادبراج در ۱۸۸۸ ساله از راجه کبراجیت پنا ضرب موسوم مجنون  
حسب الامر اقدس علی حذر انور در ۱۸۹۴ ساله باهتام صاحب رطوفطرت فلاحون

11

[illegible]

کتابه توپ بیست و دوم برین توپ که از آهین است اندک عبارت بندی کرده است  
کتابه توپ بیست و سوم برین توپ آهینی چیزی از حروف انگریزی نوشته است  
کتابه توپ بیست و چهارم برین توپ ۱۸۸۶ مسیح حضرت مرتب ساخت توپ پارو را  
شال برن رد سالی آئین الملک امام الدین بهادر خطابى شاهانه شاهی ۱۲۶۱  
کتابه توپ بیست و پنجم اول قدری عبارت شاستری نوشته است بعد سری ام  
سهای سکر راجه سویت سنگه کتابه توپ بیست و ششم فضل اکال پور که  
پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ راه بان با تمام جواهر مل کارخانه صوبه گجرات  
لاهور سنبت ۱۸۸۷ کتابه توپ بیست و هفتم اول چیزی در شاستری نوشته است  
اسم این توپ از سرکار عالی جنگ جیت تحریر تاریخ سنبت ۱۸۸۷ کتابه توپ  
بیست و هشتم برین توپ تمام عبارت انگریزی خوش خط کنده بود کتابه توپ  
بیست و نهم برین توپ نیز همان عبارت توپ سابق و همان نموده است  
کتابه توپ سی و یکم فضل اکال پور که جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال  
توپ جوالا گنهی کارخانه دار السلطنه لاهور با تمام جواهر مل سنبت ۱۸۸۹ اعلیٰ پیران  
کتابه توپ سی و دوم فضل اکال پور که جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال  
توپ خالصه پسند کارخانه دار السلطنه لاهور با تمام جواهر مل سنبت ۱۸۸۹ اعلیٰ پیران  
کتابه توپ سی و سوم فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ بنوشت  
در کارخانه صوبه گجرات دار السلطنه لاهور سنبت ۱۸۸۶ درختیج سنگه کتابه توپ سی و چهارم  
برین توپ عبارت شاستری کنده بود کتابه توپ سی و پنجم فضل اکال پور که جی از  
حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شیورش بان کارخانه دار السلطنه لاهور با تمام  
جواهر مل سنبت ۱۸۸۹ اعلیٰ پیران سنگه درختیج سنگه کتابه توپ سی و ششم  
فضل ری اکال باقی عبارت چنان مشکوک بود که خوانده میشد کتابه توپ سی و ششم

از فضل کردن ملک و لطف کوبند سکه از حکم پادشاه بهادر خجست سکه شد توپ نو تیار  
عد و خوار بهرت بان مشوب توپخانه سردار پنج سکه سببت ۱۸۹۰ که معینه توپ سی و  
هفتم بفضل سری اکال پور که جی ضرب رام بان بهادر پادشاه حجه جدیدتر زبان کن  
دوران چهار جبهه و هراج خجست سکه بهادر دام اقبال حسب حکم مقرب بارگاه سلطان مصفا  
درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سکه در سببت که یار و شصت و نوبت کبراجینه  
که از رود و صد و پنجاه و چهار سحر به با بهام باکی خان توپ ریز تیار کنانید که توپ  
سی و هشتم برین توپ چیزی بخت بند می کند بود که چندان مشکوک بود که خواندند  
هندسه سال در انگریزی این بود ۱۷۹۸ و بر توپ ۲۸ و ۲۹ عبارت در انگریزی  
گذاشته بود درین عبارت نام پادشاه رنجیت سکه و سه انگریزی ۱۸۳۳ عیسوی در سبب

باقی احوال ریاست لاهور که زبانی مردم معتبر و ثقات بساعت سوره  
گویند راجه سوچیت سکه وقت مضار کردن زر معد به بطریق امانت در سرکار انگریزی داشته  
بافضل مهاراجه کلاب سکه برادر راجه متوفان مذکور دعوی آن زر کرده چنانچه دعوی حقیقت  
آن نیز بپایه ثبوت رسید سرکار موصوف آن امانت را در مقام پنج لک و پیه بموض ملک  
کوبستانی از مهاراجه مذکور طلب میداشتند مگر اگر گرفته و مشهورست که هرگاه مهاراجه  
شیر سکه در لجوای سکه بار کشته شد مهاراجه دلپ سکه را بر سبب ریاست لاهور نشاند  
والده صاحب و شازاد خان  زیرا که مهاراجه مذکور صغیر پس است را نصیحتیهایی لال سکه  
برادر حقیقی خود را نائب وزیر مهاراجه دلپ سکه ساخت اجه لال سکه را که این امر ناگوار خاطر بود  
در پی دفع بهائی لال سکه کشته آخر او را از غدر و فریب قتل کنانید و بجای او خود وزیر کرد و حیات  
در وقت جنگ سکهان با فوج گلشی همین لال سکه بر منصب وزارت لاهور منصوب و دو مرتبه  
در کسب لدمیانه و فیروز پور موجود بود و سبب جنگیدن سکهان با سرکار انگریزی چنان  
می کنند که سبب عبور کردن سکهان از شهر لاهور با این طرف شنج و بعضی اضلاع و علاجات

که در عمل لاهور بود و قریب چپا و دنی له بیانه و فیروز پور و امیر سل علاقه بدیدی و دهرم نوشت  
و کوشت عیسی خان و قلعه کهو که در هری پش است فیما بین سکهان و مردم سپاه هر دو چپا و  
انواع فساد و بیگانه ها بر پاکشته نوبت کشت و خون میرسد بنا بر آن مستر بات وقت کشتن  
که حاکم کل علاقه له بیانه و غیره سرکار انگریزی بود و بحضور نواب کوثر خیزان بها در درگوش  
رپوژت نموده رومی خود نوشت که اگر این چند علاقه لاهور که قریب چپا و دنی له بیانه  
طرف تلج و افتند و جمع آنها را اندر پنج ملک و پنیست اگر کدام صورت و تدبیر از دربار لاهور  
بطریق معاوضه بالملک و دیگر از آن سرکار انگریزی خواهد بطور تعهد و مستاجر و عمل سرکاری  
بیاید تا آمد و رفت سکهان علاقه لاهور و عمل سرکاری بالکل موقوف و مسدود گردد و باز چپا و  
قطنیه فساد نشود و کونیز جناب لارڈ صاحب احسان ای کمی شتر مذکور نموده بدر بار لاهور این  
حال انوشه استمزاج تبدیل علاقات مذکوره نمودند بدین طور که سرکار لاهور خواه معوض  
علاقات ملکی دیگر از سرکار انگریزی بگیرد و یا از خروج آن تنهایی از سرکار مذکور گرفته باشد  
را نصیاحه والد رئیس لاهور در جواب آن بحضور لارڈ صاحب نوشت که نظر کجی اتحاد  
قدیمه که فیما بین هر دو سرکار از عهد مہاراجه رنجیت سنگه بکشته باشی ثابت و متحقق است تا بدادن  
بنابر مصلحتی که بدان ایام رفته است بجان دل اضی ایم هر صورتیکه سرکار انگریزی خواسته باشد بگیرد  
و در عمل و دخل خود دارد و بشرطیکه فوج خالصه بهم درین امر راضی گردد و وزیرا که من بالفعل بدو  
رضا فوج مذکور استیار در امری از امور ملکی ندارم حال  و میری آن بر آن صاحب  
ظاہرست و در همان ایام فوج خالصه بدریافت اینجا که را نصیاحه بدادن آن علاقات  
در سرکار انگریزی رضایت در کمال عنایت و غضب و بحسب اتفاق در همان قریب لارڈ صاحب  
و کمند تحریف بها در برای ملاحظه چپا و دنی گنپ له بیانه و فیروز پور و هم بحسب نظام معابر  
در ایامی شش مسکه سابق مرقوم کشت جریده تشریف برده سکهان را یقین داشتند که هر دو  
حاکمان جلیل القدر سرکار انگریزی بحسب جازت و استر ضامی نصیاحه برامی عمل و دخل



و دخل کردن در اضلاع مذکوره آنده اند از راه نادانی و خود سری بی آنکه حقیقت حال را در بین  
کیبار کی زیاده از حقیقت هزار سوار و پیاده مع توپخانه سنگین و دیگر آلات حرب و عیال سرکاراگر نریجا  
آمد و جنگ کردن شروع نمودند و بمیزه وقت فاسد و نداشت عهد شکنی با وجود جنگیدن و بیزاره و جفا  
مردانه در هر جنگ نبرست یافتند و خواسته بودند که بعد خائب آمدن بر فرج آتشکی در لاهور رفته  
رانی را که با اگر زیان ساز دارد قتل کنند و سپرس را بر داشته و دیگر را بر ریاست لاهور بفرستند  
که بر بر و امر که اندیشیده بودند قدرت نیافتند و از هر طرف جانب خاسر کردند و بدیند و نیز گویند که  
سکھان از فرج خالصه بعد جنگ دوم یا سوم که مغلوب منبرم شده بودند خیال کردند که سبب جنگ  
و تباهی ما مردم در واقع ستر برات فتنه کشی است بر صورت که ممکن باشد رفته آن صاحب را  
با یکشت پس پنج سوار سبکبان بدین راه در مقامی رسیدند که در آنجا صاحب کشت در میان حلقه  
بسیار صاحبان اگر بود اول با و از بلند پرسیدند که فلان صاحب کجاست با او کاری ایم  
و آخر آن صاحب را شناخته و سوار برق و در بر روی پوشش کرده بصر بهای شمشیر حمله  
کنش را کشند و خود هم از دست دیگر صاحبان مقتول گردیدند اگر انحال و قضیست از جهالت  
این کشی این فرقه بعین نیست و سابق ازین اکثر سرداران سکه در مقام امرت سرکه جامی تیره و  
پرستگاه سکھان است سکوت میدی هستند و لاهور مقام فرودگاه و لشکر بخیت منگه بود و آخر فرقه  
رئیس کور آزاد را راست خود ساخت و خانه و عمارات تعمیر کرده و سلاطین تیموریه سکوت میکرد  
و در میان امرت سر و لاهور  حقیقت و پنج گروه است مردم شب نامه از امرت سر ملا بود  
میردند و چهار دنی که بیانه و فیروز پور بر دو برکنار و شش سلج و قهند و دریای مذکور سرحد  
سرکاراگر نری و سکھان است و فاصله در میان له بیانه فیروز پور چهل و پنج گون است و ملک پنجاب  
در میان پنج دریا واقع است و لهذا آنرا پنجاب گویند دریای اول آن که جانب شرقی پنجاب است  
سلج است دوم دریای بیاس سوم را دتی چهارم پنجاب پنجم جلم و در میان این پنج دریا  
چهار دوات در میان دو آب شرقی که در میان سلج و بیاس واقع است چهار دنی جالندهر

قرار یافته و در دایه دوم که در میان دریای بیاس و اوسیت شهر لاهور چپا و فی ناری  
واقع و از آن زمان که فوج انگریزی در آن ملک فتنه است و دم آنجا از اهل حق و بارش  
بر داشته بودند یکی سبب اینکه در سبت و یکم مارچ ۱۸۴۴ عیسوی پیرهای گورو و لایه در دوازده  
قلعه لاهور بر حفاظت شهر بتاده پیر میزدند که در آخر روز گداوان از چرگاه که برشته نگذاشت  
قصد رفتن در شهر کرد و یک کس گوره که بر پیر خود مسلح استاده بود گداوان از رفتن بیست  
اجماعی مانع شد تا مردم آیند و روز در میان دروازه بدان جانوران ضرر رسد چنانچه یک گداوان  
بلا قصد اراده از دست او کشته شد مردم شهر که همه نبود بودند و گاهنهار بند کرده اما ده پلو  
شدند سحر لاریس اجنت دوسه صاحبان دیگر پیاده پا قصد رفتن در مقام بلو انو در تمام  
بازاری از شرف و بازر داند آن ابلهان از هر چهار طرف بر صاحبان سنگ و دین چنانچه صاحب  
اجنت و یک کپتان از سنگ فی شان زخمی خفیف بر چهره و اطراف برداشته و یک کپتان چاقی  
و پس آمدند و فوج اجنت سواران انگریزی برای سزادی و گرفتار کردن بلو انو در رسید  
صاحب اجنت بمقتضای آشنائی محل چپا و فی اکافر فرموده سواران را گفته فرستاد که بقالاز  
از دور ترسانیده متفرق سازند و قصد گرفتاری زد و خوردشان نمایند زیرا که سزادی اریس  
موقوف بر تجویز راجه لال سنگه وزیر است روز دیگر املکاران در بار لاهور کسانی را که سبب  
شده بودند بضرر شلاق و هم بغیر و اخذ جرمانه قرار واقعی تنه و کوشمال ساختند و سبب  
بلو امی دم این شد که بعضی سپاهیان سلمان کنب جالسه  مقرر کردن یکد و دکان  
بقر قصاب فروخته شدن گوشت گاو در بازار چپا و فی آنجا از صاحب کشتزار اجازت خواستند  
صاحب صوف اجازت آن داد که همان باشده جالند بر این امر بسیار ناراض شده و حتی  
از ایشان نزد صاحب موصوف رفته برای موقوفی دکان بقر قصاب را بخاد و خونت دهند  
صاحب فرمود این درخواست شما بجا است زیرا که در بازار لشکر انگریزی شمارا چه پروکاست  
و بودن این چنین دکان در فوج انگریزی برای گورهای لایمی بر ضرورت بجهان کور سبب

سبب عدم منظوری در خواست افروخته و در خشم شده چوب سنگ دن بر مردم آنجا  
حتی که بر صاحبان انگریز نیز شروع کردند و ساعت بساعت مردم بمقوم شان فراموش  
بلوای عظیم نمودند و چون چند کس از سنگ چوب آنها مجروح گشتند سواران ساله انگریز  
در سیده بوجیب ایامی صاحب کشتزار آنجا قریب صد و صد کس را گرفتار کرده قید کردند  
باقی بلوایان که کرمیخته رفته بودند دست نیامدند و اکنون چند دکان بقبر قضا بان در چاک  
جانبه بر مقرر شدند و گوشت گاوی کلفت و علانیه در آنجا فروخته می شود و نیز گوشت بر گاه  
لارڈ صاحب بهادر در امرت سر شریف بر دزد کلاب سنگه بمشاهده گوشت کان در میان  
بازار حرمیت سواران کوره ولایی همگرا ب لارڈ صاحب مدح بوجوب نصب است و  
بسیار بخنده و طولی خاطر گردید و از فرط خج و ملال به بانه بیماری سوار شد و بخواه لارڈ صاحب  
حاضر گشت و آخر عند طلب حاضر شده عرض کرد که در نوبت مسکبان گا و کشتی بسیار  
منوع است مقتضایان مادرین باب نوشته اند که هر سکه گا و را کشته و یا گوشت آنرا پخته و  
و صبت که بشرط داشتن قدرت کشته گا و را مثل گا و فوج کند و یا خود را بکشد و امرت  
از قدیم پستگاه مسکبان است با مردم این مقام را بسیار تعظیم و تکریم میکنند و لهذا امر را که خلاف  
نصب ما باشد در آنجا دیدن نمیتوانیم لارڈ صاحب فرمود آنچه شما گفتید را بپشت و مار حفظ  
مراتب خصوصاً پاسدار می فرستد و دین بر یک قوم مگر کوز خاطر و ملحوظ می باشد که این امر که  
شما نگاشت آن گردید و بی مجبوری بعمل آمده زیرا که غذای مردم ولایت با گوشت و از کار  
کشی بسیار ولایی هر روز داده میشود و کلاب سنگه گزارش کرد و اگر بجای گوشت گا و گوشت بز و میش  
از سر کار بفوج ولایی عنایت شود قباحی غار دار شاد و شد این قدر بز و میش در سفر و مهم از کجا بهم  
میرسد و غلاد و دو چند سه چیز صرف در گوشت بز و میش خواهد افتاد و سردار مذکور عرض کرد که  
بهر سانیدن آن تعجب از ندان منتهی است هر قدر که در فوج ولایت متعینه امرت سر شریف  
خواهد شد مردمان بنده هر روز خواهند رسانید لارڈ صاحب فرمود و از این چه بهتر چنانچه بپاس

در کلاب سنگه حکم لار و صاحب منادی در باب امتناع کا کوشی و شهر ابرت سر شد که نوید بعد  
یاد و روز از منادی مذکور شخصی کشمیری مسلمان کا ویرا در مکان خود زیج کرد و چون این خبر بلاخص  
شد حکم بزرگ و تشبیه آن کشمیری شد زیرا که او بعد منادی حضور در مرکب این امر شده خلاف حکم  
حضور نمود و بار می سپارش بعض از تاجران عهد کشمیر قصورش معاف و حکم بکفر فتن زجر برآید  
از آن کس صادر شد چنانچه کا کشمیریان برای حفظ آبروی مغموم خود زجر مانه را داخل هر کار جسته  
و از آن روز مردم راجه کلاب سنگه کله بز و میس را بقدر حاجت در جنبش سواران و پیش کور  
و لایقی میرسانیدند و میت آن از سرکار انگریزی مییافتند و زیان کثرت سپاه و  
از سنگی فوج لاهور و در عهد محمد راجه رنجیت سنگه رئیس سابق لاهور  
زبان کسانیکه سالها سال در لاهور بودند شنیده شد که رنجیت سنگه مذکور فوج سوار و پیاده و  
توپخانه را از ورک و سلاح و غیره از آلات حرب و ساز و سامان چنان آبرسته کرده بود که وقت  
قواعد کردن پیش پای پیاده و جنبش سواران او در میدان سبب فسادین شاع آفتاب  
سلاح مصقول و شفاف شان نظر تماشاگران خیر کی میکرد و گویند هرگاه که کنانش صاحب باره  
نشانیدن شاه شجاع الملک بخت سلطنت کابل قند بار متوجه افغانستان شد در شانسی او گذر  
ایشان مع افواج انگریزی و توپخانه و لاهور افاد رنجیت سنگه که در آتران بقید حیات بود بسیار  
دوستی و اتحاد و یک با سرکار انگریزی سپیدشت کنانش صاحب امر می فوج بمباری تاسه و در  
لاهور قیام نموده رسم ضیافت صاحبان عالی شان و اشراف و بزرگان در حسب درجه و مرتبه  
و بم دعوت کل مپاه با توسع و کشاده دلی نمود و در بیعت بکر و ملاحظه سپاه انگریزی و تماشا  
قواعد شان کرد و روز دوم سپاه خود را از جنبش سواران و پیش پای پیاده و توپخانه  
صاحبان انگریز را ملاحظه کنانید ناظرین بر دو فوج میکنند که زرق و برق و پیاده و  
صفائی و شفاف سازی و بران سواران و چالاک مردم توپخانه لاهور بوقت شنگ دن و نشان  
و در دیگر طرق قواعد برابر فوج انگریزی بود بلکه در بعض امور سبقت و پیشی بر فوج انگریزی

میر بود و ز چنانچه افسران افواج انگریزی تفریق اگر استی فوج سکیان نمودند و رئیس مکرور که  
از پس دستند و مال اندیش بود با عتقاد این فوج خود کامی قصد مقابله با سرکار انگریزی کرده  
زیرا که او خوب میدانست که در اصل و نقل بسیار فروست و درین زمانه تدبیر جنگ پایدار می نمود  
بر اهل ولایت ختمست گویند که کسی از اهل هند بتقلید مردم ولایت فوج خود را از پوستانیدن  
در دی و آموختن قواعد و شلک زنی تیار کند و لیکن بوقت جنگ برگزایداری مثل فوج  
انگریزی نخواهد کرد زیرا که افسران انگریزی بوقت جنگ بر حسب دستور بعضی سپه سوار و بعضی  
پیاده از صفوف سپاه چند قدم پیشتر استاده میشوند و بذات خود با حریف می جنگند و سپاه  
با تدبیر می جنگانند و سپاه ایشان بموجب قواعد و شش دایمی عادی بر امور جنگ در تبعیت  
افسران خود میباشد و فوج جنگ و غیر جنگ ایشان را یکسان نمایند و بمشاهده حال افسران  
فوج خویش از جزلان و کرنیلان و دیگر عمد و داران که در وقت مقابله با حریف پیشتر میروند  
می ایستند شجاعت و دلیری در مردم سپاه نیز بالضرور پیدا میشود و سبب پایداری و جرات  
صاحبان انگریز در جنگ بحد وجه است اول آنکه میدانند که ایان در ملک خیرستیم که نخبه کجا  
خواهیم رفت اگر در معرکه جنگ کشند که دریم موجب ادای حقوق سرکار که برگردن است  
خواهد شد و بیم باعث ننگی در قوم و ملک است و بعد از آنکه کشند خود در رزم برادر میبر  
فرار ترجیح میدهند و نیزه فوج ایشان حکیم و تجربه کار دارند و دست بختین میداند که در ملک  
نیست اگر زنده خواهیم ماند بجز غلبه غالب آمده و بر ملک دولت او متصرف شده حکمرانی خواهیم  
کرد و اگر کشند شویم قوم ما حکومت خواهد کرد و در صورت حین و گریز در میان قوم و مجتبان خود  
از بجا تا بولایت نداشت و در مساری خواهیم برداشت و معزول شده در مواخذه سرکار  
خواهیم افتاد و مجتبان سپاه هند و افسران آنها که در جنگ بمقابله حریف اول تصور مرکب کشند  
خود کرده و بجو اس گردیده سرکشته تدبیر و جنگانیدن سپاه را از دست میدهند و در اندک  
علاء و غلبه حریف موت خود را متیقن دانسته پیشتر از سپاه فرار را بر فرار بسیار میکنند و فوج هم

بجست فسران خود ناگزیر راه کریم پاسبان در مقام از حال آرستی فوج نواب قاسم علی خان  
بمناسبت مقام مرقوم میگردد یعنی هرگاه نواب مذکور بجای میر محمد جعفر خان خسر خود رئیس  
بکانه و بهار شد بود و باش خود از مرشد آباد ترک نموده در مقام مونکیر به مقامت زیر  
و در آنجا کریم خان نامی ارمنی را جزل فوج خود ساخته سپاه توپخانه را خوب آراسته کرد  
گویند که فوج او نیز مثل فوج انگریزی در قواعد و تفنگ زنی و توپ اندازی و هم از وروی  
ساز و براق خوب تیار شده بود نواب قاسم علی خان مذکور باخواهی کریم خان مذکور چنان  
تصور کرد که اکنون فوج بابا فوج انگریزی برابر و پله به پله است بلکه در کثرت از اندک هم  
و پندار با ایلیان سرکار انگریزی در امر سهل تر است و پرخاش کرد حال آنکه سرکار موصوفی  
بود و بنایت ایلیان آن سرکار این چنین ریاست کلا از ایافته بود با جمله چون عقد طول کشید  
و اراده جنگ مصمم نمود شمس الدوله لارڈ و شترت کور و جزل آتشیان که دوست قاسم علی خان  
بجست اتفاق از کلمه برای ملاحظه کوشی تجارت کپی در شهر پشته رفته و بعد معاودت از آنجا  
در مونکیر برای ملاقات نواب مذکور شترت بر دو خان مذکور بعد تقدیم لوازم ضیافت گذرانید  
تخلف قواعد فوج خود را مقرر نمود و گویا بعد دیدن تمامی افواج و توپخانه او  
بمشاهده قواعد و چابکدستی مردم توپخانه در شک زنی و هر یک از آنها را تعریف کرد  
و فی الضمیر قاسم علی خان را از نمودن سپاه خود دریافت کرد و بمناسبت دوستانه نواب  
مذکور را نصیحت کرد و گفت نواب صاحب فوج شما بهمه وجه خوشتر است و تیار است این  
سپاه بر دیگر ریشان هندوستان که بهمناسبت غالب میتوان شد گویا عتاد این فوج زنها  
مقابلنه با فوج انگریزی نباید کرد که هرگز با آن عهده بر استخوانید شد و اکنون شوکت اعتبار  
ریاست شما نسبت دیگر سرداران هندوستان بنده است مبادا که از جنگ کردن با انگریز  
آزاد بیاوید و بنیاد مردم بر قدر که خواسته باشید در مباحثه و حجت بکنید با فوج مقابلنه نماید  
قاسم علی خان که در شاه غرور و پندار باخواهی ارمنی مذکور از بس در پیش بود نصیحت را

را که محض از راه دوستی او را کرده بودند و نشود که یارگی شروع جنگ کرد و از فوج انگریز  
در چند جا شکست فاحش خورده گریزان در صوبه او ده رفت و از زیادهای شجاع الدوله استمداد  
نمود و در اینجا هم پناه نیافته و بعد حامی خود ز سریده در حالت اضطراب بطرف بلاد مغربی فرار  
کرده رفت و بهایجابی تمام و نشان برد و کرکس خان سپه سالار فوج او در حین جنگ از دست  
سپاه خود در راج محل مشغول گردید باز تاجال ملک پنجاب بر جوع نموده میشود زبانی اکثر ثقات  
در یافت شد که کل فوج مہاراجہ رنجیت سنگھ سوامی افواجی که در ملتان و پشاور و کاشمیر و غیره  
مستقر بود قریب ہشتاد و پنج ہزار سوار و پیادہ ہزار در لاہور موجود ہمانند آمدنی ملک او  
قریب دو نیم کروڑ روپیہ بود و آنچه در سال از دادن سپاہ و دیگر مصارف پس انداز میشد  
داخل خزائن میساخت درین جنگها کہ سکہاں با فوج انگریزی می نمودہ بود و فقط پیادہ ہای فوج  
خالصہ بودند و سواران آنها در جنگ مقابلہ نکردند و مردم تاشابین کہ بعد از جنگ  
اول یازدوم برای دیدن مقتولان طرفین در صفت جنگ رفتہ بودند میگویند کہ مقتولان سپاہ  
انگریزی در سنا کہا دفن کردہ بودند و لاشہای سکہاں در یک جا قریب شصت کس را شمار کرد  
بودند و سوامی آن در جا ہای متفرقہ کہ افتادہ بودند شمار کردند و نوشتند و همچنین سکہاں دیگر  
شمار مقتولان ایشان را قیاس باید کرد در میان شروع ریاست مہاراجہ رنجیت سنگھ و بزرگان  
و ثقات سکنہ دہلی شنیدہ شد کہ در عہد میر منو کہ از طرف محمد شاہ پادشاہ دہلی بصوبہ اری لہو  
ماہور بود بہ برادر حقیقی  بدین یکی چہرہ سکہ دومی لہنا سکہ و سومی محاسن سکہ و این  
بر سرہ برادر از سریداران خود یہی نام و نشان در یک موضع از ہوا صناعت لاہور شریک شتی دار  
بودہ و اگر اری لہی آن شہول دیگر شرکا در سرکار صوبہ دہلی مذکور میکردند چہرہ سکہ کہ برادر کلان آن  
بر سرہ برادر و برد چالاک و ہوشیار بود حرات کردہ از سرکار بقصد آن موضع مشترک بنام خود  
نمودہ خراج آنرا داخل سرکاری ساخت نہایت سہ چہار سال سبب زد کردن قرار دہی  
و این دہ خوب متع شد و فی الجملہ تعارفی و راہ و رسم با متصدیان قریب ہم رسانیدہ از راہ بلن جوگی

دو سه ده دیگر کجایستی را اجاره گرفت و بخوبی بند و بست آن نمود و فائده مستعد به برداشتن  
و بعد زمان قلیل قبولیت یک علقه را که جمعبیت یک لک و پیه بود نوشت و زود از غنیمت  
و کند تعلقداری تحصیل ملک کا حقه واقف کشته از تعلقه داران مجبور و نامی شد آخر کار  
بقدر پنج شش لک و پیه را مالکتر سرکار شده پرویزه خود را درست کرد و صد و صد پیاو  
و چهل بچاه سوار را نوکر خود داشته مثل رسیداران کلان سپهر میکرد تا اینکه میر منو صوبدار  
لاهور رضا کرد و چند روز وجه پیوه او انتظار صوبه لاهور کرده آمدنی ملک را مثل شوهر خود  
بر سال در سرکار پادشاهی ارسال می ساخت و بعد فوت محمد شاه نوبت سلطنت باحمد شاه رسید  
و سلطنت و ملی سبب فتنه پروازی غازی الدین خان وزیر ابرو ضعیف تر گشت و ملی کویر  
سپهر پادشاه از پدر ناخوش شد و قصد شتیر ملا و شرقیه بطرف بهار رفت و در اینجا چند ماه  
در جنگ میرن سپهر جعفر علیخان صوبدار بنگاله و بهار مشغول ماند لغرض سبب فتور و بی انتظامی  
سلطنت صوبداران و عالمان آمدنی ملک را در سرکار پادشاهی نفرستاده بلا خوف و خطر  
بنصرف خود می در آوردند چنانچه چرسا سنکه و هر دو برادرش که با خود متفق و شریک  
و تعلقداری بودند تا چند سال بغاوت و ورزیده یک حبه نه بزوجه میر منو که بنام صوبدار  
لاهور بود دادند و نه در سرکار پادشاهی فرستادند بدین سبب صاحب زر و فوج گردید  
و هرگاه وزیر مذکور بنجد و فریب احمد شاه پادشاه را قتل کجایستی و علی کویر سپهرش پادشاه  
شده و روی آمد و سرداران مغلیه مدار لهما م سلطنت او را از آنجف خان که کجایستی  
و مدار لهما م سرکار پادشاهی شد کل عالمان و زمینداران دور و نزدیک برای فرستادن  
خران ملک ناکید و نهدید نوشت و بعضی انبیه و سنصیال کرد و برخی را در و اسلطنه ملی  
طلب نمود و چنانچه در میان ایام چرسا سنکه و هر دو برادرش شمول دیگر زمینداران مالکتر  
لاهور و روی حاضر شدند و مرزا جف خان زر کثیر از آمدنی ملک که در تصرف ایشان بود  
بابت منین با ضیه از ایشان طلب ساخت و با وجود دخل کردن زر بسیار در سرکار پادشاه




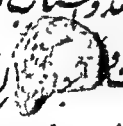
سرکار پادشاهی ایشان را از محاسبه بجات نشد این بر سره برادر از خوف سیاست مغلیه نهایت  
ترسان و لرزان میامد تا اینکه بخدمت شرف الدوله که یکی از سرداران پورانی و دوست  
بخشی المملک مرزا بخت خان بود تعارفی پیدا نمودند و چند ماه در خدمت سردار مذکور  
آمد و رفت کرده او را مرزی خود ساختند شرف الدوله که از بس جوانمرد و بامروت بود  
بر حال تباه این بر سره برادر که غریب الوطن و با انواع مصحوبیت مبتلا بودند ترحم نموده در  
خدمت نواب نجف خان سپارش کرد و مرزا بخت خان که ممنون احسان شرف الدوله  
بود چنانچه شمه ازین حال عنقریب مرقوم خواهد شد بپایان طرستان از محاسبه این بر سره برادر  
در گذشته بلکه خلعت بجای علاقه که سابقاً از او پیشان بود داده با عزت و حرمت  
رضیت لاهور ساخت و این بر سره برادر در وطن خود رسیده در رد و تحصیل علمات  
خود که سیر حاصل بود بیشتر مشغول گردیدند و بساعت بخت در زمان فکیل از آمدنی ملک  
چنان متول بهم رسانیدند که صاحب هزار و دویست سوار و پیاده گردیدند و تاحیات نجف خان  
بار سال خراج و دیگر سبب پیش در خدمتش او را از خود راضی و خوشنود میداشتند تا اینکه  
بعد فوت مرزا بخت خان که مرد داشتند و صاحب مدیر و شجاع بود و قوای عظیم در دلی داد  
و کل سرداران مغلیه از اقربا و رفقای خان مرحوم سبب تا اتفاقی در قتال و جدال از دست  
یکدیگر گریخته شدند و چون از سرداران مذکور که کسی از خوف و هبیت شان محال تر و کشتن  
نداشت میدان خالی شد و لایزال العزمی و صاحب شوکتی در سرکار پادشاهی نماند  
علام قادر خان سپر ضابطه خان خلف نجیب خان افغان که از مدت در کمین نشسته جو یک  
قابو و وقت بود در چنین چنین گیت قرین که بر بنگرامی بسته ناکاه از کمین کاه بر جست و  
با فوج و سبیل در شا بهمان آباد رسید در شهر و قلعه بند و بست خود کرد و قلعه را با جارب  
خارت بروفت و با پادشاه و شهزادگان کساختی و بی ادبی آخیمان کرد که عرب سلطنت  
الکمل نماند و بنا به جاری و بدر کرداری افغانه رونق خاندان میوریه بعد از خرابیها که از دست

وزیر سابق اندک شده فی الجمله از سعی و کوشش مرزا بخت خان بهادر و دیگر سرداران مغلیه تبریزی  
او آغاز شده بود باز دریم و بریم گشت و کسی را توجه و التفات بجال عمالان و زمینداران و دوست  
نازیده مالکزاران سرکار پادشاهی را خصوصاً که از پامی تخت و در بودند بازنان دروغ افزا و  
و هر یکی بر خرج ملک متصرف شده امیری صاحب فوجی شده و بهمان ایام چرسا سنکه و برادرش  
خود را بجناب راجگی مشهور گردانیده سپاه را پیش رو گرداشته و به نسبت فیکر سکبان  
لاهور صاحب نام و نشان شدند و بعد فوت چرسا سنکه و لهناسنکه که لاولد بود و زیارت  
کلج مهابسنکه برادر سومی رسید و مهابسنکه سه پسر داشت یکی رنجیت سنگه و دو دیگر و چونکه رنجیت  
اکبر اولاد مهابسنکه و صاحب اقبال بود بعد فوت پدر خود بر ریاست پدر و هر دو عموی خود  
چرسا سنکه و لهناسنکه رئیس بالاستقلال شد و چون نیز اقبال و طالع او در ترقی و اوج بود  
ریاست موردی ترقی کرده و از هر طرف میدان اخالی یافته فوج معتد به از سوار و پیاد  
سکبان بمقوم خود ملازم داشت و بداد و دهبش فراوان سعی و کوشش نمایان رفته رفته بر  
تمامی ملک پنجاب بلایع و مزاحم متصرف گشت و بعد از تسلط و انتظام در ملک پنجاب و فراهم  
نمودن خزانه بسیار و نگهداشت فوجی جزار و آرسنگی نوچانه آشبار طاقت و زور ملک گیری  
بهم رسانید و در مدت قلیل صوبه ملتان پشاور و کاشمیر و غیره ملکهای کوبستانی را از افغانان  
شمشیر گرفته بران قابض و متصرف گشت و جناب و از راجگی بهار راجگی شمشیر کرد و دیگر در آخر پادشاهی  
می گویند در بیان شمه از حال شرف الدوله  درانی که ذکرش بالا  
گذشته چون ذکر این سردار باوقار بالا گذشت بود ذکر بعضی از حال ایشان در مقام مناسب  
باید داشت که نام شرف الدوله قاسم جان باجی سنمست و متوطن خاص بخارا و فیکه علی کوهر  
در عهد شهزادگی و ولی عهدی از احمد شاه پادشاه پدر عالیقدر خود ناخوش شده و بطرف بلاد  
شرقیه توجه نمود و بقصد شمشیر صوبه بهار و شهر پشته سعی و کوشش میفرموده در این مقام نواب خاندان  
حاکم پورنیه نواسه مهابت جنگل هم با فوج خود برای امداد بهر کاب شهزاده موصوف بود و بطرف

و بطرف دیگر صادق علیخان عرف میرن سپهر جعفر علی خان ناظم بنگاله مع فوج انگریزی در  
مقابل لشکر شهزاده با سپاه انبوه و توپخانه ذاتی خود افتاده میخواست که شهزاده و راجه شیر خوار  
که در عمل و بود بجایت فوج انگریزی و خود باز دارد و دوسه جنگ هم فیما بین واقع گردید و تا آنوقت  
غالب از مغلوب متمیز نمیشد در همان ایام مرزا قاسم جان سردار مذکور با جمعیت پانصد سوار  
همقوم خود بقصد رفاقت شهزاده از لاہور آمده قریب بمسکرت شهزاده رسید و درین وقت لشکر  
شهزاده قریب پشته مقابل فوج حریف افتاده بود کوسید احمد شاه پادشاه دہلی به لارڈ کلکو  
گورنر کلکتہ نوشتہ بود کہ شهزاده علی کو ہر فرزند مارا کہ ناخوش شدہ بدان طرف فتنہ بہر طریقی  
متصور باشد زندانہ این صوبہ نماید لہذا فوج انگریزی کہ در مقابل شهزاده بود قتال با فوج او میکرد  
محض پیاس خاطر ناظم بنگاله ہمراہ میرن مذکور بود و میخواست کہ شهزاده را خواہ باشی خواہ جنگ  
ابی انکہ ادا راصدہ و اسپہی برسند در قابو آورده صحیح و سالم با عزت احترام روانہ شاہجہان آباد  
بکنور بادشاہ ممدوح نمایند بنود این امر از قوت عقل نیامدہ بود کہ فلک شعبدہ باز بازی دیگر  
بر روی کار آورد کہ شرحش عنقریب ہی آید الغرض مرزا قاسم جان بعد رسیدن در انجا قصد کرد  
کہ فردا بلازمست شهزادہ فائز کرد و در خواست ہمکاری و حاضر باشی حضور او کند و بوقت  
با ہمراہ میان خود مشورہ نمود کہ بوقت لازمست چہ چیز بندر شهزادہ باید گذرانید و ہمین فکر و تیر  
بود کہ زیانی باشد کان آچا باشند کہ در فلان موضع کہ از اینجا بقاصدک پنج نشش کروہست رسد غلام  
چارہ جانوران لشکر را  سیدہ است مردم ہمراہی رسد شب در انجا منزل کرده صبح زندانہ  
لشکر خود خواہند شد مرزا قاسم جان بمجر دشمنیدن این حال و صد سوار ہمراہ عالم جان بر آورد  
خود کردہ برای انتراع کردہ آوردن رسد فرستاد سواران تورانی برین وارد رسیدہ و بمیرن  
میرن کہ غافل و خواب بود مذہب بخون زدہ تمامی اسباب رسد رافع و در پنجریل چہار محار  
انتر و پنجاہ رگسن زکاوان چہار و پنج سراز مفتولان مخالف تر شیدہ در لشکر خود آورد  
اعلیٰ بصباح قاسم جان بلازمست شهزادہ رسدہ اخیال و غیرہ اسباب رسد حریف امیر سرنا

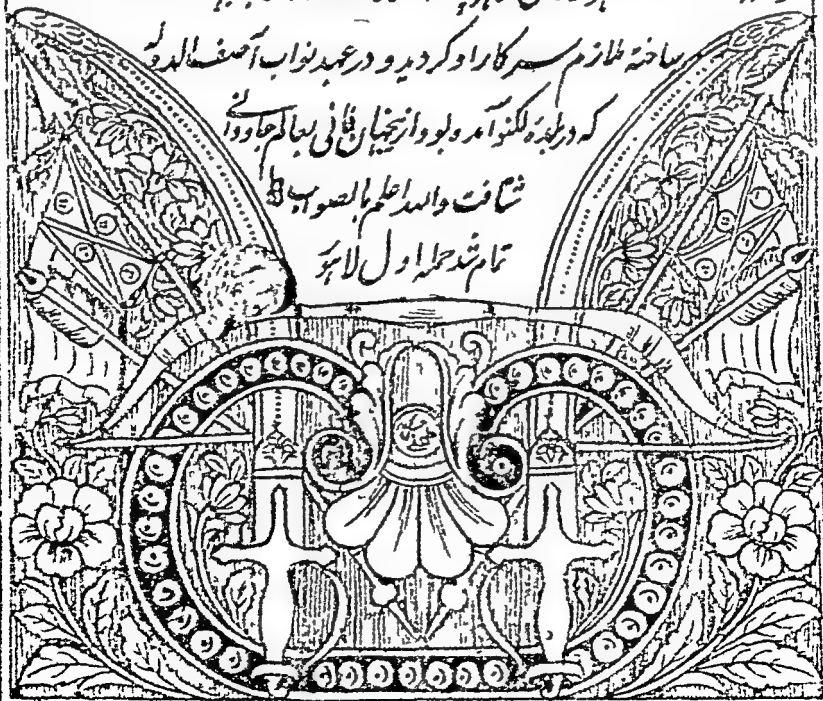
بند زکذرا نید شهزاده ازیر حسن خدمت مرزا قاسم جان قبل ازین که ملازم سرکار او شد بند  
بسیار خوش کردید خصوصاً از یافتن شتران بابر برداری و غیره زیرا که سبب نبودن بابر  
خیمه خاص حضور بر جایشان و زکاوان بار میشد بپرگیت بمان روز شهزاده بجلدوی این خدمت  
نمایان قاسم جان را ببنای خطاب شرف الدوله و خلعت سرفراز فرمود و بحسب اتفاق از قضا  
و قدر در شب دوم یا سوم از ورود سردار مذکور در اردوی شهزاده در عین شش بجای  
جانستان بر میرن افتاد که بنید میرن بعد تناول طعام شب برای استراحت بر لنگ از  
شده بر حسب معمول افسانه از قصه خوان می شنید و دو خادم بای او را میمالیدند که یکسایه کما  
آتش برین درخت سبزی او افتاده را همی ملک عدم شد و آن بر دو خدمتکار مع فسانه گو  
مبعیت آقای خود نیز راه فنا پیودند و تا بدیر از خیال کسی را از خدمت و چشم او اطلاع نشد و معلوم  
بود که بعد دو ساعت تبدیل خدمتکاران برین میشد چون دو خدمتکار در خیمه او رفتند آقا و  
خدمتکاران سابق را مع قصه گو بر فراش عدم غنوده یافتند دفعه ثور و او میاد و حسرتاً  
بر داشته افسران لشکر را خبر کردند بر چند ایشان بنا بر صلحت حال مردن میرن را مخفی داشتند  
و علی الصبح لاش بیجان او را لباس معمولی پوشانیده و بر بروج قیل نشانیده از آنجا بطرف  
راج محل ای کفن و دفن روانه ساختند تا فوج حریف شادان و لشکر با برسان نشود و با وجود  
این همه تکلف که کردند تا ساعت در لشکر او این خبر شائع شد و رفت و رفت و لشکر شهزاده هم رسید  
علی الصبح شرف الدوله این خبر را شنید و بخصو شهزاده حاضر  از نیکه شهزاده از این خبر آگاه  
گرد و عرض کرد که حضرت را مبارک باشد شهزاده پرسید این چه مبارک باد است عرض کرد شب  
بر میرن دشمن حضور برین افتاد و او را صدق مبارک شد و همین وقت لاش او را بدین تکلف  
روانه راج محل ساخته اند که بنید بعد سوخ این واقعه افسران فوج اگر نیری پیغام صلح و شش می  
شاهزاده فرستادند و آنچه مناسب وقت بود از تعلیم و تواضع نسبت بشهزاده و محل آوردند و حکم  
را موقوف نموده و از آنوقت بیاسداری شهزاده می گوشتید و چنانچه بکبر را شرفی لا و کلیل

از شتر خود بخور شهزاده فرستاد و غرض ازین همه مراعاتیکه گورنر مذکور نسبت بشهزاده درین وقت  
بی سرو سامان و دور از پدر خان مان نهمد بود و گریختی بود که عقیق سر سبز شده بار آورده و تقصیل  
این اقبال طولانیست که خلاصه آن نیست که معارف اینچال خبر رسید که احمد شاه پادشاه از کر  
و قریب غاری الدیخان فریز کرده شد و صاحبان انگریز چوب هند عا شهزاده در میان سفر  
موضع کشتی جناب ایشانرا بخت سلطنت هندوستان نشانیده نذر پا گذرانیدند و چند اک و پ  
یشکش و نذر از عالیجاه میر قاسم علیخان که او را بعد مغزول صاحب میر جعفر علیخان اناظم  
بکاله و غیره ساخته بودند و مانیدند و نیز شامزده کت و پیرمال از آمدنی ملک بکاله و بهار پرا  
پادشاه جدید مقرر نمود و علی گوهر یعنی شاه عالم پادشاه از اطراف چهار خوش و خوش خدمت  
فرموده در آله مادر و تن افزور شد و قریب دو سال در آنجا اقامت فرمود و بهنگام قیام پادشاه  
در آله با دلار و کلیواز گلته آمده نقد و هدایای قیمی و لایث از طرف کمپنی انگریز بهادر بخوبی پادشاه  
گذرانید و درخواست دیوانی بر سره صوبه یعنی بکاله و بهار و اوزبیه نمود پادشاه بموجب عهد  
که سابق بوقت شریف داشتن در اطراف پشته با افسران فوج انگریزی کرده بودند دیوان  
صوبه نامی مذکور به بنام کمپنی نوشته داد و گویند اگر شاه عالم در آله بادشترت سفید  
غلام قادر خان روسیه مبتلا نمیشد که پادشاه بموجب رعیت ارکان دولت و هم مقتضای حبس  
وطن پشایان آباد که با بخت سلاطین تیموریه از آبا و اجداد کرام او بود شریف برود و در  
ایام نامی علما فاجات اطراف  بک در خاص شهر هم سوای قلعه مبارک در شرف و عمل جامان  
بهتر بود و چون که شرف الدوله مذکور از جنین ملازمست هم کاب پادشاه بوده بهر کاری حدیکه  
باو میشد بجای آورد و عمل جانشان حکومت این قسم که ناگوار طبع اقدس پادشاه بود برای دفع مزاح  
شان شرف الدوله را فرمود چنانچه سردار مذکور مع سواران همراهی خود که اکثر از بادران و اقربا و  
عزیزان او بودند جنگیده عالمان جات از اکثر علما فاجات و اطراف و ملی گرانید و اخراج کرد و با  
راجه بهرت پور بدر یافت این حال در ششم شده بقصد استیصال نورانیان با پنجاه هزار سوار جات

سوار شد و این باب درین مهم قسم خورده بود که تا تورانیان را استیصال نکند و نیز بیست و  
طعام خوردن برین حرام است و سواران شدند و از لشکر فوج جاغان هم کم بودند که تورانیان  
بمقتضای کرمین فتنه قلایه غلبت فتنه کثیف غالب بر جاغان را شکست  
دادند و گویند ناب راجه مذکور که مردی جبری و جسیم و زور آور بود از صفوف فوج خود شیر  
را داد و انید و خطاب بشکر تورانیان کرده نعره زد و گفت هر کسی که از شما سردار باشد مقابل  
من بیاید تا فوت و زور او را بیاوریم شد و الدوله بجز دشمنان این کلام هیچ امانند  
برق در مصاف جولان داد و مقابل جریف درآمد و گفت منم آنکس که تو او را می طلبی  
سردار مذکور را از وجابت ظاهری آن اسکی ساز و براق شرف الدوله ثابت شد که در حقیقت  
همین کس سردار لشکر تورانیان است پس را با اسب شرف الدوله قریب آورده شمشیری  
بر شرف الدوله انداخت شرف الدوله که در فن سپاهگری شهسوار بی پروا کمال بود از خانه  
زین جدا شده حمله جریف را خالی داد فقط بر بنجه دست چپ و که بر قاش زین نشست  
رسیده مجروح ساخت و بعد خالی دادن جمله جریف افوراد خانه زین آمده و تخی از غلا  
کشیده چنان بر کفش زد که تا گرد و پاره شد و بر زمین افتاد محمد بخش خان که بر اولادش بود  
سر پر خور سردار جاغان را بریده و بر سر نیزه کرده بلند ساخت فوج جاغان با وجود کثرت  
خود را بر نشان تیره دیده هر اسان کشت و کبر خیت جمیع نفع و حساب که در لشکر غنیم بود بیست  
تورانیان درآمد و هر افسری از ایشان صاحب الوان  و خیمه و خرگاه شد شرف الدوله  
که مردد انا بود فهمید که تورانیان اکنون صاحب ولت ثروت شده اند حکم من بجای نخواهد آمد  
و برین سبب در فوج همیشه خلل و فوور خواهد ماند بهتر است که یکی از شهرزادگان در لشکر بماند  
تا از حکم او احدی اجمال برتابی نباشد پس من را ده بحضور پادشاه رفت بعد که دانیدین  
مذرفه عرصن کرد که در فوج بودن کدام شهرزاده مناسب پادشاه گفت که ام از شهرزادگان  
مالیقت این امر مذکور شرف الدوله عرصن کرد که اگر شهرزاده نباشد یکی از مستعدان در کار را بعهده

بعده بخشگیری سرخراز فرموده معین سازد از حکم بخشی هم کسی سرکشی نخواهد کرد پادشاه فرمود  
زدمن از شما معتمدی نزد گیر نیست شمار خلعت بخشگیری میدهم شرف الدوله اندیشید که اگر من  
خلعت بخشگیری میبوشم افسران فوج خواهند گفت که برای همین کار بختور پادشاه رفته و بخت  
خود خلعت بخشگیری پوشیده آمده است اولی است که شخصی دیگر را برین خدمت مقرر کنند  
همراه خود باید برد شرف الدوله بعد بجا آوردن آداب عرض کرد که از خدمتی انجام این  
خدمت نخواهند شد زیرا که از خبرگیری فوج فرصت ندارم صلاح دولت است که مرزا بخت خان را  
که از خاندان طویل اقدار و از چندی با سید پور شش و پودخت بر در دولت حاضر طلبیده  
خلعت این خدمت حرم شود لاف این کار برین شخص است زیرا که شجاعت و شعور بر در دارد  
پادشاه این ای می پسند کرده فرمود که همین وقت ایشان را بیارند شرف الدوله نزد بخت خان بیاید  
رفته گفت که من تا این وقت از خدمتگذاری جناب قاصد خواندم بودم اکنون قابو یافته از پادشاه  
خدمت بخشگیری را برای آن صاحب مقرر کنند ام بسم الله بعد بر خیزید و همراه شویم  
الفرس پادشاه مرزا بخت خان بهادر را بخشی فوج مقرر کرده روانه لشکر ساخت  
شجاعت و بهادری مرزا بخت خان که در شاهجهان آباد کرده بود از بس شجاعت و  
وستنی از بیان است و مرزا موسوی بهین سبب بسیار محبت اخلاص نسبت بشرف الدوله  
میداشت و بر قرآن شریف هم کرده بود که اگر مرا یک شان بهم میر خواهد شد نصف آن را تو وضع  
شرف الدوله و حسن  و تو اجم ساخت و باظهار معین الدین حسین خان بهادر  
که یکی از امیرگان شرف الدوله اند جان دریافت شد که شرف الدوله مرزا قاسم جان  
بهادر بذات خود از بخارا اول در سمرقند آمده رفیق حاکم آنجا شد و در مزاج حاکم خندان  
مدخلت بهم رسانید که در اربابام کل ریاست او کرده مدتی در آنجا بجا ماند  
که در آنجا چون حاکم سمرقند در شکار کاخی که برای صید رفته بود بیک ناکاه ببرک  
مفاجات شکار جیل گردید شرف الدوله بسبب ناموافقت پسر حاکم که همیشه در

اخراج و استیصال اوجی ماندن در مرقع مناسب وقت غرض از میدان جنگ  
 روانه بطرف هندوستان شد هر آنوقت نزد او قریب میرود هزار شتر هندوهای  
 و سامان دیگر بود و چون لاهور رسید میر منوچهر را آنجا که خوانند و قدر دان شراف بود  
 بوقت ملاقات با کمال شفقت و عنایت پیش آمده شترالدوله را رفیع خود ساخت تا اینکه  
 واسطه کتختاری نشان با صبیح نظر یک خان هزاره که از سرداران جلیل القدر آنجا بود گشت  
 و ملک سده را در جاگیر شترالدوله داد چنانچه محمد بخش خان و لک شترالدوله میگوید  
 که تا تخریب این تاریخ درواهی زنده اند در سده پیداشد و سپرد و می نشان قدره البدر کجانی  
 مخاطب اشرف الدوله والد معین الدین حسین خان مذکور شد و شرف الدوله را دو  
 برادر بود ندیکه عالم جان و دیگر عارف جان والد نواب احمد بخش خان مرحوم با علمه  
 شرف الدوله قریب ده سال در لاهور با کمال خوشی و مرفه حالی بسر برد و چون میر منوچهر  
 لاهور فوت شد بسبب برهمنی و درجی امور صوبه لاهور بر خاسته خاطر شد با پانصد  
 سوار بقصد رفاقت شهزاده علی کوهر چنانکه مذکور شد در صوبه بهار رفت و ملازمست حال





# حکله دوم از تاریخ پنجاب

بسم الله الرحمن الرحيم

نمته تاریخ لاہور کہ در سنہ ۱۸۴۸ عیسوی مسکلمان گیارہویں سربساز و شور  
 در سرکار انگریزی برداشته بود و مذقبل ازین نوکر یز خاسہ و قاضی بخار  
 شدہ بود کہ رانی چندہ والدہ مہاراجہ دلیپ سنگہ والی لاہور را از قلعہ خاص آنجا بسبب  
 فساد و ہنگامہ بردازی شیخ امام الدین صوبہ دار معزول کشمیر کہ از یافتن خطوط سردار لال سنگہ  
 وزیر مہاراجہ صاحب کہ بصلاح و مشورہ رانی صاحبہ نوشتہ بود مردم راجہ کلاب سنگہ را  
 در کشمیر دخل ندادہ باعث خوزیزی و مقصدہ عظیم در آنجا شدہ بود در قلعہ شیخوپورہ کہ  
 بمصلحت منزل از لاہور واقع ست بردند و سردار لال سنگہ را بعد از معزول شدن  
 از عہدہ وزارت در مقام اگر مقامیم ساختند و اکنون کہ رانیا صاحبہ را از قلعہ شیخوپورہ  
 بزاخراج کردہ و شہر سارس بردند و از سببی دیگر کہ عنقریب می آید بیان میکنند مخفی مباد  
 کہ سابق ازین نامت در از بعد مصالحہ و تصفیہ امور سرکار لاہور تمامی نظم و نسق در بار  
 آنجا از سر بجز لارنس تعلق داشت زیرا کہ صاحب موصوف و رانی داشتن عہدہ جلیلیہ  
 بر زمینش در بار مذکور از طرف سرکار انگریزی بعد معزولی سردار لال سنگہ خدمت وزارت  
 سرکار مہاراجہ صاحب سابق الذکر را نیز انجام میداد و چونکہ این صاحب از امور زیادت  
 آنجا کمابہنی اطلاع داشت بنا بران درستی بکی امور از کل و جزو آن در بار  
 چنانکہ باید و شاید می نمود و سرداران آنراست را کہ از وقت مہاراجہ رنجیت سنگہ  
 دخل کار بودند با خود متفق و بموجب سابقہ چنان قسمدار دادہ بود کہ ہر مقدمہ ریاست کہ  
 در پیش شود آنہا در ان فکر و غور کردہ بجایمی خود تجویز نمایند اگر تجویز ایشان در رانی صاحب  
 موصوف درست می افتاد حکم با جہر آن میفرمود پس آن سرداران بمبتلا ارباب  
 کونسل آن در بار بودند و خود زیرینت قائم مقام کوثر جنرل در خصوصت بکی امور آن

و قسبه اختیار خود میداشت و با هر یکی از ریسان فرسواران آنجا برفق و ملائمت پیش  
می آمدند پس بپیک از امر اورعایای آنجا از و اظت سرکار انگریزی در ریاست لاهور  
نارمن بود و چون سرلارنس صاحب مذکور را عهد رزیدنتی آنجا مستحق شده بود لایت  
تقریف برده بجای او جناب سترکاری صاحب بیاد مقرر گشت زیرا که این صاحب  
در وقت وقوع محاربات فیما بین کمان سرکار انگریزی سکر تر خاص لواب کور ز جنرال  
لار دمار دنک پیاده بود و نیز از جمیع امورات سرکار لاهور بخوبی واقف و شت بک  
انفعا و مصالحه فیما بین هر دو سرکار و تحریر عهدنامه و شروط آن صاحب موصوف  
سر مجر لارنس مذکور و وسطه شده بودند لحاظ این همه مراتب صاحبان کونسل فکته کار صیبا  
موصوف که دخل کونسل آنجا شد بود بر عهد رزیدنتی و وزارت دربار لاهور مقرر و نام  
فرمودند و این صاحب نیز مثل رزیدنت سابق همه امور آنجا را با کمال هوشیاری و بیداری  
حسن انجام و انصراف مینمود و لیکن چون بعد از فوت مهاراجه رنجیت سنگه سبب شامت  
اعمال نگوییده بکمان که ادبار و سنگیر ایشان است و بقول آنکه بیت چو تیره شود در دراز کار  
همان آن کند کش نیاید بکار و امری عجیب غریب در لاهور از مردم آنجا سرزد که موجب  
برون رانی صاحب از قلعه شیخ پور و در شهر بنارس گردید و تفصیل این حال پسین سوال است  
بعضی سرداران بد نفس و خیم الهاقبه برای اقامه اعدام تمامی صاحبان انگریز از حکام و  
افسران فوج که در لاهور بودند خانه ها را چشاکر و پیشه و ملکوت کبر که اهتمام و  
تیار می طعام صاحبان در انخانه از ایشان شوق میداد و بطمع دادن نقد و جاگیر با خود  
مشغول ساخته چنان قرار دادند که شامه مردم عمده این خانه شرکت در روز یکه تمامی افسران  
فوج و حکام انگریزی که در لاهور بودند برای خوردن طعام در انخانه قصد کنند و در پیشتر  
امروم را اطلاع دهید تا شمار از هر لایله بدیم و شما آنرا در طعام و شراب ایشان داخل  
کنید و بعد از نیکه از تاثیر زهر آن همه جماعت انگریزان کیبار کی رگبار می کشود و فنا

و مخاوند در آن زمان هر کس را از شما بخلاف فاضله و انعامات و افرو و جاگیر برای دانی نسل  
بعد نسل داده برای دواهم شمار استغنی خواهیم ساخت شاید پیشگی بعضی قبل از جا آوردن  
این خدمت چند هزار روپیه نیز داده باشند تا این گروه بدل مصروف درین کار شود  
باید دانست هر جا که صاحبان فوج انگریزی بکثرت میباشند برای تحفیفات و اخراجات سهم بر  
اینکه شب بوقت خوردن طعام همه گنجاشده بملاقات یکدیگر و سهم بتاشامی رقص و سماع  
نمایند و نیز در خوردن و لحظ و سروری بر و از بد در میان کنب یک خانه وسیع ساخته بکلی است  
و سامان طعام و غیره اشتریه از صرف زر همین صاحبان که درین خانه شریک میباشند در  
خانه مهیا و موجود میدارند و برای بختن هر گونه طعام انگریزی در آن خانه با و چنان خدمتکار  
و غیره حکمه و فعله ملازم میباشند و یک کس را برین عهده سردار و حاکم بر کل مکیست و تا ازین  
بروم کار و خدمت گرفته مصارف هر روزه را می نویسانده باشد چنانچه همین شخص سردار  
را خانسان و این خانه را سکوٹ کبر گویند بوقت معین بعد از شام هر روزه صاحبان  
در آنجا رفته بعد تناول طعام شغل مینوشتی می کنند و در بعض اوقات که محفل قصص سرود و آنجا  
قرار میابد در آن روز تمامی فوج ملک حکام نیز شریک طعام این خانه میکردند با جمله علمای سکوٹ  
که اکثر ذیل قوم و کینه میباشند با سرداران بطبع زر موافق کشته از راه کورنگی مسافرت  
از قبیله مستعد و آماده شدند و ز را از آنها گرفته حسب عهده و خدمت خود بخت کرده  
گرفته گویند در جنگی این قسم حسب عقیده هر یک نوشتن سرداران قرار نامه  
را برای دادن انعام و جاگیر بایعوبن این خدمت یکد و بخت بگذشت و بعد درستی  
بمه امور حسب خواه طرفین و طمیان خاطر فریقین عزم بالخرم و اراده مصمم آن همه  
کوته اندیشان بر آن فترت آید فترت هر یکی در کین و جوایبی و فترت شست تا اینکه اتفاق  
صاحب مہتمم سکوٹ کبر خانسان آن خانه حکم داد که فردا بتقریب قصص سرود محفلی در  
خانه مذکور منعقد خواهد شد و تمامی صاحبان فوج و جاگهان ملا بور در آن خانه مجتمع خواهند شد

باید که برای هفتاد و شش صاحبان فلان فلان قسم طعام و اقسام حلویات البوع  
شراب حسب معمول تیار باید گناید خانسانان مجید یا فلتن ایچکم بادیکر خواجه ناشان  
تولیش حسب اطلاع این امر در سانسیدین این مژده بخانه بعضی از سرداران که شریک  
درین راز و شور بود بدین معنی بوقت شب رفت و خواست که زهر را برای داخل کردن  
در طعام مسکوئ که از ایشان بگیرد و هم زهر را که خاص برکات خودش مثل آوری این  
و عده کرده بود بدستماند که نگهان شخصی از شاگرد پیشه کی از صاحبان فوج با وجود  
شریک نبودن در آن صلاح و مشوره از تمامی حالات آن آگاه بود پیش آقای خود  
همان ساعت رفته ازان حال آگاه کرد و نیز ظاهر ساخت که فلان فلان کس از خانسانان  
و غیره در خانه فلان سردار برای اطلاع دهمی از روز ضیافت صاحبان که حکم طبایر  
طعام آن روز یافته اند در بوقت رفته اند و فرمودی آن که مجمع کل صاحبان در مسکوئ  
خواهند شد زهر در طعام شان داخل خواهند کرد بنده بدریافت ایحال بپاس نک  
حضور ازین ماجرا خبر کرد اگر بر صداقت کلام من اعتماد نشود همین وقت مردم سوار  
فرستاد و بسته کاغذات و صندوقچه ارماع علیه مسکوئ که در خانه آن سردار مجتمع اند گرفتار  
کرده و طلب فرمایند تا از مضمون نوشتهها ایشان ایحال بخوبی منکشف کرد و آن صاحب  
مع لازم مذکور خود بیکان سرکاری صاحب رزیدنت دربار لامبور رفته ازین حال اطلاع  
نمود صاحب موصوف بمفور شنیدن این ماجرای  ای در ورطه حیرت فروفت  
و باز بخود آمده زود مردم منتظر را برای گرفتار کرده آوردن این همه مردم و ضبطی سپاه  
خانه سردار مذکور فرمان داد کونید و سه هزاره سپاهیان گوره ولایتی بسز که یکی یک پتان  
در آنجا رفته اول آنگاه را محاصره نمودند من بعد بیکان بیکان را کتف بسته مع کاغذات  
که در آنجا نه یافتند بحضور رزیدنت حاضر آوردند و منکشف نمودند از روی بعضی کاغذات که  
همانم نوشته بودند حال سازش و اتفاق علیه ضیافت خانه مذکور با سرداران که

با سرداران سکه و مستعد و آماده شدن آنها بران کار رزق شصت صاف و صریح معلوم کردید  
بیز از صندوق اقرارنامه های نوشته ایشان برست آمدند و بعضی از آن مردم بخوف رجاء  
اقرار شرکت خود در آن کار بودند و حال مشغول یکدیگر را اظهار ساختند گویند روزی که حرم  
شاکر و پیشه مسکوت که بعضی سرداران سکه نزد صاحب رزق داشت بوقت رسیدن صبح  
آن روز یکشنبه بود و در آن روز عیسوی نزد میان هیچک کار از امور دنیوی نمیکند  
و اکثر اوقات در عبادت مشغول میباشد مگر صاحب رزق سبب استیلا غیظ و غضب  
حکم کرد که آنهمه مجرای را برابر ستاده کرده از حلق بکشند و قتل نمایند چند نفر از صاحبان  
رزق داشت را کشتند امروز قتل کردن این گروه را که روز عبادت ما مردم است موقوف  
بر فرادادند صاحب رزق داشت جواب داد مجرای را از خصوصاً چنین جرم سنگین که سبب  
حکام و دیگر مفهوم ایشان بوجه از راه کرده و فریب شده باشند بهتر است سیاست رسانید  
عین عبادت و حکم خداست و هم موافق قول حکما بیت سنگ در دست و مار بر سر  
است رانی بود فوس و در یک به الغرض همان روز یکشنبه آن همه را رس در کلو  
بسته از حلق بکشیدند تا موجب عبرت و خوف دیگران شود گویند بمجلس آن اجل سیدگان  
شخصی باشد کشته بود چون نوبت قتل او رسید عرض کرد اگر حرم من معاف کرد  
و دیگران را زدام کسانی را که درین امر شرکت بودند نشان دهم صاحب رزق داشت مصلحتی  
و اسعاف فرموده این سخن برآمد و نام دیگر کسان را از سرداران لا بهور از غلبه  
مام رانی چند را نیز گرفت و گفت رانیه صاحب قریب و دلک و رویه را بشاکر و پیشه مسکوت  
بشرط تقدیم این خدمت دادن قبول کرده بودند چنانچه چند هزار روپیه هم از سر کار  
ایشان بمردم مذکور رسید مگر عند التفتیح هیچک خط و نوشته را نیصاحبه در نمیقدمه یافته  
لذا اصحاب رزق داشت خواست که رانیه صاحب را از قلعه شیخ پور بدر بار لا بهور طلبید  
اسکشاف این امر نماید باین خط طلب بنام رانی صاحب فرستادند و چون او بموجب طلب

روانه لاهور کردید و راستای راه مقامی رسید که یک راه از آن بطرف فیروز پور میرفت  
و راه دیگر بجانب لاهور چند کسین سپاسی سرگردی کی از فسران فوج انگریزی در آنجا  
رسید و رانی صاحب را بطرف قلعه فیروز پور برد و بعد از قیام چند روز در آنجا او را در  
لدیهانه آوردند من بعد حکم رسید که رانی صاحب را از ملک پنجاب خارج کرده و عمل  
سرکار انگریزی بمقام بنارس که جای نیرته کلان نبودست برده و ششم سال از پنجاب رفته  
طوغا و کزیم در شهر مذکور رفته تا بحر حال که اوایل ماه اکتوبر ۱۸۴۸ عیسوی مطابق سرخ  
ذیقعد ۱۲۴۴ هجری بود و در آنجا زنده و هیچ وسایلم ششمی دارند و در میان ایام  
خبر فوت شدن ایشان که شایع شده بود غلط محض است هرگاه رانی صاحب در خور  
و یاد لدیهانه متحقق شد که بر اثر عمل لاهور و ملک پنجاب خارج کرده و در عمل سرکار انگریز  
بهند و سمان خواهند بود در خواست نمودند که در نقد و جواهرات و غیره حساب  
من قریب دوازده لک و پیم در قلعه شیخ پورست اینهمه را طلبید و حواله ام کلیند پنجاب  
و جواهر و غیره اثاثه ذاتی رانی صاحب را از قلعه مذکور طلبید و تفویض نشان نمودن چون  
با اینهمه احوال و انتقال و اجناس و اموال خود در حفاظت فوج سرکاری بمقام بنار  
رسیدند اما لیان سرکار انگریزی بودن این همه نقد و جنس بسیار نزد رضا صاحب  
نداشتند بعد تخمین قیمت هر یک رقم جواهر از جوهریان بنارس مع زر نقد بطریق  
در خانه سرکاری بکشد ششصد و پنجاه لک و اندیشه که **سبب** داشتن قدرت بر ضر  
ز و جواهر باز مصدر رفته و فساد شوند و مشهورست که رانی صاحب بوقت سوار کردن ایشان  
را بقصد بدون در بنارس بفراتر از وطن بالوف و مفارقت فرزند از حیند یعنی چهار لک  
و سیب سنگه بسیار گریه و زاری و فلق و بیقراری نموده از بس تاسف و حسرت برد و دست  
خود را چنان بزور بگریز زمین زدند که دستهای شان متورم و مخرج گردیدند و سردار  
لال سنگه وزیر معزول در آنکه با جمعی صد و صد کس از خدم و حشم و سوار و پیاده داشت

ذاتی خود میتمست چوکی و پیره سرکاری نیم بر بکان او میباشد و برگاه برای کتتاب  
هو او برای ملاقات صاحبان آنجا سوار میشود و چندتا سواران سرکاری برای حفاظت  
بمراه میرود و سردار رنجور سنگه و سردار دیاناته و دو کمر سرداران بهشتابه شمول و  
شریک بودن آنها در مفسده و فتنه پرداز می علیه مسکوت که نیز نظر بند گردیدند و بحضور  
مهاراجه صاحب رخنه بنیابند و بعد از این معاملة که مذکور شد اکنون اعتماد و حکام و فهران  
فوج انگریزی برچیک از سرداران و سپاه در بار لاهور باقی نمانده چوکی و پیره سپاهیان  
گوره ولایتی در محل دیوانخانه خاص و عام مهاراجه صاحب میماند و این سرداران  
که از راه نادانی و حق این چنین فکر برای صاحبان کرده بودند محض عیب و بلا بودند  
بود چه عرض ایشان ازین تدبیر همین خواهد بود که عمل انگریزی از لاهور برخیزد و ما را  
اختیار کلی مثل سابق حاصل گردد و این امر بوقوع تدبیر ایشان نیز تصور نبوده از نبود  
شخصت و همتا و صاحبان مطلب ایشان حاصل نمیشد بلکه هزارا مردم از متعلقان ایشان  
در قصاص صاحبان کشته میشدند و عجب نبود که در آن صورت در لاهور قتل عام  
میشد و فتنه عظیم بر میخواست فقط در عمن خون دو صاحبان که در میان کشته شده بودند  
چه قیامت در انجا برپا شد شهر و قلعه هر دو از کلو لهبای هم سوخته و ویران گردیدند و اهل قلعه  
مقتول و یا اسب کشتند در میان سبب نزاع و جنگ کردن افواج  
انگریزی با دیوانه و کوراج صورت و اربطان سپهر سانول سنگه  
بر آنکه سانول سنگه نامی پسر دیوان بود که از عهد مهاراجه رنجیت سنگه بصوبه اری  
نمان منصوب و مامور بود و سال بسالی در مالکزاری می صوبه پختان را مقام و کمال  
در سرکار لاهور میرسانید و فارغ خطی میباشی سال تمام از انکاران سرکاری گرفته  
پیش خود میداشت و هم ملک از حسن تردد و انتظام او آباد و سرسبز و رعایا از عدل  
و انصاف او خوش و خوشنود بودند و خود نیز در همه امور تابع و فرمان بردار بود و چون

یماند برین سبب اهلایان سرکار بر حال او مهربان بودند و بعد فوت او صوبه بلتان مولانا  
سیرش که خیل در امور ریاست پدر خود بود و عهده دیوانی آنجا تعلق بدو داشت تقریر  
یافت و او هم مثل پدر خود در ارسال خراج توقف نمی نمود و ما هم در انتظام ملک مصروف  
بوده بجزیم و بهوشیاری از آشوب و فتنه و فساد سرداران لاهور محفوظ میماند و معلوم  
بنگنان است که همین سرداران و سپاه ملک پنجاب بعد از مهاراجه رنجیت سنگه بیک  
سرداران باتنام و نشان قوم خود را قتل و سبا خاندانها را تباہ و برباد کردند و اندر  
باقیماندهگان ایشان گوشت و فضل قدرت و طاقت آن مزارند که خود کسی را قتل و غارت  
کنند مگر تا نیم بفریب حیل و خادمان بربادی یکدیگر میباشند چنانچه سرداران دربار لاهور که  
در امور ریاست و هم در مزاج رزیدنت آنجانی ابله بدخلتی و شستند در پی تخریب  
مولراج افتاده و هستند که او را بیپایانه گرفتن محاسبه بدربار لاهور طلبیده و قید و لیل  
و خوار سازند لکن او را با اجازت رزیدنت از بلتان در لاهور طلبیده و مولراج حال  
مانی نصیر ایشان دریافته در رفتن بلاهور تامل نمود و چون انکاران در طلب و طرد  
و مبالغه نمودند او گفته فرستاد که من بدون فتنه و آری صاحب رزیدنت در لاهور حاضر  
شدن بفرمودم اگر صاحب مدد و مرافع از طلب فرماید باز اس و بعین حاضر شد  
و حساب را فهمانیده ز رفقه خود را که خواهد برآید او را خواهم ساخت چنانچه در خواست او  
بمقتور رزیدنت منظور گردید و دو صاحب را از  مکریزی در بلتان فرستاد  
مولراج را در لاهور طلب فرمود و دیوان مذکور همراه همسران بدربار آنجا حاضر شده  
محاسبه را از ابتدا می صوبداری خود لغایت حال باطل و ضرر فنانید و آنچه از قبیل و  
کثیر زده و برآید بود و بهانجا و اساسه فیصلنامه و فارغ خطی مهربی انکاران حاصل نمود  
و بعد از خصیت شدن از رزیدنت تها و و مهاراجه و لیس سنگه و غیره کار پردازان  
آنجا بلتان معاوضت کردند و چون همسر و این لاهور را نیز از آنجا بدربار مذکور از



از طلب خودشان بدون دهمه داری صاحب رزیدنت ناکوار کردید ایندو خواسته که او را  
باز بکدام حلیه در لایحه طلب بدستند و منحصراً اندازند چنانکه بعد از صلاح و شورو او را ناما طلب  
دستند تا آنکه حساب ایام صوبه داری پدر خود را نول سنگه را از عهد چهارچوب خست که نیت  
روز و فاش بنمایند و در جواب نوشت پدرم را نول سنگه حساب بر سال مع زر را لگزار  
در سر کار بنویسند و رسید آن گرفته نزد خود موجود و رسیدت چنانچه بقول آنرا ارسال  
میدارم و اگر با اینهمه شمار در حساب پدر من بکنی و شش باشد آنرا از دفتر سرکاری دریا  
نمایند و علاوه فمیدارم حساب پدرم از من نمی باید حساب و وقت صوبه داری اش نغوی  
بخودش داشتند از من بیکت اکنون آمدن من در اینجا ضرورت ندارد و ایکاران در بار  
لاهور بخینین بخرید از اهل برترو و سرکشی او نموده از صاحب رزیدنت اجازت عزل  
او از صوبه داری ملتان و تقرر دیگری بجای او نموده و بحسب اجازت صاحب صوبه  
فرمان معزولی بنام دیوان مولراج از صوبه داری ملتان نوشته سردار که همان سنگه را چگونگی  
اتجا مقرر کردند و او را همراه دو کس از افسران فوج انگریزی کرده روانه ملتان ساختند  
تا صاحبان موصوفه در ملتان زوجه کلیدی قلمه و خزانه اتجار از حاکم معزول حاکم  
منسوب داندیده و پسند و عمل و دخل او در صوبه مذکور بکنانند و چون سردار که با سنگه  
آن بر دو نفر ملتان سیده در خیابای خود که بیرون قلمه نشیب کرده بودند فرود آمدند  
دیوان مولراج از سر این ~~مجلس~~ ایاز پیش آمد و رسم احوال پرستی و دعوت چوستان و  
رتبه بل آورد و بعد از دو سه روز افسران مذکور به دیوان مولراج گفته فرستادند که  
ما بین فرودگاه ما و قلمه جانی قرار دهند تا فرودما و شما جریده در آنجا رفته بعد از ملاقات  
با یکدیگر احکام سرکار را بشما تبلیغ نمایند مولراج گفته فرستاد که بموجب بیای آن صاحبان  
ظان مقام را که در وسط واقع است برای ملاقات قرار دوام فرود اظنان وقت در آنجا  
جائز خواهم شد باید که شما صاحبان نیز در آنجا قدم رنجه فرمایند اگر من فرود بر وقت من

دیوان مولراج با دوسر و در خود از کبکبان در مقام مذکور رفته با افسران که چند لحظه پیشتر  
در آنجا رفته بودند ملاقات نموده نشست صاحبان بعد از استفسار خیر و عافیت از طرفین  
و ذوق و شوق رسمیه مولراج فرمودند که ما بر دو صاحبان صرف برای همین تیراژه قرار کبکبان  
صوبه در حال حاضر آید ایم تا فرمان معزولی بشنود و اداده کلیدهای قفسه و خستنه سرکار را از شما  
ببردار مذکور و بماند و دسیم پس شما را لازمست که بزودی قبل از این حکم نمایند مولراج گفت  
کلید با موجود و حاضر نموده و داد آن ببردار کبکبان سنگین هیچ عذر و تاخیر نیست که از  
قدیم الا یام از سلاطین و حکام پیشین در مضیقه چنان دستورست که برگاه که مذکور نمود در آنجا  
از طرف سرکار مقرر شده می آید صوبه از معزول و مضروب بر دو برکاشیج بهار الدین کبکبان  
لستانی رفته کلید را بصوبه دار جدید تفویض نمایند درین صورت سردار کبکبان سنگه را باید که  
همراه من برگاه مذکور و دمن کلید را بلا تاخیر تفویض و نمایم که ظهور تمنی موجب نیست  
طرفین مقصورت صاحبان انگریز که معتقد در کاپا و انجمن سوم نیستند متبسم شد مولراج  
گفتند که این چه سخن بیوقوفی و حماقت را پیش صاحبان میگوی بدگاه فلان در ویش  
رفتن و کلید را در آنجا سپردن چه منی دارد امور ریاست را بدگاه چه حلقه است معلوم  
نمیشود که در دادن کلید عذر و حایه میکنی در حق تو بهترست که کلید را از همین ساعت رو برد  
ما بر دو صاحبان کبکبان سنگه حواله نمائی و بدون دادن کلید از آنجا رفتن بخوابی یافت  
مولراج که مرد متخل و مال اندیش بود کلام افسران را شنید و از آنجا خسته نشد و بلا نیست  
جواب بصاحبان داد و گفت من دستور این ملک را بجنور شما صاحبان ظالم هر کردم  
نه برای دادن کلید یا حیل نمودم بهر گیت هر چه مرضی شما صاحبان خواهد بود بران عمل خواهم  
نمود که سرداران سنگه که همراه او بودند گفت و گوی صاحبان را شنیده بسیار فروخته و بزم  
شده مولراج را ملامت کردند و گفتند که تو سخت بی خیرت هستی این چنین کلام سخت  
و درشت انگریزان را شنید هیچ مشکوئی ملک کلام خوشامد و مدارامی کنی ازین مذکبی که

که داری مردنت بهترست ما را زیاده ازین تحمل کلام ایشان نیست که ترا بوقوف و احوال قار  
و ادب صاحبان که بخوبی کلام سرداران را تفهیده بودند از مولراج پرسیدند که بمهراسان  
شما باشما چه گفتند مولراج خلاصه گفتگوی آنها را با صاحبان فهمانید که در ملاست و سرزنش  
کردند که تو چرا با صاحبان که ترا به بی وفایی و حماقت منسوب کردند جواب سخت نمیدی  
و برای چه خوشامدشان میکنی صاحبان متوجه سرداران شدند گفتند که بجز این نیست شما که  
و تاج بهیت این تبه بذارید که در گفتگوی ما صاحبان دخل کنید و زبان بلافت گزین  
کشاید خیر آنچه گفتید گفتید آئینه خاموش باشید سرداران که از سکبان و وحش مزاج و  
منقلب انقباض بودند تحمل کلام سخت صاحبان نشده بی آنکه از طرف مولراج ایما و اشارت  
شده باشد جواب صاحبان را بششیر و ادب یعنی بجز دشمنیدن سخن آنها در حق خود ششیر مارا  
از نیام کشیده یک صاحب را که موسوم بستراند رسیدن بود بضررهای متواتر از حبس  
گشتند و صاحب دیگر را مخرج ساخته قید نمودند و بعد بحسین سفاکی و حرّات بی محل آن  
اتجار خواسته و مولراج را بمجراه خود گرفته بقلعه آمدند که مولراج بشا پاره حال کشته شدن  
صاحبی و مخرج شدن دیگری غرق بحر تردد و تشویش گردیده بخود فهمید که این امر بدون  
رضا و ایامی من واقع شده ولیکن ایالین سرکار انگریزی این خور بزمی و در نامه اعمال  
من نوشته منسوب بمن خوانند و در دعوی این جرم بر من قیامتی بر پا خواهند ساخت  
بهترین است که در لایحه بمولراج صاحب رزیدنت بیاورم حاضر شده بحلف و شهادت حقیقت حال  
را ظاهر نمایم و بعد شنیدن این حال صاحبان را اختیارست خواه مرا مجرم قرار داد و بوجوه  
خون صاحب مقتول بکشند و یا دائم بحبس سازند و یا مرا معذور و بی قصور بگذاشته بگذرانند  
زیرا که اگر در صورت از سرکار انگریزی باخی و منحرف گشته در میان شنیدم حفظ جان و مال و صیانت  
اهل و عیال محال بنظر می آید و مرا چه یار او که ام زور و طاقت که مقابله افواج انگریزی کنم  
او و همین فکر و اندیشه بود که آن هر دو سردار که باعث آن خور بزمی شده بودند و بهم دیگر

سرداران و فسران افواج او که اکثر سکبان و افغانان بودند فراسم شده و برافانی آسمی  
مولراج اطلاع یافته اورا گفتند که تو چرا مثل زنان و نامردان از جنگ می ترسی و اینقدر  
چرا پس و پیش و منظراب میکنی اگر توان از مغالبه انگریزان میترسی برو و در کوشه قلعه بنشین ما  
و انیم و جنگ و اندک که مازند ایم و جان درین داریم بتو ایستایی نخواهد رسید اول مردن  
آخر مردن پس ازین که خود را در دست انگریزان بسیاری و بذلت و خواری از دست  
ایشان کشته شوی بهتر نیست که مردانه و ارمانند و در خود بجنگی اگر در صفت جنگ میدان  
کشته شوی در میان مردان سرخو و کردی و آنچه در تقدیر بود شد اکنون در حق تو صلاح  
است که خزانه را یکشانا مردم سپاه هزار از افغان و سکه ملازم داشته و آلات حرب و  
پیکار بهم رسانیده با فوج احد انیکه برابو برش کند بجنگیم و او را شجاعت و مردانگی بدیم و چون  
مولراج اندرون مجلسی رفته و اجماع ابا ما در خود ظاهر کرده و درین امر صلاح و مشور  
افزوی نمود مادرش نیز آنچه سرداران گفته بودند او را بفهمانید که اگر اکنون در لاهور تردد  
رزد پلشت خوابی رفت یا تراب عوض خون افسر خود قتل خواهند کرد و یاد اتم بحسب خواهند  
پس ازین برود و امر در حق تو اولی است که در قلعه نشسته بر که بر تو یورش کند با او بجنگ  
و از طرف دیگر فکر کن برای این مهم نزد من بزراد و خسته پدر تو بسیار است و ترا بجز این صلاح  
نعمی دیگر نیست جان و مال خود را بر عزت و حرمت خود و نقد و کن و دست پانچینا  
اگر چه میدانم که تو آنچنان نادان سبک سر نبودی که اشارت به ~~بسیار~~ صاحب انگریز میجوی  
کرده باشی این سکبان خانه خراب که اکنون اقبال از ایشان رو بر تافته و او با و منکر  
کشته است در برجا و هر مقام همچنین مقصد با برپا میکنند و آخر بوال آن خود هم را هفت  
می پانچینا علاوه برین انکاران لاهور که با تو موافق نیستند ملک نشسته خون توان از اکنون  
نصبت و رانجیم کو از ذابت تو سر بر توده است بتو مسوب کرده چه عداوت و برهباد  
حق تو روا نخواهند داشت آنحضرت با در سپر خود را مبتلا بلیه عظیم دیده بسیار کسرت و کلید

و کلبه خزانة پدرش را حواله او نمود و حال طرف دیگر برین مآل است که صاحب  
دربار لا بهر حال کشته و مجروح شدن دو امر خود در میان شنیده ستراد و برادر با فوج  
انگریزی و سپاه رئیس بیا و لیور برای تنبیه و استیصال دیوان مولراج بطرف ملتان  
فرمود و از ابتدای پنجگانه تا شروع ماه اکتوبر ۱۸۵۸ عیسوی از طرفین زد و خورد بسیار  
شد که ای فوج انگریزی بر ملتان حمله می کرد و زمانی ایشان را لشکر انگریزی تاخت نمود  
و تا آن وقت غالب از مغلوب متمیز نگردد و در تاحال فقط فوج انگریزی را مقابله با دیوان  
مولراج صورت مغزول نشان بود که درین اثنا سردار شیر سنگه پسر شام سنگه اناری و  
ضویدار شپا در نیز از سر کار انگریزی مخرب کشته بر سترایش حمله کرد صاحب مذکور  
فلت فوج و عدم سامان جنگ تاب مقاومت حمله او در خود میدید و پناه بقلعه انگ برده  
مجا خود نمود و هرگاه ستراد و ورژ را که در مقابل مولراج کرم رزم و بیچار بود حال بغاوت  
چتر سنگه مذکور معلوم شد از راه حرم و احتیاط سردار شیر سنگه پسر چتر سنگه فرمود که با سپاه  
خود همراه صاحب موصوف در مقابل دیوان مولراج بود و فرمود که شمار فاصله پنج کرو  
از لشکر انگریزی دیره کرده باشد و سبب بغاوت چتر سنگه را از سر کار انگریزی چنان بیان  
می کنند که یکی از عزیزان او بعلت سازش با حمله مسکوت که بر شمول دیگر مجرمان در لا بهر  
مقتول یا محبوس گردیده بود و بعضی گویند سبب آن اخراج رانی چند صاحب از ملک  
بجانب است و یا این ~~میر~~ مرچوده باشند با تحکیم چون شیر سنگه را معلوم شد که سبب اخراج  
پدرم فهران فوج انگریزی را برین احکام و نمانده مبارکه اقلید کنند بدین خوف و  
هر اس از کسب انگریزی برخاسته مع سپاه همراهی خود در ملتان رفتن شرکت دیوان مولراج  
کرد و طرفه اینکه مولراج نیز بتوهم اینکه سبادا شیر سنگه از راه مکر و فریب نزد اینجانب آمده باشد  
بنا بر یافته مر قتل کند و بیکر قمار کرده نزد او و در صاحب بر اعتماد بر وی نموده در  
فوج خود راه نداد و همیشه از وی محبت و توهم می اند و چون شیر سنگه ازین سوراخه از

درماند و شد از ملتان برخاسته بطرف رام کر رفت و برای مدیدر خود سردار چتر سنگه مذکور فرستاد  
را بهیم رسانید و قصد مقابله فوج انگریزی نمود و چون تا آن زمان موسم کربا و بارش بود اما لیکن  
بر کار انگریزی فقط بهم ملتان را تصور نموده چندان توجه و اهتمام به انظراف نمی نمود و لیکن  
احال که چتر سنگه در شپا و در بطرف دیگر شیر سنگه سپرش علم بغاوت بر افراخته مهیا و آماده بر  
مقابله سر کار انگریزی شدند و موسم سر بهم قریب رسید نواب کور ز جنرل لارڈ و دل بوزی  
برای انتظام ممالک مغربی و بنابر رفع بهنگامه و فساد واقعه ملک پنجاب از دارالاماره کلکته  
قصد هندوستان فرستاد و در چنانچه در ماه نومبر ۱۸۵۸ عیسوی از دارالاماره مذکور کسبوار  
سفینه دخانی متوجه انظراف شدند و از بنارس بر سیل ڈاک براه کنب کانه پور بهیضت فرما  
پیشتر کردید مذو بتاریخ هفتم نومبر سنه مذکور و ز جمعه در شهر اگره نزول اجلال فرمود و گنبد  
یعنی سپهسالار کل افواج انگریزی احاطه بنگال گشت صاحب بیاد مرع جنرل کلرک بر کد  
پنجم برانخی گیری این مهم بتاریخ دهم ماه مذکور در جنرل قصبه قصور که قریب بلاهورست کردید  
و لشکر کیوش صاحب بیستم و سیم از مقام کچران و الکوچ کرده در قلعه دیدار سنگه مقیم گشت و حسب  
مذکور قصد حمله بر غول سپاه سکهان که بر کیستان در ایامی چناب افتاده بودند و مکر سبب  
حکم سپهسالار موصوف که تا آمدن من در آنجا نامل باید کرد و توقف نمود و سردار چتر سنگه  
یورش بر فوج ستر ایست و رانگ نمود و لیکن سردار مذکور با وجود داشتن بهیضت ضرب  
توپ و فوج کثیر از سپاه انگریزی شکست یافت و کس از سپاه مقتول و و صد مجروح  
کردید و در راجه کلاب سنگه برای ایست صاحب خزانه و نوپها فرستاده بدو نمود و بعض  
مقامیان که در لشکر ستر کورث لند ملازم بودند برخاسته رختد و بامولراج پیوسته مکر سبب  
و باشندگان صنایع شرقی که در فوج صاحب مذکور بودند وفاداری نمودند و در جنگ بیستم  
و سیم که در ملتان شد افواج انگریزی بر مورچال حریف متصرف گشت و بری سنگه کیدان  
گلوله اندازان ملازم مولراج را که در جنگ مجروح بجر اجات کاری شده بودند در دار کشف

در دارالشفاي انگريزي آورده و نزد آخر جهان زخمها ببرد و گویند هر دايه بر مي سکه مذکور بيا فوجي کل  
در از قدو جسم بود براي ادين لاس او بسيار مرد و جمع شده لباس و سلاح او را مردم ببرد  
فوج او برده بود و از اعرابان در بياستان آوردند و پس کس نرد و غا با ايکون حساب  
باخته توپهاي شکر او را برده بود و الفرض بعد گرفتن مورچال تانايان و کريزاندن آنها  
را مولراج فوج جديد را ارسمه براي مقابله افواج سرکاري آورد و در بيان در خان  
انود کچور براي گرفتن پياده ستاده کرد و هر گاه يارش کلواهاي توپ و شنگ اينها  
شد از اجايهم پس پاشند و آن ماسن ايشان هم بدست فوج انگريزي در آمد و فوج مذکور  
مورچال بوماسن گاه حريف را آتش داد و در حربه گاه خود برگشته آمد و درين جنگ مولراج  
باز خود در ميان يک غول سپاه خویش بود و بعد گشت فرار کرد و بر توپي محمله توپها  
کلان حريف که درين جنگ بدست فوج انگريزي آمده بود مذاين عبارت گفته بود و احيا  
فرز فوج محمد لاهوري اين توپ را بکام خالصه شريف و در شش بھري تيار کرد و بر شنگ  
از فوج کورث لند صاحب کرجحه در قلعه طمان رفته بود و سپاه آجا خذ و ميرد و از راه  
طمن ميگفت که شما براي و اذن غريب نزد ما آمده ايد مولراج هم متوجه حال ايشان شده  
بازين سکه و ديگر چيزها بردارد و درين جنگ فرار کرد و در مقام نبود و پياد و رفته و در جنگ  
و در دستها از لشکر او در صاحب گشته و خسته کرد و در ملازم جديد بود و در از طرف  
جنگ خبر داشتند و از لشکر هم بلکه فقط و کوره بوقت گرفتن مورچال گشته شدند و  
در دفته ثانی که بار با حريف مقابله کردند و کور و زخمها برداشتند و دو سپاهي پيشين دو  
مخرج بر زخمهاي خفيف شدند و بوان مولراج از سپاه و کرجحه بسيار ناراض است از راه  
قلعه آمدن ننديد و بسيار کس از نزد او برخاسته رفتند و آن همه توپها که مولراج در جنگ  
سابق از فوج ايکون صاحب گرفته برده بود در جنگ باز بدست سپاه انگريزي آمد  
و مشهور است که مولراج در عين کرمي اين جنگ پنج سپ خود را براي حمله کردن کرده اند و

مدرسش که در آن مقام موجود بود کلام سپا و راکفته مانع آمد و در سار و زوا و از ستر و آواز  
بر روزه و تنگ آمد و بصاحبان پیغام فرستاد که قلعه حاضرست سرکار از اکبر و و چون که چند  
شرط کرده بود صاحبان منظور نفرمودند و پانزدهم نومبر سبزه حال شیرینکه تمام سبکان لاهور  
و غیره نوشته بود که شما همه سبکان با خود با متفق شده و از سرکار انگریزی برگشته در آن  
خود را که اگر زیاده باشد قتل کنید و برخاسته و در لشکر من آمده ملحق گردید و خبر کل  
صاحب که بالفعل بجایم جنرل کوپن انسر کمان فوج شده اند بتایخ بهخدا هم نومبر قلعه  
دیدار سنگه برآمده بجانب علی پور که از رام نکر بر فاصله هشت میل واقع است کوچ نمود  
و بتایخ شانزدهم ماه مذکور سباب و آلات حرب از فیروز پور در لاهور که انتظار آن بود  
رسید همراه سباب مذکور رساله سوم و پنجم هند و سبکان و پانزدهم و شصت و پنجم پیش  
پایده هند و سبانی با دو توپ بیست و چهار پنی و شصت توپ بیست و چهار پنی و دو توپ اسباب  
و دیگر چند توپ نه شش پنی و دیگر توپهای آسمانی و پنج پنی شش پنی و یک پنی و یک پنی و یک پنی  
بسیار از آن حاجت بود و درین مهم صرف خوراک یک فیل بقدر یکصد و بیشتا و روپیہ  
ماہانه بود و خرج خوراک یک شتر بیست روپیہ و صرف کا و قدری کم از آن و صرف  
یک سپاهی روپیہ و بتایخ پانزدهم نومبر کند رنجیت گفت صاحب از لاهور پیشتر رفتند  
و شانزدهم آن دریای راوی را عبور کرده بر کوٹ کو بند و اس رسیدند و از روی  
اخبار صحیح معلوم شد که همراه چتر سنگه در پشاور روز دهم پیش از ششصد سپاهی  
برین حساب یازده هزار و چهارصد سپاه شد و متعاند توپ ست و همراه جنرل کوپن  
که برای مقابله او مامور شده است کل پنجاه هزار فوج از سوار و پیاده است و سی توپ  
همراه دارد و صاحب مذکور آنطرف راوی عبور کرده در امین آباد مع فوج خود رسید  
است و حکم نواب کورنر جنرل سبر در چتر سنگه اطلاع کرده شد که اگر بصاحبانی که در پشاور  
و هزاره و آنک با فوج و آلات حربند از طرف شما ضرر نماید خواهد رسید کلاب سنگه



کلاب شکسته پشمارا که در لاهور بدست ماست قتل نموده خواهد شد و حکم ضبطی اسباب  
و خانه های سکنان لاهور که لازم سرکار بوده بناوت کرده اند از سرکار انگریزی صادر گردد  
و مردم نشان خبر شکست شیرشکه و جنگ رام نگر که بتایخ سوم دهمبر حال شده بود و ذکر آن  
عقرب می آید شنیده بسیار شکسته خاطر گردید و نیز توپهای کلاب قلعه شکن که بنظر آن  
در لشکر آرد و در صاحب که مقابل سپاه مولراج است بیستم نومبر رسید و از آن جنرال  
تکبیل صاحب در لشکر انگریزی سکنان بسیار مضطرب گردید و لال شکسته که با بیست و  
توپ و افواج بنوا از طرف مولراج برای مقابله با سپاه انگریزی آمده بود سکنان از خوف  
و بر سر بوقت شب از لشکرش کرخیه رفتند اکنون راه در برای جناب برای آمد و رفت

افواج انگریزی که قدرت کیفیت جنگ رام نگر که بتایخ سوم دهمبر واقع  
شد موجب رپورت گشت تخفیف بها در حضور نواب کورنر جنرال  
لارڈ و لهوزی بها در خلاصه رپورت یعنی خبر گشت تخفیف است که بفضلہ تعالی

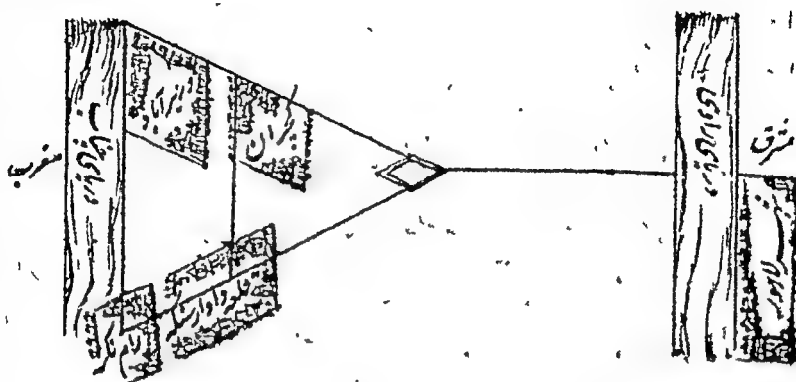
بسی و کوشش افواج انگلیسی راه در برای عبور کردن لشکر ما بدست آمد و بتایخ  
سوم دهمبر حال بر سکنان همراهی شیرشکه و دیگر سرداران که از سرکار بناوت کرده  
بتایله ما آمده بودند شکست افتاد و در فوج سکنان سی چهل هزار سوار و بیست و  
توپ بود و بر کندی پایاب و زیاتر استحکام کرده افتاده بودند و آن مقام  
رام نگر فاصله دو گرو  و من بر اسے فریب دادن و مشغول کردن اعدا را  
بطرف خود در اتحاد مذمها بسته حکم سر کردن توپها و آدم چون فوج دشمن بر بنظر  
مصرف شد بتایخ سی ام نومبر از مقام پایاب بیست هزار پیاده و چهار هزار سوار و بیست  
ضرب توپ را تسبیح گردگی میجر تکبیل آن طرف دیار روانه کردم و در آن مقام با تمام لشکر  
نخمس صاحب شازده کشتی نیز دستیار شدند و هرگاه بشنیدیم که فوج مذکور بخوبی  
عبور دریا کرد و فوج حریف هم بقدر وسیل پسر رفت من هم فوج خود را پیشتر روانه کردم

بر قیام نیاده تا شش میل مسافت ملی کرده و بر دریا پل میسر یافته مجبور از دریا نمودن  
توهار را بر سوز برای آن گرم آواز و ششم تاجربین از عبور افواج انگریزی مانع و مزاحم  
نشده بطرف ایستاد و تا اینکه بنا به نوبت و سیر نوبت نواحت و وساعت روضه  
ظان حربین رفیع بجزایر انگول صاحب کرده و توهار را سرکشانید و چون تا یک ساعت  
توهار را نزد و از رفیع انگریزی بکشت توهار را هم سرکشیدند ایشان را نیز شش قدم پیشتر گذشتند  
و چون از دریا گذشت و آب رسید و از رفیع انگریزی اقتدار توهار را و نیز که بسیار مردم ایشان  
کشته شدند و نظام رفیع آنها کجاست تمکین صاحب بنظر ما یکی مردم و سبب حمل از روز  
موقوف کرده و بر فردا گذشت مردم رفیع عظیم سلاح خانه و سبب خود را آتش زده فقط  
با دو توپ از اینجا بگریخته اسگاه و در ساله سواران انگریزی بقایب شان شتافت و شنیدند  
بند و مانگه سوای رفیع خالصه شرکاب ایشان شده بودند و خاصه رفتند از رفیع انگریزی  
چهل مردم مقتول و شش نفر شریح کردند و از طرف ثانی بسیار مردم بکار آمدند و  
قبل سواری شیر سنگه هم برست رفیع با افتاد و تهنی عبارت رپورت کماند ریخیف صاحب  
و شورت که سکنان در جنگ شکست یافته آنطرف دریایی جهلم کرختی رفته اکنون دوباره  
جناب و جهلم نیز در قفسه سرکار انگریزی درآمده و رعایای این دو آب مسیب یافتن این  
اطمینان از خوشی که اسباب رسد را در لشکر انگریزی می آرند و رفیع میجو و بار غله میبارد و این  
مفسدین سکه و غیره را بندگان ساخته بطرف دو آب جلند بر سر کرده آید و بهنیم و سیر  
کماند ریخیف صاحب بعد نظفر و منصور شدن در رام نگر معاودت نمود و ششم ماوند که بسیار  
سبب رسد را می لشکر انگول صاحب که در بقایب لشکر شیر سنگه است کشته میبارد کرده  
از دریای جناب فرستاد و در آن زمان سکه رفیع سرکار انگریزی در شش جا که هم رزم بکار  
بود یکی در شش و دو هزاره و آنکس بمقابله سردار چیر سنگه که با جمعیت کثیر از سکنان  
و افغانان پنجاب که اکثر صاحبان را در محاصره داشته است و دوم در لٹان با دیوان بجای

بادنوان مولراج سوم با شیرسنگ و غالب است که قلعه ملتان نزد مفتوح کرد و وزیر که  
فوج بنی نیز رسید و شیرسنگ که کمک قلعه میکرد نیز شکست یافت اکنون پادشاهی از مولراج  
غیر حضور و در بوقت راجه مهپال بوری که قریب جالندهرست و سرسهرکشی از سرکار  
بر داشته بود از فوج لغشت گار دژ که قطعه کبیری داشت نیزیت یافت از قلعه خود  
دست بردار شده خود را حواله بارلس صاحب نمود و راجه امید بنکه که بعد از حمله به  
کرخیزه رفته بود نیز گرفتار شد این بر دو راجه و یک راجه دیگر در قیدند و در مدت سپرده  
روز حمله با عیان پشان کوٹ نیز و کرده شد و فساد کو بهستانی نیز موقوف کرد و یک نفر  
دشمن سپاهی درین معرکه از فوج سرکاری زخمی و دو کشته شده و کوبیده راجه  
شیرسنگ خلی که در لاهور فرستاده بود در آن پانزده و جو به قوت نوشته است و سوم  
مردار سلطان محمد خان میجر لارنس و دو صاحبان دیگر را حواله سرور چیز سنگ کرده داد  
مردار مذکور برین امر شک تنهیت در لشکر خود سرکنانید و پانصد روپیه خودش و هزار و پیم  
ایک کاران او بطریق ضیافت بخدمت میجر صاحب سو سو فرستادند صاحب مذکور قبول  
کرد و رعایای پشاور ازین بد عهدی و بی وفائی که از سردار سلطان محمد خان بعمل آمده  
بر قوم باریک زنی ملامت میکنند و ایست صاحب که در مقام بازستشش هزار مردم  
بمراه خود میدارد و آنک تا حال از دست برد سبکجا محفوظ است و اچیت سنگه کلان الله  
کبدان اکال پیش سکه ~~بجور~~ لارنس صاحب رفته رجوع کرد و جنرال بشیا سنگه نزد  
صاحب فته موافق شد و چیز سنگه بار دیگر محاصره قلعه آنک کرد و نیز می گویند که چیز سنگه  
بجور لارنس صاحب نوشته است که اگر جان بار امان شود و حضور حاضر شده فاشیه  
اطاعت برد و دشمن معلوم نشد که از اینجا چه جواب رفت اکثر ضابطا بر حال سکبان  
از حرکات خود بسیار پشیمان شده اند غالب است که باز قصد مقابله نکرده سرداران ایشان  
در کار اگر نری رجوع کنند و استغفای قصود نمایند افسوس که این دم نا عاقبتان پیش از

از بناوت و سرکشی اعتماد خود را بر باد دادند و کاری نکردند و کویند روزی دیوان  
مولراج در شب و الهه در بار کرده بدست سکهان بسیار نمود که ایشان لاف زنیها می کنند  
و بوقت جنگ میگردند و سه سوار را که در جنگ ششم و سیم گرختند بود و تشبیر کرد و یازدهم  
و سیم یک حصه فوج بنی در ملتان داخل لشکر و دشمن صاحب گردید بدین قبیل و در پیشگاه  
و یک توپخانه و پانصد سوار و سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار سوار  
مازم خاص ملکه و چون که سامان جنگ متواتر تر دایست صاحب میرسد لهذا هنوز بر قلعه  
انگ دست سکهان نرسیده و تا آخر و سیم گردند و مولراج بدست هزار فوج در قلعه  
ملتان موجود است و بعضی نوشته اند بنحوا تطبیق این هر دو خبر میتواند شد که از رسیدن  
افواج بنی و توپخانهها در آنجا حصه فوج او از خوف و هراس نیز خاسته رفته باشد و  
اکنون فوج انگریزی حائل است در میان فوج شیرسنگ و ملتان لهذا او بعد مولراج  
قلعه ملتان رسیدن نمیتواند و اکثری بیان صاحبان انگریز که در ملک پنجاب بودند در  
اگره آمده استقامت ورزیدند و درین سال دریای جمن بسبب قلت بارش بسیار  
خشک گردید مردم در کوزه مقام پایاب و فرست میکنند و آمد و رفت سفائن کلمان تجارت خیره  
مسدودست کشتیهایی غله و آلات حرب که از اگره بطرف دیار سخری میرفتند بقت  
و دشواری ازین دریا تا بدلی رسیدند و از آنجا آذربایجان و عراقها بار کردند  
بر اچکنی روانه ساختند و سی ام ماه و سیم گردند و سیم گردند و سیم گردند و سیم گردند  
شده بود و ذکرش بالا گذشت چکنی دیگر نه با وی و نه با پسر سنگ بوقوع آمده و چتر سنگ  
قلعه انگ را محاصره کرده که توپها میزند بدان ضرر باهل قلعه نمیرسد مستر هر برت با نهنگ  
بهوشیاری قلعه را نا حال از دست غنیم محفوظ داشته آنچنان کلان که باری بر لشکر حریف  
از اندرون قلعه میکنند که بدو فوج چتر سنگ میرسد و نواب کور نزد جنرال لار و دل هوز  
از لد بیان در سواد ملتان رونق فراگردیدند و فوج بنی مع توپخانه با کل تابست دوم

تا بیست و دوم ماه مذکور در مغان رسید و مشهورست که تا قلعه مغان بدست افواج  
 انگریزی نخواهد آمد کند و هیچ بهادر تعاقب شیر سنگ نخواهند کرد و بالفعل شیر سنگ در هیچ جا  
 قلب است که گذر فوج انگریزی و از آنجا بدستواری خواهد شد و نقشه راه از لاهور  
 تا دریای چاب بدین صورت است نقشه راه از لاهور تا دریای چاب



و سر کرنیل لارنس از ولایت بمقام منبری بر بیل ذاک و از آنجا در بهار و لپور و خسل شده و  
 مسکرتاب کور ز جزل بهادر حاضر خواهند کرد و اکنون نظام ملک پنجاب از دست ایشان  
 خوب خواهد شد و بنا بر پیش و هشتم و سیم بوقت باز و تساعت روز بر آمده چند پیش  
 انگریز بر احکام جنگ با اهل قلعه مغان شد و منجمه آن در غول است پیش و دوم و سیم  
 و پنج کپنی گوره از پیش ملکه سیر کردگی کرنیل فرینکس در غول چپ پیش و سیم و دوم و سیم  
 و پنج کپنی از پیش سیم و دوم ملکه زیر حکم برگد بر مار که صاحب و ششم پیش گوره ملکه و سیم  
 سوم منبری بند و ستانی و اذ و در صاحب بر پلی که قریب پیش محل است حمله نمود و در  
 حین فوج که متوجه سپاه صاحب بود و صوف کردید و فوج منبری بر دیگر مقامها و غول  
 چپ بر مقام ریم تیره و شواله حمله آور شد و با وجود توپ زنی سکهان غول و ان بیشتر  
 رفته و محال ایشان را که همان وقت تیار کرده بودند از نزاع نمود و از آنجا در کوهی شکست  
 که در آنجا قبر سانول سنگ بر رمولانج است بلا فراحت و رسیدند و چون فوج قلیل کار

قریب مسجد که در قرب آن قبر شمس تبریز و دیگر بیا قبر و عمارات خوش ساخت  
شناخت در آنجا بسیار فقرا و مردم پیر و زنا را که برای گرفتن پناه مجتمع شده بودند و  
بایشان تعرض نمودند و در پس این مسجد گروهی از سکهان که مسلح استاده بودند از دین  
فوج انگریزی بکریخت و لیکن گروهی دیگر از ایشان مقامی را که در آن مقدمه کیش فوج  
سرکار که قریب سی و چهل از سپاهیان زیر درختان انبوه بودند حمله کرده بگرفتند و از راه  
غور قصد گرفتن مقام مقبره شمس تبریز نمودند در آنجا جنگ شمشیر و تفنگ خوبت که سبب  
حمله کردن کورهای ولایتی با سکنین بر آنها فرار کرد و آن باغچه هم پاش بقیه باز برفت  
سپاه انگریزی درآمد و فوج بنگاله یک دره بسته و پنج توپ بالایی آن برده بطرف قلعه  
سرگرد و چنانچه در سلاح خانه عظیم از افتادن گلوله های توپ و دو بار شش در گرفتند و وقت  
صبح از طرف قلعه گلوله های توپ که می آمدند از کل نچته بودند معلوم شد که اکنون در حال  
گلوله ها هم مانند و تعداد مقتولین و مجروحین آنکه از افواج انگریزی سحر کار و در این ششمین  
تکه و نهمین کلس صاحب از ملیش بمقتاد و دوم بندوستانی و لغشت نیک سیند صاحب  
از ملیش نهمین بنی بندوستانی درین جنگ مقتول شدند و از مجروحین لغشت پلی فرستاد  
از ملیش بخواه و دوم بندوستانی و مجرکین صاحب از ملیش بمقتاد و دوم ملکه و لغشت  
گرنیل بنس صاحب از ملیش سی و دوم بندوستانی و انسین بنگ و کل صاحب از ملیش  
بمقتاد و دوم بندوستانی و لغشت بل صاحب انجیر و  صاحب از ملیش و هم ملکه مقتول  
و پنج شش مجروح شدند و برای حمله کردن بر ارام تیر که در آنجا دره بسته لغشت  
تاسن صاحب باد و از ده سپارفته بودند از آنجمله یک مقتول و بیست مجروح شدند و  
صباح بیست و نهم و سیم روز کور از برده و طرف شلک بند و قبا بکند که خالی میکردند سکهان  
می خواستند که فوج انگریزی بر شهر متصرف نگردد و از مقام محاصره افواج انگریزی توپها  
را بر فاصله پشتاد که میزدند و از ضرب گلوله ها دیوار قلعه را رخنه می نمودند و از طرف

بوازین طرف توپها را زود زود سر میکردند و از طرف حریت بدر زیراکه قلعه  
کلوله اندازان کم بودند یک کس کار دوازده کس میکرد و از کلوله های انطرف ازین  
قلعه بسیار نقصان میشد و فوجیکه در تقاب شیر سنگ بود در پنج حصه منقسم است یک لشکر  
زیر حکم مجرب تیوکل صاحب در مقام کاهیله دهم سپهر کردی جنرل کبیل صاحب از کاسیله  
بر اندک فاصله سوم لشکر کننده رنجیت بباد در موضع چوکیه چهارم تابع برگه ییسی حساب  
که فوج نام گریست پنجم لشکر برگه ییروپ صاحب دروز آباد و پلپای سنگم بر دیای چاب  
جست چور معسکر انگریزی بدین استواری بسته شدند که ارا بهای سباب از بالا  
آن رفتن تواند گویند دوست محمد خان رئیس کابل سپردار چتر سنگ نوشت که میجر لانس  
را که برادر م سر وادار محمد خان حواله شما کرده است باز تقویت بوی بنانی زیراکه  
در خاندان ما ازین حرکت بد بسیار بدنامی خواهد شد و از اخبار صحیح معلوم شد که در مصفا  
سنة ۱۲۲۲ هجری محمد شاه پادشاه ایران فوت کرد و بجای او پسرش نصیر الدین شاه پادشاه  
ایران گردید و آنچه مشهور شده بود که عمل پادشاه روس در ایران خواهد شد غلط  
محض است گویند در سلخ خانه کلان قلعه مئان از کلوله توپ بم آتش افتاد و وقت پرین  
مکان آوازی مهیب مثل عید شد و کرد و خبا بهای بسیار که و ه رفته جنرل و شرفاشرنی  
گلوله اندازی که او شست بسته گلوله بم را در آن سلخ خانه زده بود انعام دادند و  
اشرفی افشار و بر بخشیدند شش است که بسیار سردار و مردم مع مال و سباب بم سلخ خانه  
بر میزد و سوا می آن سینه مردم که بر قفب آن بودند بلکه گردیدند درین سلخ خانه هزار  
مس بار و دود دیگر ساز و سامان و آلات حرب بسیار بود همه نعمتان و ضایع شد و سوا  
آن روز دیگر در کوبه غله نیز از کلوله بم آتش افتاد و روشنی آن در لشکر انگریزی همه تمام شد  
مانده و چون روغن کا و روغن چراغ در آن گدازم بسیار بود و بهیزار روشنی نامور یافت و  
معلوم میشد آبگود دوم جنوری ۱۲۲۲ هجری عیسوی شهر لئان در قفبه انجوان انگریزی و آمد

و با مردم شهر چنان عظیم شد و بندگان و سوار که سردار که اکنون صاحب زار دست خود گشته بود قتل کرد  
و سواهی او شام نگه و دیگر سرداران و بسیار مردم سپاه مولراج بقتل رسیدند و بوقت  
شام چون اسباب غارت شهر جمع شد از آنجمله بیت پنج خیل بسیار آب و کا و و قلم  
اجناس بود و قریب پنج لک بر رویه را غلکه که در شهر بود بسوخت و مهاجران شهر باز در  
لک و پیه دادن قبول کردند بشرطیکه این شهر از غارت و تاراج محفوظ بماند مگر تا آنوقت  
منتظر شده بود و هرگاه شهر در قبضه افواج انگریزی درآمد بسیار مردم سپاه از قلعه فرار کردند  
رفته و مشهور شده بود که دوست محمد خان تمام علی مسجد رسیده پسران و عزیزان خود  
را بیشتر روانه کرد و حکم داد که تا سردار چتر سنگه میجر لارنس را حواله شما کند او را نظر دارند  
تا در قلعه انک رفته پناه بگیرد چتر سنگه در جواب آن بدوست محمد خان گفته فرستاد که بودن  
صاحب موصوف نزد من و شما برابرست گویند غرض طلب کردن خان مذکور میجر لارنس  
آن بود که از وی قصاص محمد اکبر خان پسر خود را که او را صاحب مذکور زبزد پانصد گشته بود  
بگیرد و اینهم شهرت یافته بود که چتر سنگه افغانان درانی را در پشاور تسلط ساخته بود  
ایشان از سکبان بخوف و خطر شده در پشاور بی تحلف کاوشی کردند و در مقام درباب  
دوست محمد خان روایات مختلفند نزد بعضی است که سکبان جنوب پشاور و قلعه انک بود  
و اندر بین شرط که او دشمنان کند و سر بزمی لارنس دوم جنوری از پیشی در سنده  
و از سنده در بهادر پور رسیده و در مقام کرده بتاریخ ۱۱ ششم در فروردین پور رسید و از  
نواب کور زجرل بهادر نمود و بعد توقف چند ساعت روانه لاہور گردید و بتاریخ ۱۱ ششم  
آن داسل آنجا شد و برگاه دیا بخش وکیل که از وقت سانول سنگه رفیق مولراج بود در  
عرض کردن عذر تقصیرات او بخدمت دس صاحب حاضر شد و صاحب موصوف پرسید  
که نزد تو و کالت نامه مولراج چیست گفت ندارم صاحب فرمود جواب با صواب میگو  
شما این است که دیوانچه خود را تقوین سرکار انگریزی کرده و دیند و بدست نامبرده شما



نشان سیفی بر کوه معلوم گشتند که دارنده او ایلچی است و دوست محمد خان سبب ساز فغان  
 قلعه انگ بر آن متصرف گردید و بنا بر پنج و دهم جنوری که نیکل لارنس در لاهور رسید به مبارزه  
 و لیب سنگه ملاقات کردند و بموجب استوار لواب کورز بهادر که نورجه به خدمت جنوری  
 مذکور بود معلوم شد که بنا بر سیزدهم ماه مذکور فوج انگریزی شیر سنگه را که قریب در پای حله  
 بود شکست فاحش داد و فوج او را گریزانید بایده که در چا و دینهار برای تهیت این مسخ  
 شک شود پانزده ضرب توپ بکجهان و دیگر سباب ایشان بدست افواج انگریزی افتاد  
 و منجمله غنیمت شهر طمان بهشت هزار و دویست و دوازده و بعد فروخت خیمه نو خراگاه و خیمه  
 قریب بیست هزار و دویست و دویست و دویست از شهر در قلعه از لشکر انگریزی ایشان نزد کیمبر  
 بودند که مردم قلعه لقب بن ابید بروی لشکر سرگرد مذکور محفوظانماند و افغانان هم برای  
 بر قلعه انگ سبب سازش افغانان متعینه قلعه متصرف شدند و بر تنگ و ناموس سکنه قلعه  
 دست اندازی کردند و هر چند چتر سنگه مانع آمدن گشتند از اینجا ثابت شد که در میان  
 افغانان و سکجهان صفا و اتحاد نیست گویند در جنگ تا پنج نیز دهم جنوری که با شیر سنگه  
 شد و بود فوج انگریزی بروی فتحیاب گردید بسیار کس از فوج مذکور خسته و کشته شدند  
 سیزدهم فسر مقتول و سی کوه مجروح شدند و سر کر نیکل لارنس با دهم جنوری در لشکر  
 گشتن بچیت بهادر داخل شد و از شروع فبروری سال مذکور بجای سترگری صاحب  
 باز بر زمینش لاهور ~~چتر~~ ستر ساهن بحال و ماسور گردید و در جنگ سیزدهم که شبوز جنگ  
 خلیان است سبب کثرت بارس ~~شکله~~ عظیم در لشکر انگریزی واقع شد که بران سبب  
 بیست و دهم انگریزی جان بخت سلیم کردند و کینزار و ششده سپاهی مجروح و  
 پانصد و شصت مقتول گردیدند و یکسپا سپاهیان انگریزی بر توپخانه حریت رفته چلی  
 توپخانه پنج زده بکار کردند و چند هزار را از سکجهان کشتند و بیست کس سکه نقره را در دار <sup>الشمای</sup>  
 سرکاری آوردند و سپاه انگریزی آهنگر قریب بر قلعه طمان شده اند که سکی و یاخشی که

لوز قیصل قلعه میریزه برای سپاسیان می افتد و چنانکه کس شکا موراج بخوف جان خود  
را حواله میگرداند و صاحب نمودن و زبانی ایشان معلوم شد که بجای نزار کس شکا  
نزد موراج باقی مانده اند و قتل شدن کوله اندازان سرکاری در جنگ جلایان  
این شد که بسبب نفهمیدن کلام فسر خود در آن معرکه رزم یک رساله انگریزی پشت  
بطرف نوچانه خود کرده با تادلهذا توپ شان بند شد فوج حریف از طرف دیگر آمده  
کوله اندازان را قتل کرد و لیکن درین جنگ بسیار برادران و برادرزاده های شیر سنگه  
نیز کشته شدند و بتایج نیست و دوم جنوری سنه حال دیوان موراج بلاقت  
شرائط جان بخشی خود را حواله دوش صاحب نمود و همه مردم که در قلعه همراه او بودند  
آمده سلاح را بکشودند و حواله سرکار نمودند و بوقت رسیدن این خبر نواب کورنر جنرل  
بها در چنان شتبار مرقومه است و پنجم ماه مذکور از مقام کپو جاری فسر نمودند که بر  
اکاهی کوشل تمامی خواص و عوام این شتبار داده میشود که هرگاه از کلولهای توپ  
چندان رخنه در دیوار قلعه ملتان افتاد که قابل پورشش سپاه گردید و سپاه انگریزی  
عزم با مجرم برای حمله و پورشش کردن اندرون قلعه نمود دیوان موراج بشاهده  
این حال مع مردم بهر ای خود خوشیستن را سپرد سرکار انگریزی کرد و لهندا حکم شد که در  
کپنهای کلان بیت و یک صدای توپ بطریق شلک تنیت سر شوند و صورت  
سپرد کردن دیوان جو خود را در سرکار بدین طریق شد که بیت و یکم جنوری یک وکیل  
مرد پیر که چند بار در شکار انگریزی آمده بود مع یک کس دیگر که تلبیه موراج و لغیری  
پنج سال بود حاضر شده بحضور دشن صاحب عرض کرد که فردا دیوان موراج نیز  
زنهار خواه در سرکار عالی خواهد شد و فردای آن بیت و دوم جنوری دودلو  
چهار چهار کس سپاسی از محصورین قلعه آمده سالی خود را در کسپ سرکار بنهاد و پناه  
دیوان خواستند بوقت غمار معلوم شد که تله چهار نزار شکا بودند و قریب و هزار

و قریب دو هزار مردم بهر و بنگاه حسن احمد موراج بنواری اسپ رفعت چند ساله  
سرکاری از قلعه بیرون آمد و همان ساعت یک پیش کوره باد و پیش بند و شش در قلعه  
رفته تسلط نمود و بهر چهار طرف پیر سپاهیان مقرر و مامور گردیدند تا مردم فوج و غیره  
اسباب قلعه را تاراج نکنند تا سیم بسیار کس اسباب را در خندق قلعه انداختند و رفیقان  
شان برداشته بر دژ قلعه ملتان بسیار محکم بود و فسیلهای آن بلند و خندقش تاسیشت  
عمیقست که از صدات گلولهها جای شکسته شد و مثل خرابه و ویرانه نمود و درین  
شک نیست که اهل قلعه تا بقدر از توپها با افواج انگریزی خوب جنگیدند و سرکار فسیلهای  
قلعه بضرر گلولهها شکسته مثل غزال شد و قریب بود که افواج در قلعه از راه درختها داخل  
شود و موراج و همراهایانش مجبور شده خود را حواله سرکار نمودند و تمامی مردم قلعه را  
اسیر کرده در کسب اذ و در دژ صاحب فرستادند و الامور را موراج را قریب دیش صاحب و خیمه  
فرود کردند و عمال و اطفال او در قلعه بحفاظت سپاهیان سرکاری میقتند و  
تاکید است که کسی سیمیا پیره و والد در زمانه او در قرض نیامد و در مقام خزانه پیره کور  
ولایتی مامور گردید و چیل توپ از قلعه بدست آمد و بر سیکزین سلاح خانه پیره سپاهیان  
هندوستانی مقرر شد و باشندگان انگل خصوصاً قوم کهتری سبب بی غارتگری  
افغانان جلای وطن خستیا نمودند و قوم افغان بخت ظالم و سنگدل بدراز سکههاست  
که برای تسلط چند ~~روز~~ <sup>ماه</sup> ایام انواع در غنایان نموده ملک را ویران کردند و لاش گنبد  
صاحب و اندر سیمین صاحب که در ملتان مقتول شده بودند پیش کرد و بجای میگردانید  
باعث و احترام مدفون ساختند و تاراج قلعه ملتان از مستر طاهسین و لیم بیل صاحب و  
کتاب مفتاح التوابع نیست تا پنج تمهیدیه ببال عیسوی نظم امراج چو شد منهنم و بی زوی شد  
منصوری و اقبال باگریز میرشد تا پنج زانقب پی این منجم چو پرسیدم او بادل  
من گفت که ملتان سحر شد تا پنج تخریبه ببال جبری ایضا از صاحب مذکور نظم

چو شد مفتوح قلعه تخت ملتان و اندر قید شد لراج نادان و زهر کو بر تاج بجز  
 دل من شد بهر بحر فکر غلطان شکستم فرق و پا دیوان لراج بدل گفتم مبارک است  
 ملتان و دیوان مولراج از ملتان اسیر شده لطیف را بوز رفت و کلاب سکه خوات  
 که مد فوج انگریزی کند منظور شد و کنیم صاحب انجمن سه سالار فوج کلاب سکه شدند  
 کلاب سکه بعد فتح ملتان ترسیده اراده مدد افواج مکرکاری نمود و لغت بونی صاحب  
 که همراه میجر لارنس در قید چیر سکه در آمده بود شیر سکه تر خود داشت و صاحب کور  
 با جازت شیر سکه در کپ کند و بخت بهادر برای بیت و چهار ساعت آمده باز مر جت در  
 لشکر سکهان نمود زبانی صاحب موصوف است که همراه شیر سکه مردم بسیار زد و لیکن پیچیده  
 هزار سپاه جنگی است و مضاف توپ دارد و خود سکهان میگفتند که در جنگ چلیان که تاج  
 سیزدهم جنوری شده بود از طرف مایکینار و در وقت سپاهی گشته و در چند آن مجروح  
 شد و بعد این سگست بسیار مردم فوج اولوگری که شسته میرفتند و آنچه باقیستند خوانان  
 زیرا که بشنیدن حال سگست ملتان دل ایشان شکسته گشت یومی صاحب مذکور میگفت که ما را  
 حرفت ضرری نرسانید نقشه محصر نواب کور زجرل بنگاله تا مردم در نوشتن خطاب غلطی



عبارت محرم لا اله الا الله  
 زنده نویدان عظیم الشان شهنشاه  
 محمود شاه کور زجرل  
 از ملتان کور زجرل  
 بنام نظام الملک  
 بنام نظام الملک  
 بنام نظام الملک  
 بنام نظام الملک

پیش در سال که در جنگ چلیان بسیار نقصان و صدمه عظیم برداشته است برای درستی  
 سامان و بهم جیت آرام کردن در لاهور رفت و بجای آن فوجی دیگر در جنگ گاه مامور  
 و نواب کور زجرل از راه فرید پور وانی حکم ناقد فرمودند که تمامی مال و حساب نقد که

که از قلعه ملتان بدست سرکار آمده است برانچه شرح شستند آن که شریک جنگ بودند  
حسب مدارج قسمت نموده شود و مال و اسباب اهل شهر که در سرکار ضبط است بدون  
سپرده لک روپیه و پس نخواهد شد و بالتحقیق معلوم شد که لاش ستر اکیفون و ستر اندری  
که بی ترتیب مدفون بودند از قبور برآورده و دیدند که سرهای ایشان با ابدان شان پیوسته  
بودند و آنچه مردم میکنند که سرهای ایشان را بر دوازده قلعه آویزان کرده اند غلط مختص است  
و نیز سمیع میشود که خطوط نوشته این هر دو صاحبان که بعد مجروح شدن قبل از  
قتل کردن بر بنیضمون نوشته بودند که در قتل یان تصور مولراج اصلانیت در دست  
نابرده اند اگر این امر درست است مولراج در قصاص صاحبان مذکور قتل نخواهد شد و  
مردم میگویند که نزد دیوان مولراج خلی و دیگر مهری در بار و محاراجه و سپنیکه بنیضمون  
موجود است که شما با سرکار انگریزی بجنگید و مستعد حرب و پیکار بشید دیوان جویو میگویند  
که بوقت روی کار می بخور گورنر صاحب در پیش خواهم کرد و هرگاه میجو و دیگر صاحب قلعه  
ملتان رفته کماش خسزانه و اسباب نمود در بعض جا انبار پارچه ریشمی را یافتند و در بعض  
قلعه و روغن گاو از وقت ساندول سنگه فراهم بود و در جاکلی نیل و افیون بسیار بدست  
و قریب سه چهار لک روپیه مال سبب پریدن سلاح خانه و غیره مکانات صنایع شد و سوا  
اسباب مذکور در دارالشرب اشرفی و روپیه بسیار بود و شیرهای ولایتی قیمتی و دیگر سله و آلات  
حرب را حسابی نبود و قلعه از لاشهای مردم و دواب و اقسام اسباب معمور بود  
سه چهار کرور روپیه را اسباب در آن قلعه مخفی است و حال آن بجز مولراج کسی را معلوم  
نیست و مولراج اکیفون صاحب و اندرسین صاحب را کفن از و شالهای نفیس داده  
بود اکالیان آن کفن را از قبور بزرگ دیدند و چون او را حال نباشی شان معلوم بشد بار کفن را  
پارچه پندید داد و یک صندوقچه مردار قیمتی سه لک روپیه نیز آورده و دست صاحب  
اجازت انواب کورنر ملاقات با مولراج نکردند و حکم شد که تا اخراج کل بار و دوازده

دعیال مولراج را از قلعه بیرون بردند و بسیار مردم زرد و جوانه و سباب قبیله را با عیال بیرون  
قلعه مدفون ساختند اکنون از قلعه رانی می برآید و از نزدیک کسی که از قلعه بیرون میرفت بقصد  
بجفت هزار روپیه طلا برآدمه و با وجود چوکی و پیره بسیار مال را مردم قلعه و فوج تصرف  
نمودند و زنی از دور صاحب از دیوان مولراج استفسار کرد و مذکوره بجهت سباب شناسا  
که ضبط شده است خویش بر چیز که داشته باشید ظاهر کنید و دش صاحب از اینها مقرر  
خواهند داد مولراج هیچ جواب نداد و هرگاه مکرر پرسیدند گفت سب چیز البته در کار دارم  
یکی پویتی نرسب خود دوم چند تصویر فرانسوی سوم کتاب طب که در آن نسخه جیت فاع قسم  
تب هستند و مولراج صاحبان بدینصورت نوشته اند عمرش سی و سه سال قدی اند  
قد دراز بقدر پنج فست و بجفت پنج دست و پا کوتاه رنگ سبک بینی بیکیا چهره متوسط بلند  
پیشانی فیل چشم سنجیده وضع مکرر محنت و عبوس صاحب غیرت و حیاء و دقت برآمدن  
از قلعه در لشکر اگر نریزی بر یا بومی خوبصورت سوار و بر زمین با بونوار چرخ ابریشمی نهاده  
بود و لباس ریشی نارنجی در بر و دستار رنگین بر سر داشت و در عقب او یک افشار  
بود و بهر دو طرف او یک یک کوره سپاهی بود و میجر بچر صاحب بر دست است  
بودند و بظاهر هیچ نمودی نداشت نه با کسی سخن کردند و نه صاحب سلامت نمود و  
بهردو طرف افواج انگریر را بنظر خشم می دید و لیکن شکنجی بر چین نمی آورد و از مضمون  
خط لا مورد معلوم شد که فوج شیر سنگه از دریای چناب عبور کرد و در مقام وزیر آباد قیام  
ست ظاهرا قصد لاهور دارد و لهذا بهر طرف شهر لا مورد مدد میباشند و آلات حرب را بهر  
جانب جمع کردند و بسیاریان صاحبان عالیشان و سپاهیان کورده مع اطفال از جهات  
انار کلی در قلعه لاهور رفتند در چپا ذنی مذکور فقط سپاه جنگی جبریده ماند و این هم بکشد که شیر سنگه  
اول بر امرت سر و جلند بر تاخت خواهد کرد و کند بخف در تعاقب او سرگرد و خزل  
دش برای کمک کند بخف ما مورد شد و بتاریخ پانزدهم فبروری فوج کند بخف

فوج کند رنجیت از چلیان داله روانه شده قریب به بسوڑی رسید و برای حفاظت شهر لاکو  
نصف پیش کوره و چهار پلش بند و ستانی دیک رساله سواران دیک شب کوله اندازان  
اسی دیک توچانه موجود است و رساله چهار دهم برکناره راوی افتاده است و این سال  
حفاظت را بی میکند که از معبر کنکر تا شاره که از وزیر آباد تا امرت سر رفته است و نول  
موراج را بعد بردن در لاهور در گویند گره فرو دکنایند و از لشکر شیر سنگه خبر رسید  
که در لشکر او قریب یک کلب مردم از سپاهی بازار می فرامی ست روزی شیر سنگه از راه  
لاوت و کراف در میان لشکر خود بدروع ظاهر کرد که ما کنکر رنجیت انگست اومیم و عجب  
آدمیم لهذا فوج ملتان محاصره آن کدشته برای کمک کند رنجیت آمده است و چون  
شصت هفتاد مردم تنائی که در لشکر شیر سنگه رفته بود مذبیان حائل متح شدن ظلمه  
ملتان در سه کارا بگریزی نمودند و اوایل در لشکرش افتاد و دو پلش تقاضای تنخواه  
همان ساعت کردند و چون بپا فتند بطرف موکب برخاسته رفتند و بتاریخ شان دهم  
فروری میر لانس که نزد شیر سنگه نظر بند بود و از جارتش اول در لاهور آمدند پس بعد  
بمختور لواب کور زجرل رفتند بعضی گویند برای سوال و جواب مصاحبه شیر سنگه آمده اند  
و نزد بعضی او شان از ایلچی گری شیر سنگه انگار کردند و میبندیم فروری کوچ افواج کرکچا  
از سعد الدین پراش سیل بیشتر شده در مقام کنجه مقیم شده کنکر رنجیت بها در آنجا حکم  
داد که مردم فوج احاطه  مثال کم کنند چنانچه برای ذات خود خیمه مختصر و چند تاکر پیش  
بقدر ضرورت همراه گرفته و تیر فرمود که در یک خیمه دو دو صاحب بوده سپاه مردم  
خدمتکار را کم کنند چنانچه بپیر تخفیف بشت هزار شتر کردید و نیز حکم شد که هر سپاهی از  
روز کوچ آذوقه پنجره همراه گیرد و بتاریخ هفتم فروری لشکر لاهوری صاحب هتل  
کلب کند رنجیت بها در شد و تیر دین تاریخ مار کیم صاحب چیل کشی را بقصص خود آورند  
و بتاریخ بیچیدیم ماه مذکور لشکر کنکر رنجیت بقدر چهار و نیم سیل بیشتر رفت و فرق در میان آن

فوج شیرنگه بقدر شش میل نژده و فوج شیرنگه از کجرات بقاصله یک و نیم میل افتاد و بود  
و مارکهم صاحب نیز عجور از جناب کرده قریب کپ کند بخفت شد الغرض بنا بر پنجیم  
ما و مذکور در شکر کند بخفت پانزده هزار سپاه و پشاد توپ بود و نیز لاریس با دیگر  
حضرت که بنه گرفته در شکر کند بخفت آمدند و خراطه خطوط واک را که مردم او غارت کرده  
نیز بر او لاریس صاحب فرستاد و داد و نقضیل اسباب که از کلبه غلان مولراج برآمده بود  
ایشان طلا و نمار کلکن مرصع بکرج شمشیر بهمن قیمت یک قبضه مالائی مروارید و سکه  
کثرت قیمتی که چند و در شهر نشان نه هزار و دویست و صد عبارت عالیشان بشمار آمده و برای  
و اگر داشت شهر زری مقرر گردیده است و جزل کورث پسند صاحب ناظم نشان مقرر  
شدند و بهیچد نیم فزوری فباکل مولراج را در مکان امیر خان فرستادند و از نزد ایشان  
بسیار مال و اسباب برآمد و حکم چند کارمند مولراج نیز گرفتار شدند و قلعه هرن نیز در قبضه  
سرکار درآمد و حال جنگ کجرات را که جنگ اخیر سکمان است و در آن کسی فاحش شیرنگه  
و دیگر سرداران سکه افتاده بدین صورت بیان کرده اند که از نه ساعت روز برآمد  
جنگ فبا بین شروع شد و ناسه ساعت از هر دو طرف برابر توپها برافواج یکدیگر  
زدند درین زد و خورد فباست آشوب و دوشه توپخانه انگریزی و یک افسر رساله  
چهارم و یک افسر پیش دویم پادو کشته شدند و سه افسر و چهارم کاک صاحب  
پوشش اجنت زخم برداشته و قریب دو نیم صد سینه ~~مقتول~~ و مجروح گردید  
و بیست و هشت توپ مخالف بدست فوج سرکاری افتاد و افواج انگریزی از  
سوار و پیاده و پیچنان درین رزم و پیکار جان فشانی نمودند که قابل تحسین آفرین  
و نزد بعضی چیل توپ غنیمت است آمدند و شیرنگه مع سپاه خود تمامی اسباب خورد و نوش  
را که داشته خود در کجرات پناه گرفت و مردم او هر طرف که راه یافتند بگریختند  
و بکند بخفت بار سالهای سواران تعاقب ایشان نمودند و شیرنگه را از کجرات نیز



نیز گریزانند و افتادگان نیز ای او چهار بار بر دهنده های کشتی خف حمله کردند و هر بار شکست یافته سیزدهم گردیدند مضمون شهباز که ثواب کور ز جبران بهار مورخه ۲۴ فروردی ۱۸۴۹ عیسوی از کتب فیروز پور داده اند از روی چپ کشتی خف بیاد معلوم شد که بنا به بیست و یکم فروردی سنه مذکور غلبه فتح نمایان بر سکنان آنچنان شد که کمتر شده باشد و انجام این ظفر مندی در سر کارا که بر منتهی بقوا کمتر شد کشتی خف میویسند که دیر و لشکر مار که صاحب بودند اس حصا که از عثمان آمده بود و ملحق به لشکر ایشان شد و ما بمیه را همراه گرفته از ترک کور بطرف شاه دول کوچ کردم و بوقت هفت ساعت روز برای حمله کردن بر مخالفین روانه شدم و بعد دو ساعت ایشانرا شکست فاحش داده بر تمامی خیام و سبب و حمله آلات حرب و توپهای ایشان تصرف شدیم و هنوز شمار توپها و سبب خوب معلوم نمانده بلکه نادرانده کرده سبب ایشان بوقت گریز میماند یعنی در جای توپها را گذاشتند و در مقامی گولی و بار و در از حالت فطر را زخمی شدند و نقصان فوج ما بسیار کم شد فقط کس از فوج انگریزی کشته و خسته شده باشد چه با شصت هزار مسک که نزد ایشان شصت توپ بود و مقابل کردن و از مقام استوار ایشان متحمل ساختن و گریز اندین دلیل است بر قلت نقصان فوج سرکاری بخلاف مخالفین که ایشانرا از جان و مال بسیار نقصان شد تفصیل آن متعاقب خواهد بود تمام شد مضمون چپ کشتی خف و از خطوط انگریزی معلوم شد که جبرل کلبرث برای تعاقب مخالفین نامور گردیدند و قریب شش هزار از سکنان مقتول و مجروح گردیدند و از فوج سرکاری مجروح و صدمه و شصت مردم مقتول و مجروح شده باشند و سربازان نیز با تقدیر که بالا مرقوم گردیدند و بکار نیامدند و بر کاره کشتی صاحب بر اعدا منظر و منظور شده در کتب خود تشریف آوردند و بر حسن انتظام و خوشی ایشان مردم لشکر از صغیر و کبیر به ثناء و صفت جناب سپه سالار محمد و طرب لسان گشتند

مردم دیرینه سال در لشکر انگریزی میگویند که با وجود کثرت فوج عظیم و دلاستش توپها  
 و دیگر آلات حرب بودن در مقام مستحکم و استوار این چنین فتح سرکار انگریزی که بروی شده  
 شاید در کدام مهم بند و شان نشده باشد و درین جنگ که مشهور جنگ کبریا شد اگر مغان  
 پسر دوست محمد خان که بسرکردگی در اینان شریک شیرینکه بود کشته شده و بسیاری پناهی عظیم  
 از صدمه گلوله های توپخانه انگریزی از عوایها افتاده بر زمین ریخته بودند و میدان صف جنگ  
 از لاشهای شکستگان و زخمیان معمور و کلگون بنظر می آمد و بعد چهل و سه توپ عدا بدست آمد  
 و امید بدست آمدن دیگر توپها نیز بدست و منجمد این توپها و توپ پلش و مند که سابق بدست  
 عظیم افتاده بودند و ده گوره و لایمی مقتول و یکصد و چهل کس از ایشان مجروح گردیدند  
 و فوج عظیم منتش کشته شده جانب کرخت یک کرده بطرف بفرود دیگر بجانب جلم رفت  
 و لشکر جنرال کلبرت بطرف دینگی و کنگوکیل صاحب بطرف میر بهفت نمود و سردار چتر سنگ  
 که درین معرکه بود زخمی شد

نقشه جنگ و صفوف بندی و

وضع توپخانه و

بنصرت بود



و میر سکوٹ صاحب انجیر منی قلعه ملتان ابا زار سته می کنند که جنگی کرده و مکانات اندر از سکه کما می  
و انبار خاک را بر دشته شهر قلعه را صاف و زخمهای دیوار را که بضایات کلوهای توپ کلاش بود  
بند می سازند و توپهای بالای قلعهای نصب میکنند و دو پیش بند ستانی ۱۴ در آن قلعه خواهد داشتند  
را می سکه برادران مولاج خاظم عیال او میکنند که گویند در ایکی بند بخت میاد و زخمی خفیف سید اخبار نوی  
چلبان نوشته که دوست محمد خان بهر دار یوسف زیان پشاور نوشته بود که فوج را  
جلد یار کرده و نفر سده و سوار چتر سکه هشت هزار روپیه جان مذکور فرستاده است ازین  
سه ساله سابق مولاج را که از مدت باخی توپ و کرافار کرده در لاهور بر دزد و با بچلان  
کردند و اکنون که نزد سکه بان توپ باقی نمانده است جرد ریای حیل جمع کرده باز قصد  
جنگ میدارند و می گویند که نزد او توپ نیست با بشیر خوسیم جنگیده مغنون شتهار سر لارنس  
رئیس لاهور حسب الحکم نواب کور زجرل که برای جمیع سرکشان و همراهمان لشکر سکه بان  
نوشته اند است که همه مردم همراهمان لشکر سکه بان سوامی سلطان محمد خان باید که رفقت  
سکه بان را که شتهه بیایند و هر که در سر کار اگر نیزی در رفقت رجوع نخواهد کرد و مجرم سر کار  
خواهد شد و کسانی که سلاح خود را سپرد سر کار خواهند کرد ایشان اجازت رفتن خود را بدین  
سر کار اگر نیزی خواهند یافت و جا که داران از جا که خود خارج خواهند شد و حاجت روا  
ایشان خواهد کرد و در بشیر طریقه بجز دشمنیدن این شتهار خود را در افواج سرکاری می مانند  
و ششم فروری دیوان مولاج را بر سیل ڈاک در لاهور آید در شهر بریل سوار کرده  
در مکان بی بی چندر کور فرود گنا نیند و از پیشتر در آن مکان بندوبست و پیر و گورهای آن  
بود و همان روز کرنل لارنس و میر لارنس هر دو نزد مولاج رفته و چیزی گفت و شنود کرد  
برای دین کلاب سکه سپر چتر سکه که در لاهور مقید است رفتند و شیخ امام الدین را خطاب می آید  
عطا شد و سوامی هفت هزار روپیه جا که سابق پنجاه هزار روپیه را جا که دیگر یافت و بنا بر ششم  
مراجعه سردار چتر سکه و سپر سکه دیگر در داران باغی سکه بان خود را حواله سپر سکه بان صاحب در حث

گویز جنرل بیاد در مقام راجول پنڈی نموده اطاعت سرکار قبول کردند و دوست  
 از پشاور بطرف چمرو د کرختی رفت و جنرل کلبرٹ صاحب که در نقاب سرداران  
 کرختیگان زفته بود محنت شان ثمره خوب داد که سرداران مذکور تنگ شدن خود را  
 حواله سرکار نمودند اگر چه افواه شده بود که راجه کلاب سنگه بسبب دادن زیر قضا  
 برده است بعد از چند روز معلوم شد که این خبر غلط محض است هنوز او زنده و با  
 سرکار با انگریزی بدستور موافقت دارد و سرداران مذکور نیست و دو توپ را که داشتند  
 حواله هر کار نمودند و نیز چتر سنگه و شیر سنگه میجر لارنس و سیم ایثار و لغشت بوی صاحب  
 و لغشت هر برت و ستر طاسبین دبی بی ایثار را که در پیشتر گرفته و لشکر انگریزی بجا داشت  
 تمام رسانیده دادند پس اکنون جنگ با سکمان تمام شد و جنرل کلبرٹ نقاب و محنت  
 که چند روز در آن اطراف توقف کرده بود نمود اگر افغانان دره خیبر که طامع و زور و  
 بطمع یافتن زرا از سرکار انگریزی اورا گرفتار کرده حواله سرکار انگریزی نمایند عجب نیست  
 و اکنون که مهم سکمان تمام شد زود لامل افواج انگریزی خواهند گشت و صاحبان کوه  
 کپتان برای بخیر چپا و نیهای افواج انگریزی بجانب ساردریای جلم زمین را سپارایش  
 میکنند و نواب کور جنرل بعد نوشتن مبارکباد این جنگ بکند و تحف ایام فرموده که بنور  
 جنگ قائم است و مساعد بر این نام نخبانوقت خواهد شد که بر کاه دوست محمد خان افغانان  
 کابل که برای مدتی بجا آمده بودند از یک پشاور خارج شوند و با مغلوب و متسلل  
 بچمرو رسیدن این نوشته فوج انگریزی بجانب انگ و پشاور برای خارج کردن افغانان  
 روانه شد و دست محمد خان با مردم همراهی خود و سلطان محمد خان برادر بچمرو در  
 شدن لشکر جنرل کلبرٹ از پشاور برگشت و بسیار زربخیران داد و صبح و سالم برگشت  
 و نیز موجب حکم نواب کور جنرل بهادر بتقریب رجوع کردن سرداران سرکش بکابل  
 در چپا و نیهای کلمان شکلهای نیست سر شدند و اکنون منظور االیان هر کار انگریزی است

آنست که بر حسب مضمون عهدنامه سابق که در عهد گوزنزی لار و دمار نک کوزن خرن  
 که فیما بین سکهان و سرکار انگریزی شده بود که اگر ثانیاً سکهان باز بمنکر کار قصد جنگ  
 ملک پنجاب را از دست ایشان انتزاع نموده خواهد شد عمل دخل سرکار در تمامی ملک پنجاب  
 کرد و لهذا به لغت گوزن اگر حکم رسیده که چهار کشور که دریا به هم گشمنز دو هزار و  
 به قصد و بجا هر و پیه متر خواهد شد بخوبی نموده زود در ملک پنجاب بفرستند و همچنین  
 کس و کار ایشان نیز مقرر شده خواهد شد رفت و نیز عمل های ایشان ملازم خواهد کرد و  
 کونیند سپاه سکهان که قریب بیست هزار خواهد بود از کنار و جلم آمده و سلاح خود را بر سر  
 سرکار نمود و در سر اسم بگردید یافتند و خبرست که سرداران مذکورین را اول در فرور  
 خواهند بود و از آنجا بهند و شان و با قصد قیدی ملتان را که در آن اکثر اکالی و هندو  
 و فقر اند و فرور آورده حساب خراج صنایع پنجاب بموجب لیست

دولان و سیانیه در دربار لار و دمار				
ملتان	دولت پور	دولت پور	دولت پور	دولت پور
۲۵۰۰	۲۵۰۰	۲۵۰۰	۲۵۰۰	۲۵۰۰
پشاور	پشاور	پشاور	پشاور	پشاور

میزان کل یک کرور و یک صد و بیست و یک کرور و هشتاد و یک و پنج هزار و پیه  
 سوامی خراج صوبه کشمیر و دیگر اصنایع که نزد کلاب سنگه است و هر باشد کان شمس  
 ملتان برای دخل کردن عوض غنیمت تا کنید است و بر این لیست تا کنید رسیده کسانی که  
 از ملتان برخاسته بجای دیگر آباد شده اند ایشان را آورده بدستور آباد سازند  
 در بیان فوج سرکار انگریز از ابتدای عملداری تا زمان حال نوشته اند که  
 در شصت و یک سال بوقت محاصره مدراس صرف سپاهی هند و سوار که قواعد  
 نمیدانستند ملازم داشته بودند و تدریج گورهای ولایتی از قسم خلاصان جهاز و  
 طلبیده و مردم تنگکان را نوز داشته قواعد تعلیم کردند و بعد از شصت سال جنگ

که در آن بر نواب میراج الدوله غالب آمدند و حاجت فوج شد اینقدر گور و بسند و ستان  
 لازم سرکار کمپنی بود کوره سوار ۱۱ کوره سپاهی ۱۰۶۹ کوره کوله انداز ۳۰ هندو  
 ترک سوار ۱۲۹ هندوستانی سپاهی ۳۰۰۳۸ جمع کل ۱۵۷۳۵ و در ۱۸ عیسوی  
 بوقت جنگ بامر بنده کوره ولایتی از سوار و پیاده ۱۳۲۰۹ بود و در جنگ بزمایار و  
 پلشن گوره و بوقت محاصره قلعه پرت پور و فتنه اول همراه جنرال لارڈ لکیم بهباد  
 سه ساله در کون و یک پلشن گوره زیاده از یازده هزار فوج نبود و در ۱۸۴۵  
 و ۱۸۴۶ عیسوی بوقت جنگ اول با سکهان نه پلشن گوره و سنجید پلشن هندو ستان  
 بودند و با فضل در ۱۸۴۹ عیسوی نیز نه پلشن گوره و سنجید پلشن هندو ستانی بر یک  
 سکهان در فتنه ثانی عرخته بودند و آخرت با فضل کل فوج لازم کمپنی و پادشاهی کل هندو  
 سی هزار گوره ولایتی و دو کک سپاهی هندوستانی لازم هستند پس گیت در هندو  
 که با چنین افواج قیامت آشوب مقابله کند و بروی غالب آید و سواى شمار افواج  
 مذکوره هزار با صاحبان از لغشت ماکر تل و جنرال هستند که با تیر و پادشاهی میجنگند  
 میجنگانند و گویند رعایای پشاور خصوصاً مسلمانان از رفتن عمل سکهان نظام افغان  
 بی رحم و بد خلعت سرکار انگریزی بسیار وحشت و خوشنود کردید و مردمان شهر کو از باجم  
 خود بوقت داخل شدن افواج انگریزی در اینجا از فرط سرور و شادمانی بر صفوف سپاه  
 کل افغانی کردند و تصور آنکه در عمل انگریزی از غارتگری و ظلم و بدعت هر دو قوم مذکور  
 محفوظ خواهیم ماند و گفتن افغان با و از بلند و اظهار دیگر شعار سلام ما را همیشه خواهند  
 در حق صاحبان دعای خیر کردند و چهره سنگه دو یکسر داران را بقصد برون در فرود آورد  
 ناز در مای چناب در محاصره فوج انگریزی عجز رکنانیدند و با فضل که در کل پنجاب عمل انگریزی  
 خواهد شد لهذا یک کونسل از طرف نواب کورستان پنجاب در لاهور مقرر خواهد کرد و در دفتر  
 کونسلیان میر بنبری لارنس بهادر بهر ما بهر گفت قرار روئید و صاحب کجی بهر کی بهر

بر رابع چهار هزار و پیر معین خواهند شد و بالفعل یک مجلس کلان انصا جان انگریز و  
 ولسپنکه با دیگر سرداران لاهور که شریک با سرکشان نبودند در لاهور منعقد شد و شش  
 کور زنجیر که نقلش عتقرب نوشته میشود در آن مجلس خوانده شد و چهار جبه مذکور و دیگر  
 سرداران آنرا شنیده بران دستخط کردند و چهار لک و پیر سال برای مصاراجه موافقت  
 از سرکاری انگریزی مقرر شد و هم مقام بود و باش ایشان در سبستان غالبه در بار  
 قرار خواهد یافت و جاگیر راجه تیج سنگه و دیوان دیناناه و شیخ امام الدین و حکیم  
 بحال خواهد ماند و جاگیرهای دیگر سرداران سکه که با سرکار بغاوت کرده جنگ نموده بودند  
 بکل ضبط خواهند شد و جاگیر کوه نور برای نذر ملکه منظمه لندن بولایت خواهد رفت  
 و مشهور شده است که دیوان مولراج در قصاص ستر اکیون از حلق کشیده مقتول خواهد شد  
 زیرا که او قاتل صاحب مذکور رافیل در انعام این کار داده بود و بانی مراب که در نظام  
 ملک پنجاب قرار یافته اند بوقت معلوم شدن نوشته خواهند شد و هرگاه جنرل کلبرت با افغان  
 قاهره انگریزی برای مقابله افغانان کابل در شاور و خسل شد چپا و بی انگریزی انحصار  
 بکله و مکانات میجر لارنس که افغانان مذکور رتش در داده بودند مشتعل و سوزان یافت  
 و همانروز دست محمد خان مع برادر خود سلطان محمد خان که سبب گرفتار کرده دادن  
 میجر مذکور مضروب و مجرم سرکاره انگریزی بود مطرف کابل پلای کردید و همچنین افغانان  
 بهرایی او بعد یکدی و مقابله با فوج انگریزی از شاور و در بر ~~نقل~~ خلاصه شده است  
 نواب کور زنجیر بهادر لارڈ و لهوسی بهادر مرقوم ۲۹ مارچ ۱۸۴۹  
 از کنت فیروز پور چون بعد فوت چهار جبه رنجیت سنگه والی لاهور متوفی که دست  
 سرکار انگریزی بود و عهدنامه با سرکار موصوف داشت سپاه خالصه و اکالیان از  
 سکهان لازم در برابر لاهور بک سرکار انگریزی که این طرف دریای سند بود و پیش



کرد و در مقابل آن فوج سرکار مذکور شکستهای متواتر یافته بسیاری از آن مقتول گردید  
 و آن فوج سرکاری بعد از گریز ناپیدن ایشان از در جنگ اخیر آن طرف تلج عبور نموده قصد  
 لاہور کرد مہاراجہ ولیپ سنگہ مع سرداران لاہور عذر تقصیرات نموده اطاعت سرکار  
 را قبول کرد و گورنر جنرل فرمان فرامی بہند و شان از راہ کرم و نواز شہ قصور آن فوج  
 خالصہ را معاف فرمودہ دست از ملک لاہور باز داشت و عہدنامہای جدید بنابر  
 سرکار لاہور و سرکار انگریزی نوشتہ شد چنانچہ اہالیان سرکار انگریزی بران ہم قول  
 و قرار مندرجہ عہدنامہا تعمیل نمودند و سرکار انہا عہد شکنی کردہ شراط  
 عہدنامہا را بجا نیاوردند حتی کہ سالانہ غلبندی کہ در آن منہج بود ادا نکردند و  
 قرصی کہ کورنٹ بہند وستان ایشان را دادہ بودند ادا نہ و علاوہ سکبان و دران  
 ایشان اطاعت و فرمان ریزداری سرکار را کہ بذمہ خود اختیار کردہ بودند تسلیم نمودند  
 برامتیال و جلال برخاستند و بعض صاحبان را کہ برای انتظام امور در بار لاہور مقرر شدہ  
 بوجہ قتل نمودند و بعض را بفریب قید کردند و بعض سرداران آنجا را کہ بر عہدنامہ دستخط  
 کردہ بودند شریک خود در فساد ساختند بلکہ یکی از ارباب کونسل لاہور در فساد و  
 بربری ایشان کرد و تمامی بکمان بدین ارادہ کہ سلطنت انگریزان را تباہ و برباد  
 کند بغاوت و سرکشی نمودند و گورنر فرمان فرامی بہند وستان سابق و سرشتہا  
 خود نوشتہ بود کہ سرکار انگریزی را گرفتار و شتیر نمودن ملک خیر لہا سبب ہرگز نہ  
 خاطر نیست چنانچہ ویل صدقت کلام شان دست برداشتن سرکار مذکور از ملک  
 پنجاب ظاہر و ہدیہ است و لیکن اکنون برای حفظ ملک و رعایا ضرور افتاد کہ ہمیری  
 باید کرد تا بدان سرکشان آنجا را کہ از سرداران خود نمیرسند مطیع و منقاد خود سازند  
 بنا بران نواب گورنر جنرل لارڈ دلہوسی بہادر ارشاد میکنند کہ اکنون حکومت سکبان  
 از ملک پنجاب ختم شد و تمامی ملک مہاراجہ ولیپ سنگہ داخل و شامل ملک بہند وستان

هندیستان گردید و سرکار انگریزی مدام نسبت به اراجیه موسوم به بغیرت و عظمت  
 پیش خواهند آمد و مال و جاگیر معدودی از سرداران سکمان که با سرکار جنگیده  
 برقرار خواهند ماند و واضح باد که سرکار انگریزی با مذنب رعایای ملک پنجاب خواه  
 مسلمانان باشند خواه هندو و سکه هرگز علاقه و سروکاری نخواهد داشت و لیکن اگر  
 را اجازت نخواهد شد که یکی از مذنب دیگری و یا در امری که در مذنب او فرس نباشد  
 تعرض و مزاحمت رسانند و سرداران آنی که با سرکار انگریزی جنگیده اند جاگیر و مال و آباب  
 ایشان با کل ضبط خواهد گردید و تمامی قلعها و قلچها که در ملک پنجابند سمار و بنده  
 کرده خواهند شد بلکه آنچه تدریری بعمل خواهد آمد که باز مردم ملک پنجاب را قدرت  
 بر جنگ و فساد با سرکار انگریزی نباشد و کورنر جنرل بر مردم رعایای پنجاب اطلاع میدهند  
 که بلا حجت و تکرار اطاعت سرکار انگریز را قبول کنند و کسانیکه مطیع و متقاد سرکار نکند  
 خواهند ماند بر ایشان با محصر بانی و ولایت حکمرانی خواهد شد و احیانا اگر احدی از رعایا  
 این ملک باز فتنه و فساد و یا مقابله با افسر سرکاری خواهد کرد درین صورت باز توقع رحم  
 و محصر بانی این سرکار در باره خود ندارد بل سزای سنگین خواهد رسید و این است  
 حسب احکم نواب کورنر جنرل لارڈ دلبوزی از دستخط ایچ ایم الیٹ صاحب  
 بیاد سرکری کورنٹ آف انڈیا جاری گردید تعداد رعایا و آمدنی سالانه  
 مالک هندیستان و غیره و شمار افواج هر یک مقام

نام ملک	تعداد رعایا	آمدنی سالانه هر یک	شمار افواج هر جا
آمدنی ملک هندیستان که از سابق نزد سرکار انگریز است	۷۷۷۷۷۷	۷۷۷۷۷۷۷۷۷۷	۷۷۷۷۷۷۷۷۷۷
آمدنی ملک پنجاب و رعایا و غیره	۷۷۷۷۷۷	۷۷۷۷۷۷۷۷۷۷	۷۷۷۷۷۷۷۷۷۷
ملک که آنرا او نیز گویند	۷۷۷۷۷۷	۷۷۷۷۷۷۷۷۷۷	۷۷۷۷۷۷۷۷۷۷

ملک نیپال	ملک	ملک	ملک
ملک سند	ملک	ملک	ملک
افغانستان	ملک	ملک	ملک
ملک ایران	ملک	ملک	ملک
حیدرآباد دکن	ملک	ملک	ملک
کوالیر ملک سینه	ملک	ملک	ملک
باکیور	ملک	ملک	ملک
نیز کل ۱۷۰۵۰۰۰۰	نیز کل ۲۳۳۴۲۰۶۹	نیز کل ۲۳۳۴۲۰۶۹	نیز کل ۲۳۳۴۲۰۶۹

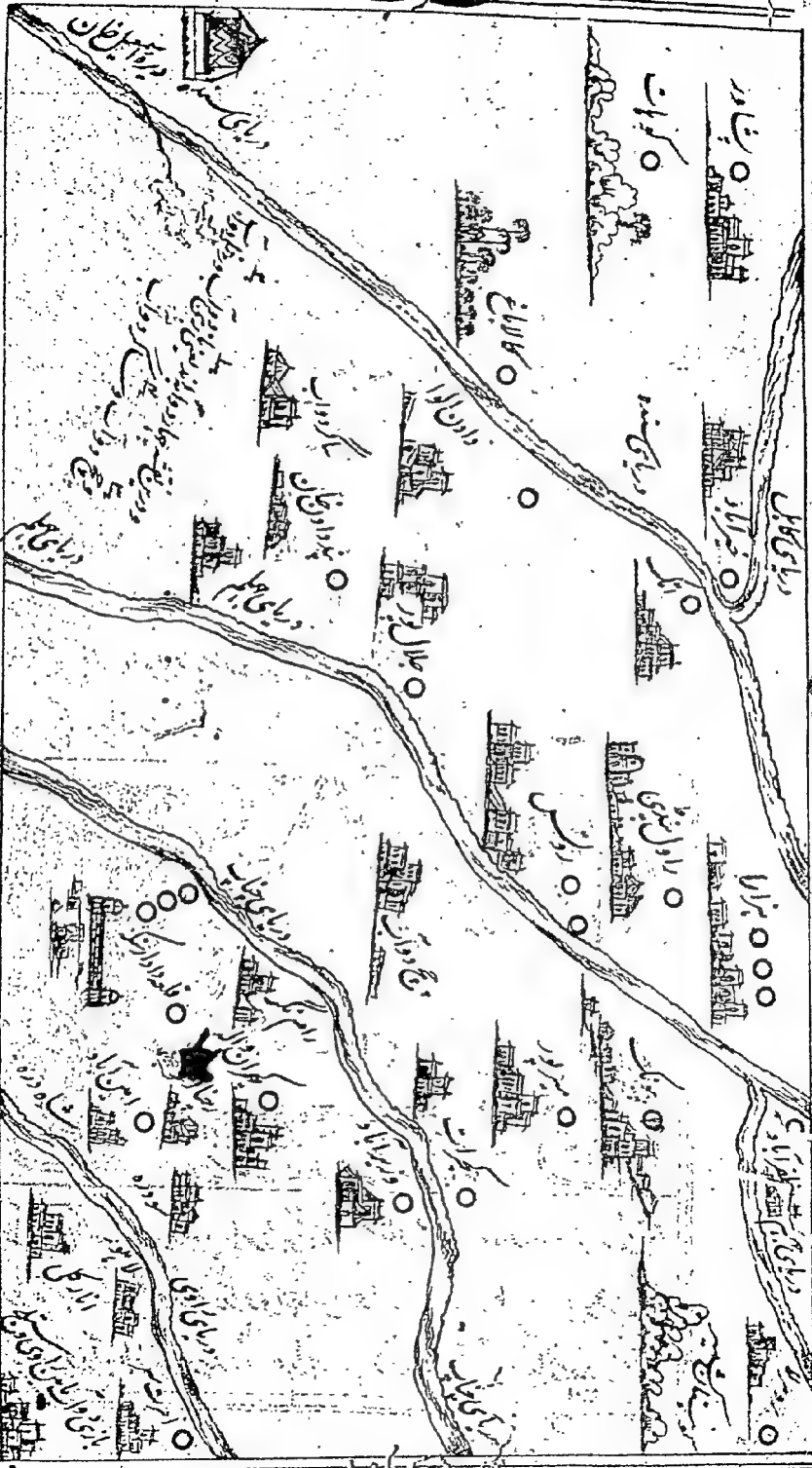
در بیان شمه از حال محاراجه رنجیت سنگه والی لاهور سابق متوفا و کشتن او و ملکه های اطراف و کونیند رنجیت سنگه مذکور در شمه مع بر ضلع خا نشان که بر کنار و جانب شرقی دریای سنده واقعند متوجه شده بسبب کم زوری افاغنه آنجا بستم و کشت و سرداران ملک دیگر را که زیر حکم سلطنت کابل بودند بتخوین و تطیع مطیع گشت لاهور ساخت من بعد بر ضلع شرقی و جنوبی دریای سلج یورش کرده بتدریج شامل ملک پنجاب نمود و در شمه ۱۸۰۸ ع سرچاپل سنگت بهین سفارت مقرر گشته برای نویساند عهدنامه از طرف سرکار انگریزی در لاهور رفت در ابتدا می حال رنجیت سنگه بر عهدنامه دستخط نکرد و آخر در یافت این که سرکار مذکور را بجز روابط محبت و اتحاد و میا بین دو کار غرضی از ملک نیست در شمه ۱۸۰۸ ع بر عهدنامه دستخط نمود پس از آن زمان تا آخر عمر خود را در اغوی ندیمان و سرداران خود از طرف سرکار انگریزی او دایم بر جاده ستیم دوستی و اتحاد نسبت باین سرکار ماند و سپاه او کل هند و پنج هزار بود و بجله است و پنجاه و پنج فوج خود را به نسبت دیگر سپاه زاهد بخواد داده آنها را قواعد بطریق سپاه انگلش تعلیم میکانند

سکنانید و بجمعه این مینیت و پنجزار سوار و کوله انداز برونند و کار توپچی آموختند و حید  
فرنیس را برای تعلیم سپاه خود در سرکار خویش ملازم داشت که بکصد و پنجاه توپ  
خوب کار آمد نزد او بودند و پنجاه نیز از سوار و پیاده را که از ایشان کور می بود و بجا  
تخواه نقد زمین داده بود و در <sup>۱۸۳۸</sup> ع صوبه بلقان و پشاور و در <sup>۱۸۳۹</sup> ع کشمیر را در قصبه  
خرد در آورد و در <sup>۱۸۳۸</sup> ع بالار و ولیم فلیک گور ز سابع هندوستان با کمال شتاب  
و ثبوت ملاقات کرد و در سنه مذکور اتحاد قیامین این بر دو سرکار بسیار افزود و حتی که  
بر وقت بدون شاه شجاع الملک درانی را برای نشانیدن بر تخت سلطنت افغانستان  
مد و افواج انگریزی نمود و در <sup>۱۸۳۹</sup> ع بفرمان پنجاه و هفت سال شده بسبب کثرت عیاشی  
قضا کرد و بر روی او داغ چپک عین بسیار بود و با وجود دشمنی یک چشم قوت  
فطانت و دهنشندی و سلیقه ملک گیری و رعایا پروری و شجاعت خدا داد و بر شتاب  
او را حاصل بود که از مثال و افزان خود گوی سبقت را گرفته و در خضائل او صاحبان  
انگریز نوشته اند که او قصد در امور مصلکه نمیکرد و اگر او را مهمی پیش می آمد بدون انجم  
و انصرام آن بر حسب و تخواه خود دست از آن نمی برداشت و هر کار را از اول خوب  
فهمیده و بمیزان خرد سنجیده میکرد و از قوت و شجاعت دلی و ذکاوت طبیعی اهل غرور  
و گردن کشان ملک خود را مطیع و متقاد خود میداشت احدی را یا را نبود که در زندگی  
با وی کسر می کرد و گویا در بر نوشت و خواند نبود مگر آنچه <sup>من</sup> واجب تدبیر حساب بود  
که کار و بار سلطنت خود را بی صلاح و مشوره دیگری بخوبی مینمود اگر چه رجم و آهوشن  
در دلش نبود و لیکن ظلم بر رعایای خود هم نروانید داشت و زور و طاقت خود را در  
امور خطرناک و ناممکن صرف و برباد نمی کرد و اگر در مهمی از و نی خطا هم واقع میشد  
آن خطا رخنه در امور سلطنت و یا در حساب حکومت او راه نیافت و دلیل بر این  
او همین سبب است که ایلیان سرکار انگلیسی همیشه از وی راضی و خوشنودانند و در محبت

بعضی خون کسی که خاص از قائل نیکرفت که مجرم را بقوت شدید از کمال اسلحه قتل  
 کشد کردن او را کشته و یا او را بکوبستان جلای وطن نمیدود و عمل اگر چه  
 انگریزی مذمت گریخته ریاستهای دیگر بند و ستانین برابر است بهر و مضبوط بود  
 و در وقت آمدنی ملک لاہور بعد و دینم کرد و رویه بود و با وجودیکه در سر کار  
 قریب دوازده کرد و رویه را نقد و حساب بود و تا نیم نخواه فوج او تا بیجده ماه  
 او باقی بماند و سبب زیاده طلبی محصول از تاجران کار و بار تجارت در ملک او  
 بسیار کم میشد و انکاران او بسیار رشوت خور بود و بدین سبب اکثر امور در حساب  
 خواست او نمیشد و واحد و ملک لاہور در وقت او بدین صورت بود و در حد شمالی ملک  
 او لمصن بکوبستان بهال و غرنی آن تا دریای سند و جنوبی و شرقی تا دریای  
 شینج و شکل ملک او بوضع شلت بود که قاعده آن شلت در طول بقدر چهار صد میل  
 باد اسن کوه بهال پونجست بهت و دوسان شرقی و غرنی آن با اندازه شلت شینج



و آب و گیاه و در زمین برابر و نمور است که از جانب شمال بکوبستان بسیار است و زمین اطراف این  
 دریا که مشهور است و آب و گیاه و در زمین برابر و نمور است که از جانب شمال بکوبستان بسیار است و زمین اطراف این  
 اندکی را دو آب بازی کوبند و دوم را دو رچا و سوم را دو آسج و چهارم را دو آب بازی



شاه در

کوهان

دشمن کلان

خیرآباد

دشمن خند

دشمن

جزارا

دولشیر

دولش

بزرگ

بزرگ

کوهان

کوهان

کوهان

کوهان

کوهان

ترخانم ترشخه کاک که هر ملک شاه اقلیم سخن در آتخرج معنی سرور  
 ملعه کشای کشور سخن با صب اعلام این امی فن مستبولان کاه  
 لم نری جناب فادت مآب مولوی محمد باوی علی مد ظله العالی

به ستعین نیزه بازی قلم در میدان دشت بیامین صحنه ثوحید مالک الملکی ست که بسات  
 قهرمانیش از اونی تا اعلی سر بر خط فرمان نهاده و علم اندازی خامه در سیدیامی ناپید کنایه تجرید  
 جهان آفرینی که از سطوت غلطافیش سر که و سه تن برضا و تسلیم در داده حکم اندازان فهم و ذوق  
 در معرکه ادراک کننده اش حویر تاریکی زدود و تاوک زمان عقل و کیاست از دعوی محال  
 حصر صفاتش در خانه کافین کوشه گردید تا علم صبح بر افراخته سرخ شفق این آن  
 ساخته ماه نوست از پی بیگانه اش تیغ بلالی ز سلخ خانه اش انضامی برین قضا  
 بدست مختاری نهاده که بدست خاکی گرد از نهاده اعدای دین بر آورد و تبلیغ احکام  
 واجب الادب بر زبان شایه گویندگانی سپرده که بی زبانانرا حکم ناطقش گویند و توقع ریش  
 بطغرای و ما از سنان الا کافه للناس محیل و مسوئولین بنجام التمامی و لکن رسول الله  
 و خاتم النبیین کمل چون سر تیغ او شد از جهالت سپرافکنند بر آب زهت سلیمان  
 بود کمور ز کارش اندر در جاده بر آینه دارش جانشینان سید مملکتش تیغ انتقام  
 بخون دشمنان اسلام خوابانده و آتسان ساد و خلافتش تیر کین در سینه کافران بیدین  
 شایده صد تحیات باد بر جانش بر همه آن و صحب ذمی شامش بعد ازین سواد بخیر  
 سره چشم اعتبار برای نظار بپندکان فاعتر و ایابولی الا لبصار باد که نشان جوشن کرا و حلاوت  
 زمان همیشه بخون عزیزان خضاب است و شمشیر لنگه و ارسفاک دوران ملام دست و کریان  
 کلوی و کان قاتل کاتبی تخت کی مقام دیگر است و توبی و بهیم صاحب خضر می سرجی

ما آسمان بخت سحر و نوح زربان آورده چنانکه حیرت ارباب سترس که قطع کرده  
یکی راز شاهی بسرتاج داد همه ملک دیگر بآراج داد و <sup>چنانکه</sup> آماده کارزار  
که نام آوران را کند کار ز آق تلون چنان بکشد بکار که شازد و در می لیل و نهار یکی چیره  
و در زیر دست یکی را ظفر دیگر بکشد نظیر این حال و تصدق این مقال تلقی دو فزاون لشکر  
و مقابله و قشون مجید و در محاربه بکمان لاهور و ملتان با کارکنان سرکار گلستان است که کیه تا بحال  
جولانگاه معانی قصب این ریای محضر کنه وانی فارس منار است شهباز عرصه رطوبات  
نقد بخشش ان تبر لشکر جاد و کاران بخت بر بختیای گلکش عقد بای علم و منبر و دواشکافی و قاض  
فنون تیغ کوششش را جبر سر آوارنا حسب عیشی مولوی عبد الکریم آدانه الله  
بالمکرات و لکنه قصی لغایات تحقیق وانی و متقی واقعی آریان انگریزان و اخبار اردو و جا  
گناشت و خالی بودنش از زامد و نار است نصب اربعین بیت و هشت بلا حله صدق بشیر  
بر زبانهاست که خبر از احمال کذب میرست بر فقره شش فصاحت قرین و بر مکتب بلاغت آفرین از  
سطورش فوج معنی صف آرا و تار سطر برست کامل با و بر تیر اگر بفرس و نقد بر شاخ طوبی کلیم  
بمقابله تیزی این تحریر بخش خواهر برید و ورق خورشید اگر خدنگ موج کوثر را کاغذ برف کردیم  
و دو در برفت و رقص تواند رسید نسبه قصص و حکایات طبائع انسانی را قبول و سرشمار  
و قانع و محاربات مجبولست خصوصاً کوشها بر آواز کوس این بگایر و هر سازه مشتاق صدق  
طلل این تازه کارزار بود لهذا طرفدار قلعه دهرت سپهسالار <sup>حاجی</sup> حرمین بفرست  
مولوی محمد حسین که کلید فتح الباب بکجینه بر کوته مقصودش میرست و علی قاپی آستان  
بر نادولت میبود درست باد برای عبرت ناظران از قباب طبع بر کشید و متحصان آمار طوارق  
روز کار را کامیاب گردانید و تنگ انام **پادوی** برای نام این چند سطر بر نشان  
و تاریخ لفظی و سنوی یادگار گذشت قطعه تاریخ شد این نامه هرگز زایل و طبع  
پسندین طبع بر کشید برقم کرد از بهر تاریخ شک که سال هزار و دویست و بیست و پنج



خاتمه طبع از جانب بخش قالب سخن شیخ محمد عبدالرحمن متخلص در

این افزای خامه محبت <sup>نورانی</sup> صفحہ قرطاس بحر رحمت شامیت که بکلمه گلشن تیغ آسان  
 پاس این قلعه خیزد و گون میسون مہیاست و عارض امرش از جود کو اکب بر ساحت فلک  
 صفت لکستان آرست و صفوف آرائی افواج حروف در عرصه کاغذ بترقیمت کثرت  
 دین متینش ناسخ جلد ادیانست و زواج سکه کلمه شش از زمین تا آسمان اما بعد این  
 نامیت عبرت افزای ناظران محتوی بر حسب اصحیحہ لاہور و مہتان بیان واقع تیر لاجوا  
 صفت بتاریخ پنجاب تصنیف لطیف مقدمہ بحشی طبعان و زکار و ترصیف نظیف  
 سر و فرضیحان ذی اعتبار شمار عدیم التظہیر ناظم نظم و پذیر مجموعہ فضائل خرمیہ حادے  
 نون جلیدہ جناب فیض مہتاب شعر بر سر طور معانی حکیم مولوی منشی عبدالکریم عم فیضہ  
 رطلہ کہ ترش را با شہر نسبت دادن کردن عدل زدن و خون اصف ریختن است  
 شہرت انشای دلگشایش در بلانی تیغ و ترجیح برای دیر فلک انجمن ہمانا کوس سخن  
 نام نامیش نواخته اند و علم این کرامی فن با سم سامیش برافراخته سبحان و اہل اگر زمرہ  
 بود زانوی ادب پیش تہ می نمود و امر القیس جہن ارادت برستان فیض لکستان  
 شود نقطہ کہ از قلمش جگہ برای اعدام عداکار تیر تشنگ کند و دمی کہ از خامہ شش کشند  
 نام سینه مخالفان بد آہنگ باد و باجمہ این شاعر مستغنی عن الصفات در مطبع محمدی غارہ طبع  
 در دہ ماگیہ و ہجرت رمضان <sup>۱۲۹۵</sup> ہجری ہر ہفت شدہ نظار کیان راجہ تاشای  
 خود کردانید عندکب خامہ را قم الحروف محمد عبدالرحمن بدو قطعہ تاریخ فتح این مہم  
 درم نہست قطعہ چون درین وقت ز تقدیر چند چشمہ دیدہ شکست لاہور بہر آن  
 عود باحسن گفت کردیدہ شکست لاہور <sup>۱۲۹۵</sup> ہجری چو شد پنجاب بکسر نی سرو با  
 رای کپنی شد فتح ابواب مرتب شد کتاب افعالش لقب شد بہر آن تاریخ پنجاب  
 ہمان بی پاد و سرخواب بر گیر کہ باشد این بہت تاریخ نمایاب

مشتق از کلمات		فعلات		مشتق از کلمات	
۱	چند	۵۲	خبر	۱۰	سهم
۲	خود	۵۳	خود را	۱۲	کند زانین
۳	بهرشتند	۵۴	بهرت	۲۰	بابا مردم
۴	بیک	۵۵	بشنگ	۱۳	بود
۵	بصوبه	۵۶	بصوبه	۱۷	راج مل
۶	لبسبار	۵۷	لب	۶	بچه
۷	اجنا	۵۸	سال	۲	بچیک
۸	ظهار	۵۹	ظهار	۱۱	بیدری
۹	بازی	۶۰	بازی	۱۲	دوقول
۱۰	لارنگ	۶۱	باردنگ	۱۵	اقنا
۱۱	پنکی	۶۲	پنکی	۱۳	نامی
۱۲	کچنی	۶۳	کچنی	۱۴	شوند
۱۳	کاربانان	۶۴	کارچی	۱۳	برون
۱۴	عیدگاه	۶۵	عیدگاه	۷	صوبه دار
۱۵	عیدگاه	۶۶	عیدگاه	۱۵	بغضی
۱۶	عیدگاه	۶۷	عیدگاه	۱	هری سنگ
۱۷	عیدگاه	۶۸	عیدگاه	۳	بانه
۱۸	عیدگاه	۶۹	عیدگاه	۴	سورجال
۱۹	عیدگاه	۷۰	عیدگاه	۵	سکاری
۲۰	عیدگاه	۷۱	عیدگاه	۲	آواز
۲۱	عیدگاه	۷۲	عیدگاه	۱	سوم
۲۲	عیدگاه	۷۳	عیدگاه	۱۸	کر
۲۳	عیدگاه	۷۴	عیدگاه	۱۸	از زبان
۲۴	عیدگاه	۷۵	عیدگاه		
۲۵	عیدگاه	۷۶	عیدگاه		
۲۶	عیدگاه	۷۷	عیدگاه		
۲۷	عیدگاه	۷۸	عیدگاه		
۲۸	عیدگاه	۷۹	عیدگاه		
۲۹	عیدگاه	۸۰	عیدگاه		
۳۰	عیدگاه	۸۱	عیدگاه		
۳۱	عیدگاه	۸۲	عیدگاه		
۳۲	عیدگاه	۸۳	عیدگاه		
۳۳	عیدگاه	۸۴	عیدگاه		
۳۴	عیدگاه	۸۵	عیدگاه		
۳۵	عیدگاه	۸۶	عیدگاه		
۳۶	عیدگاه	۸۷	عیدگاه		
۳۷	عیدگاه	۸۸	عیدگاه		
۳۸	عیدگاه	۸۹	عیدگاه		
۳۹	عیدگاه	۹۰	عیدگاه		
۴۰	عیدگاه	۹۱	عیدگاه		
۴۱	عیدگاه	۹۲	عیدگاه		
۴۲	عیدگاه	۹۳	عیدگاه		
۴۳	عیدگاه	۹۴	عیدگاه		
۴۴	عیدگاه	۹۵	عیدگاه		
۴۵	عیدگاه	۹۶	عیدگاه		
۴۶	عیدگاه	۹۷	عیدگاه		
۴۷	عیدگاه	۹۸	عیدگاه		
۴۸	عیدگاه	۹۹	عیدگاه		
۴۹	عیدگاه	۱۰۰	عیدگاه		